چرا من فمنیست نیستم؟

سرشناسه	: کریسپین، جسا، ۱۹۷۸- م. Crispin, Jessa, 1978
عنوان و نام پدیدآور	: چرا من فمنیست نیستم؟/ جسا کریسپین ترجمه فرزام کریمی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۸.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۱۵۵-۳
فهرست نویسی	: فیپا
عنوان اصلی	: Why i am not a feminist: a feminist manifesto ,2017
موضوع	: فمینیسم
موضوع	: Feminism
شناسهٔ افزوده	: کریمی، فرزام، مترجم
رده‌بندی کنگره	: HQ۱۱۵۵
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۵/۴۲
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۶۰۹۶۷۸۲

جسا کریسپین

چرا من فمنیست نیستم؟

مترجم:

فرزام کریمی



جسا کریسپین

چرا من فمنیست نیستم؟

فرزام کریمی

ویراستار: محمّد صبری
صفحه‌آرا: محمد علی‌پور

چاپ اوّل: ۱۳۹۹
شمارگان: ۴۴۰ نسخه
لیتوگرافی: باختر
چاپ: رامین
قطع: جیبی

شابک: ۳-۱۵۵-۲۴۶-۶۲۲-۹۷۸



تهران ــ خیابان انقلاب ــ خیابان ۱۲ فروردین
خیابان شهدای ژاندارمری ــ بن‌بست گرانفر ــ پلاک ۴
تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸ - ۰۲۱

 Www.elmpub.com  info@elmpub.com

 nashreelm

فهرست

«اگر عذاب ابدی و شرایط ممتاز فردی با هم یکسان باشد، اگر هیچ تفاوتی میان عالی و پست وجود نداشته باشد، هستی بشر، حجم و ابعاد خود را از دست می‌دهد و به گونه‌ای تحمّل‌ناپذیر سبک می‌شود.»

"میلان کوندرا"

از واقعیّتی فمنیستی تا فمنیست نمایشی

اگر شما از این ویژگی‌ها برخوردارید مطمئن باشید که یک فمنیست حقیقی نیستید بلکه یک فمنیست نمایشی هستید! چرا؟ چون فمنیست نمایشی:

۱- یک تفکّر نمایشی‌ست که تنها در حال بیان این نکته است که «من فمنیست هستم!» بنابراین به زعم او هر کاری که انجام می‌دهد یک عمل فمنیستی محسوب می‌شود. مهم نیست آن عمل تا چه اندازه پیش پاافتاده و مبهم باشد، مهم این است که «من یک فمنیستم» و مهم این ست که «من یک قهرمانم!»

۲- مبارزه‌ای‌ست در جهت مشارکت زنان در برابری ظلم و ستم با مردان و نوعی چشم و هم‌چشمی با آن‌ها حتّی در میزان ظلم و ستم! و از سویی سعی می‌کند زنان را ناتوان و حقیر جلوه دهد.

۳- روشی‌ست شرم‌آور و احمقانه در جهت اینکه هر گونه اختلاف نظر را به سوءاستفاده تعبیر کند. اگر کسی با فمنیست‌های نمایشی اختلاف نظر داشته باشد آن‌ها قطعاً در حرکتی شرم‌آور آن عدّه‌ای را که دچار اختلاف نظر با آن‌ها هستند به سوءاستفاده متّهم خواهند کرد!

۴- سیستمی‌ست که از هشدارهای محرّک بهره می‌جوید. در علم سیاست شاید قابل توجیه باشد امّا در بحث فمنیست این هشدارهای تحریک کننده سعی دارد با عدم استدلالهایش، از مرد چهره‌ای اوباش بسازد.

۵- به راه انداختن گفتگوها و مناظره‌هایی که صرفاً برای ایجاد شوآف و شوی تلویزیونی مناسب می‌باشد امّا چه شوی تلویزیونی‌ای؟ شوی تلویزیونی‌ای که حقیر و افتضاح است.

۶- به دنبال ایجاد یک برند و دریافت بودجه‌های آنچنانی همراه با بازاریابی گسترده است، در نهایت تبدیل به هیولاهایی می‌شود که این مردم ساده‌لوح سزاوار آن هستند.

۷- از ساده‌لوحی مردم برای خود بهترین زندگی‌ها و ثروت‌های آنچنانی را رقم می‌زند.

چرا من فمنیست نیستم؟

فصل اوّل: مشکلات فمنیسم جهانی

«هر زن باید یک فمنیست باشد!» این جمله را در فضای مجازی، روزنامه و حتّی مکالمات روزمره، و از زبان اطرافیانتان زیاد شنیده‌اید. طرفداران جهانی فمنیسم اصرار دارند بگویند: «زن‌ها نیز باید برای کارِ برابر با مردها، حقوق برابر دریافت کنند و از امکانات پزشکی برابر نیز برخوردار باشند!» پس با این حال شما یک فمنیست هستید امّا در تعریف مجدد این واژه باید تجدید نظر کنید.

فمنیسم جهانی هرگز وارد فرهنگ عامه نشده است. تا قبل از این، هزاران چهره‌ی مشهور سعی در فاصله گرفتن از این برند داشتند، چرا که این برند، غیرعمومی و بی‌اهمّیّت به نظر می‌رسید امّا به یکباره این جریان دچار دگرگونی و مانند کالایی مد شده در همه جا دیده شد. به گونه‌ای که حتّی تبدیل به یک استراتژی در بازاریابی گردید. افراد مشهور، بازیگران، نوازندگان و موزیسین‌ها همگی به یکباره فمنیست شدند. حتّی در شوهای تلویزیونی همگی به سمت فمنیسم تغییر گرایش دادند. پس می‌دانیم که اکنون همه باید خود را فمنیست بنامیم. تنها چیزی که مشخّص نیست این است که دقیقاً ماحصل این جریان چه خواهد بود؟ خرید یک تیشرت یا

روسری ۲۲۰ دلاری کـه روی آن نوشـته شـده «فمنیسـت رادیکـال» یـا سوئیشرت ۶۵۰ دلاری با این دست از شعارها، و پوشیدن آن‌هـا در محافـل عمومی قصد انتقال چه پیامی را دارد؟ باز هم بـا شـجاعت مـی‌پرسـم چـه معنایی در پشت این واژه نهفته شـده اسـت؟ آیـا ایـن مـردان هسـتند کـه وجهه‌ی این واژه را برایمان تخریب کرده‌اند؟ قبول دارم آن‌ها زمـان زیـادی را صرف وارونه جلوه دادن آن در نزد ما کرده و سعی نمـوده‌انـد ایـن واژه را به مثابه توهین تلقّی نمایند و تصویری از جادوگرهای وحشتناک، طوفـان و زمین‌لرزه ناشی از غضب خداوند را برایمان تداعی کنند. طبیعی‌سـت کـه در پشت همین نگاه، جناح راست قوی‌تر خواهد شد، سخن گفتن سبب ایجـاد شرمساری خواهد گردید و بالیدن به شرمساری را در آدمیان تقویـت خواهـد کرد.

زنان امروزی قصـد بـازپس‌گیـری واژه‌ی فمنیسـت را دارنـد؛ چـرا کـه فمنیست‌های نمایشی آن را به مرز ویرانی کشانده‌اند و همین امر سبب عدم ملحق شدن دیگر زنان به این حیطه شـده اسـت. فمینیسـم همیشـه یـک فرهنگ به حاشیه رانده‌شده بوده است. گروه کوچکی از فعّالان و تنـدروها، جامعه را وادار به حرکت به سوی فمنیست‌ها کردند. این، اکثریّت قریـب بـه اتّفاق زنان نبودند که تبدیل به برگه‌های رأی شدند و سعی کردند آمال خود را به سوی شکستن نرده‌ها ، اعتصاب غذا، شکستن پنجره‌ها و پرتاب بمـب بکشانند. اکثریّت قریب به اتّفاق زنان یا اهمّیّتی نمی‌دادند یا آرزو مـی‌کردنـد که دیگران دست از چنین هیاهویی بردارند. این اکثریّت زنان نبودند کـه در فکر زندگی بهتر برای عموم بودند. آن‌ها سعی کردنـد بانـک‌هـا و مشـاغل زنانه را سازماندهی کنند و با ایجاد شبکه‌ای از مراکز سقط جنین ایمـن (هـر

چند غیرقانونی) و مبارزه برای آزادی بیشتر در سیستم‌های آموزشی، نوشتن متون و مانیفست‌های رادیکال نقش خود را پر رنگ‌تر کنند. اکثریّت قریب به اتّفاق زنان در طول موج دوم فمنیستی تنها به زندگی متأهلی آسوده با میزان کمی از استقلال اکتفا کردند.

همیشه تعداد کمی از زنان رادیکال با سرمایه‌گذاری بسیار زیاد خودشان سعی می‌کنند مسئولیّت سختِ به جلو راندن موقعیّت زنان را به دوش بکشند. آنها از طریق اعمالشان، قدرت سخنوری خود و با به کارگیری واژگان تکان‌دهنده می‌کوشند تا به اکثریّت زنان شوک مثبتی وارد کنند. عدّه‌ای هم در تلاشند تا خود را از آن‌ها جدا نمایند. امّا اکنون بین اقشار رادیکال و اقشار پویا تفاوت‌هایی وجود دارد. اکنون جریان اصلی می‌خواهد اقشار رادیکال را به خود نزدیک کند در حالی که همزمان کارهایی را که رادیکال‌ها انجام می‌دهند انکار می‌کند. من این حرف‌ها را بیشتر از دهان زنان فمنیست نسبت به فمینیست‌های جوان شنیده‌ام. حرف‌هایی که بوی تمایل بهره‌جویانه‌ی جریانِ رادیکالِ راست‌گرا را از روشی مشابه می‌دهد.

برجسته‌ترین نویسندگان فمنیست در حال پیوند دادن خود به نقطه‌ای جدید و فاصله گرفتن از پیشینیان هستند. عدّه‌ای از نویسندگان زن مانند "آندره‌آ دورکین" و "کاترین مک‌کینون" سعی کرده‌اند با بدجلوه دادن چهره‌ی زنان به انکار ارتباط‌هایشان کمک شایانی بکنند. "لوری پنی" در "نیو استیتمنت" نوشت: «بدون توضیح دادن باورهای "دورکین" نمی‌توان گفت که سیستم‌ها جایگاهی در فمنیسم ندارند. زنانی که طرفدار تغییرات بنیادین اجتماعی هستند باید به فکر ساختن فمنیسمی باشند که برای

اکثریّت یک جامعه ناخوشایند نباشد تا بتواند بـا قابـل لمـس بـودنش بـرای همگان، زمینه‌ی تحولات عاطفی و ذهنی را نیز ایجاد کند.»

اگر هدف فمنیست ها، جهانی شدن است باید پیامشان را صریح منتقـل کنند و به مثابه افرادی کـه بـا شـعائر مـذهبی و زن‌سـتیزی سـخت‌گیرانـه مخالف هستند، مخالفت خود را اعلام نمایند. به نظر نمـی‌رسـد آن‌هـا درک کنند که تبدیل شدن به فمنیسم نرم میتواند از جمله دلایلی باشد کـه زنـان از فمنیسم روی برگردانند. حـال میتـوان فهمیـد کـه همـه‌ی شـما مبلّغـان فمنیست هستید. ناامید کننده است که خودمان را در این نقطه بیابیم. بیش از صد سال است که در ایـن انقـلاب بسـر میبـریم, ایـن تنهـا، مسـئولیت شخصی من محسوب نمیشود چرا که جهان نسبت به پایمال شـدن حقـوق تمام زنانی که در آن حضور دارند از خود مقاومت نشان میدهد. (و به راسـتی هم همین گونه است) زنان همچنـان بـا تبعـیض و خشـونت‌هـای زیـادی روبه‌رو هستند و به نوعی دشواریهای ناشی از آن را تحمّـل مـی‌کننـد. اگـر مورد تجاوز قرار بگیرید احتمالاً تقصیر شماست. اگر در رابطه‌ای که از شـما سوءاستفاده می‌شود قرار بگیرید احتمالاً باز هم مقصـر شـمایید. اگـر بـرای ارتقای کار خود تلاش بسیاری می‌کنید در صورتی که همکـاران مـرد شـما پیوسته در حال پیشرفت هستند احتمالاً تقصیر شماست. مسـئله فقـط بـالا بودن میزان تجاوز جنسی یا پایین بودن میزان موفقیّت در دادرسی بـه امـور نیست. آن جامعه به تنها چیزی که در مورد زنان اهمیّت می‌دهد ایـن اسـت که آن زنان یا مادرند یا کسانی‌اند که با آن‌ها ازدواج کـرده‌انـد، و بـه اینکـه زنان در جهان سهمی دارند توجهی نمیکنند. یکی از مهم‌ترین مسـائل ایـن

است که بسیاری از زنان، خود در مقابل آزادی مقاومت می‌کنند، و به نظر می‌رسد با این کار برنامه‌های ما برای آینده را نابود می‌سازند.

برخی از زنان از اینکه خود را فمنیست بنامند خودداری می‌کنند؛ زیرا این واژه برای مردان، بیگانه است. زنان هنوز هم برای بزرگ کردن فرزندان تصمیم می‌گیرند، از کار کردن خودداری می‌کنند و در خانه می‌مانند. زنان همچنان کلاس‌های رقص را می‌گذرانند و می‌گویند: «این ورزش خوبیه!» زنان هنوز هم به طرز دردناکی تمام موهای زائد خود را از بین می‌برند و وانمود می‌کنند که احمق هستند تا این سبب تهدید خواستگاران آن‌ها نشود. آن‌ها هنوز هم پول خود را به موسیقیدانانی می‌دهند که به آن‌ها اتّهام بی‌مصرف بودن می‌زنند و به آن‌ها توهین می‌کنند. زنان هنوز هم در حال تماشای فیلم‌های سینمایی‌ای می‌باشند که در آن، زنان و دختران، خواهان همسری حامی هستند یا که در آن فیلم دختر جذّابی حضور دارد که آرزوی نجات دنیا توسط یک مرد را دارد. زنان در هالیوود هنوز هم مشغول به تولید فیلم‌هایی هستند که در آن مردان دنیا را نجات می‌دهند. آن‌ها هنوز هم مردان را دوست دارند و با مردانی که کتک می‌زنند، تجاوز می‌کنند و زن‌ستیزند ازدواج می‌نمایند. زنان هنوز هم به جمهوری‌خواهی رأی می‌دهند.

در مورد زنان مخالف چه کنیم؟ بسیاری از فمنیست‌ها فکر می‌کنند که در حال تبدیل پاسخ به یک هدف فمنیستی هستند. و اولین گام(و اغلب اخرین گام در عصر جدید فمنیسم نمایشی) در این امر، پذیرش برچسب و هویّت است. به جای این به آن‌ها نشان دهید که دنیا و نقش آن‌ها به‌کلی نابود شده است.

ابتدا باید اذعان کنیم که چرا شناخت زنان فمنیست حائز اهمّیّت است؟ منظورم مشخصاً این است که این برای یک فمنیست مهم است نه برای دنیا و هیچ‌گونه ارتباطی با نحوه‌ی زندگی زنان یا تصمیمات آن‌ها در خانواده و اجتماعات ندارد. با توجّه به تمرکز جدید فمنیسم بر روی برچسب‌ها و هویّت، و توجّه نکردن به محتوای فلسفی و سیاسی جنبش، چیزی که حائز اهمّیّت است موضوعاتیست که در سطح قرار می‌گیرند؛ مانند استفاده از واژگان اشتباه (معنای واژگان صحیح در حال تغییر است و هیچ کاری را برای فرونشاندن خشم ایجاد شده در فمنیسم اینترنتی در صورت استفاده از واژگان اشتباه انجام نمی‌دهند). اینجاست که وقتی خودتان را فمنیست می‌نامید، می‌تواند یک عمل افراطی تلقّی شود. شما این موضوع را به‌طور مرتّب در وبلاگ‌ها و سایت‌های دوستانه‌ی شبه فمنیستی مانند "باز فید" مشاهده می‌کنید؛ فهرستی از زنان مشهوری که حاضر نیستند خود را فمنیست بنامند. این زنان به‌طور دوره‌ای فهرست‌بندی می‌شوند تا فمنیست‌های خوب با برچسب‌های درست و مشخّص بتوانند اعتراض خود را نسبت به جهل زنان دیگر اعلام کنند. در این اظهارات، فمنیست‌ها به جای خواندن استدلال هر زن، برای امتناع از برچسب فمنیستی یا درک زمینه‌های فرهنگی مختلفی که ممکن است زنان دارای چهره‌ی بین‌المللی آن را به دست آورند، از این شرم عمومی استفاده می‌کنند تا احساس بهتری در مورد روش صحیح تفکّر، گفتار و برچسب زدن به افراد داشته باشند. مجلّه‌ی "بوست" هنگامی که به ظاهر فمنیستی‌تر بود، از هر یک از زنانی که با آن‌ها مصاحبه می‌کرد می‌پرسید: «آیا خود را به عنوان فمنیست می‌شناسید یا خیر؟» در سال ۲۰۰۵ آن‌ها این سؤال را از "بی یورک"

پرسیدند و او در پاسخ گفت: «نه!» "بی یورک" یک هنرمند زن است که اغلب او را بدون توجّه به جنسیّت، به عنوان یکی از خلّاق‌ترین و جسورترین نوازندگان نسل خود می‌شناسند. او با نوازندگان زن، طراحان مد و کارگردانان فیلم همکاری کرده و در مصاحبه‌ها صریح و آشکار در مورد مشکلات زن بودن در یک صنعت مردانه صحبت نموده است. او ثابت کرده که یک انسان می‌تواند یک خالق هم باشد. او برای موسیقیدانان جوانِ مشتاق، یک الگوی فوق‌العاده است. اگر بفهمیم مشکلی که فمنیست‌ها با "بی یورک" دارند هیچ ارتباطی با اقدامات او ندارد و فقط مربوط به زبان و روش شناسایی خود است، پس می‌توانیم تشخیص بدهیم که این موضوع مربوط به کمپین بازاریابی فمنیستی است نه یک فلسفه. او را با ستاره‌های درخشان پاپ مقایسه کنید که بازار قدرت دختران فمنیستی را گرم کرده‌اند و هنگام نمایش ایده‌ها، تصاویر و پیام‌ها، با صدای بلند از این کلمه استفاده می‌کنند. واژه‌ی فمنیست به عنوان سپر انتقاد عمل می‌نماید و از بسیاری از این زنان به عنوان قهرمان تجلیل می‌کند. اگر از کلمه‌ی مناسب استفاده کنید همه چیز رو به راه خواهد شد. شما آزادید. ولی اگر از کلمه‌ی نامناسب استفاده نمایید، همه‌ی کارهایی که در زندگی خود انجام داده‌اید تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. اگر قرار نیست زنانی با هویّت‌های درخشان‌تری را به جهانیان بشناسانیم پس چرا این برچسب، بسیار مهم است؟ اگر اطرافتان توسّط افرادی پر شده که با شما موافق هستند لازم نیست خیلی فکر کنید. اگر اطرافتان توسط افرادی پر شده که خودشان را همانگونه که شما خود را می‌شناسید می‌شناسند پس لازم نیست برای

ساخت یک هویّت جدید تلاش کنید. اگر اطرافتان توسط افـرادی پـر شـده که مانند شما رفتار می‌کنند پس لازم نیست خود را زیر سؤال ببرید.

از فمنیسم جدید چه نتیجه‌ای می‌توانیم بگیریم؟ اگر این چیزی‌ست کـه ما به دنبـال آن هسـتیم دو راه وجـود دارد: اوّل تغییـر علائـم فمنیسـتی و دومین راه این که فمنیسم را کمتر تهدیـدآمیز و بیشـتر لـذّت‌بخـش نشـان دهید. راهی ایجاد کنید که به زنان نشان دهد مهم نیست که زندگی خود را چگونه می‌گذرانند، آن‌ها در حال حاضر فمنیست هستند و تنهـا کـاری کـه لازم است بکنند این است که برچسب‌های خود را تغییر بدهند. برای انجـام این کار باید ایده‌ی غالب فمنیستی را از بین ببریم و تصـویری را کـه مـوج دوم فمنیستی به ما می‌رساند دریافت کنیم. این موج مقدار زیـادی عصـبیّت با خود به همراه دارد. در ردّ این نسخه و امتناع از طرح آن، فمنیسم به پـاک کردن گذشته‌ی رادیکال خود حتّی با کمک گرفتن از سطحی‌تـرین مسـائل نظیر استفاده از سینه‌بند می‌پردازد. در جاهایی موضوعاتی را نادیده می‌گیرند و تمام خوبی‌های این نسل از زنان را فراموش می‌کنند. از این رو به صورت عمومی باید بیان کرد که بسیاری از نویسندگان فمنیستی فعلی بیش از حـد تند رفته‌اند. تمـام آن زنـان ترسـناکماننـد "آنـدره‌آ دورکـین"، "کـاترین مک‌کویین"، "شلامیت فایر استون" و "جرمانی گریر" کسانی هستند کـه بسیار بیشتر از آن که خوانده شوند توسط این نسل جوان فمنیست محکـوم می‌گردند. به این دلیل که کارشان فهمیده نمی‌شود قربانی می‌شـوند، و بـه اشتباه بیان شده که آن‌هـا تـلاش مـی‌کننـد خواننـدگان و فمنیسـت‌هـای بالقوّه‌ی جهانی را به‌طور معقول قانع کنند. شما می‌توانید با اصرار آن‌ها هـم یک فمنیست باشید و موهای زائد پای خود را بتراشید، مردان را لعنت کنیـد

و فرهنگ زن‌ستیزی خود را ادامه دهید. مـا هـم همـین کـار را مـی‌کنـیم. خودمان را زن‌ستیز می‌نامیم. شما هم می‌توانید همین کـار را انجـام دهیـد. بعد، یک نسـخه‌ی آشـناتر از فمنیسـم ایجـاد کنیـد کـه درکـی سیاسـی و جامعه‌شناختی از فشارهایی که زنان در زنـدگی بـا انتخـاب‌هـای خودشـان متحمّل می‌شوند داشته باشد. برای مثال همه چیـز در فرهنـگ مـا ممکـن است زنان را به سمت ازدواج سوق دهد؛ از روایت‌هـای عاشـقانه در فـیلم و تلویزیون گرفته تا بیمه‌نامه‌های درمانی و مزایای مالیاتی‌ای که توسط دولت داده می‌شود. ازدواج از لحاظ تاریخی روشی برای کنترل زنان و مالکیّت بـر آن‌ها بوده است. تصاویر مراسم ازدواج هنـوز هـم بـا ایـن معـانی نمـادین، سنگین است. بنـابراین اگـر مـی‌خواهیـد ازدواج کنیـد و تصـمیم بـه ازدواج گرفته‌اید، و خود را فمنیست می‌نامید بدانید که ازدواج شما بـه‌طـور خودکـار یک عمل فمنیستی است.

وقتی فمنیسم تبدیل به سیستمی شود که بتواند جوامع و روابط زنـدگی را مـورد بـازجویی قـرار دهـد و روش‌هـای جدیـدی از هسـتی را بـرای خودتوانمندسازی ایجاد کند،آنگاه می‌تواند جهانی شود و تقریباً هر عملی به عنوان عملی فمنیستی معرفی گردد.

راه دوم برای افزایش درجات فمنیستی این اسـت کـه زنـان را متقاعـد کنیم اگر خود را فمنیست بنامند، زندگی‌شان بهتر خواهد شد. به این ترتیب، فمنیسم به یک سیستم خودیاری تبدیل می‌شود. صدای دیگـری بـه زنـان می‌گوید که باید ارگاسم بهتری داشته باشند، درآمد بیشـتری کسـب کننـد، ضریب خوشبختی بالاتری داشته باشند و از قدرت بیشتری در خانه و محـلّ کار خود برخوردار شوند. هدف در اینجا خودتوانمندسازی است؛ کلمه‌ای کـه

این روزها بسیاری از فمنیست‌ها از آن حیرت‌زده شده‌اند. یعنی توانایی زندگی کردن با انتخاب‌های خود شخص و بدون هیچ‌گونه تمرکز بر آنچه که یک زندگی می‌تواند یا باید داشته باشد.

فرهنگ کمک به خود، لزوماً فرد را از زمینه‌های اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کند دور می‌سازد. ما تصمیم گرفتیم تا در زمینه‌های روانشناختی به جای یک بستر جامعه‌شناختی، به مشکلات خود بیندیشیم تا حداقل بتوانیم برخی از معیارهای کنترل شده را احساس کنیم. در این حالت شما به تنهایی مسئولیت شادی خود را بر عهده دارید و خوشبختی تحت کنترل شماست. فرهنگ خودیاری نیز یک فرهنگ مضطرب است. همیشه بخشی از زندگی می‌تواند بهتر باشد و شخص به راحتی در وضعیّت ارزیابی و مقایسه‌ی مداوم قرار گیرد: «زندگی جنسی من چگونه است؟ من فکر می‌کردم خوب است امّا زندگی جنسی دیگری به نظرم بهتراست. نمی‌دانم آیا زندگی جنسی مشابه، من را خوشحال‌تر می‌کند؟ نمی‌دانم چه کاری است که من انجام نمی‌دهم. چگونه می‌توانم خود را سزاوار آن زندگی جنسی بدانم؟ شرط می‌بندم که می‌توانم سرانجام در تخت‌خواب، مهارنشدنی باشم.»

زنان و مردانی که در دام ذهنیّت خودیاری قرار می‌گیرند، وقت خود را صرف کار کردن بر روی اشتباهات و نقاط ضعف خود می‌کنند تا به بهترین نحوی که می‌توانند زندگی کنند. فمنیست در حالت خودیاری، تبدیل به معیاری برای سنجش یک فرآیند ارزیابی می‌شود. بنابراین ما کتاب‌هایی به نام فمنیسم جنسیّتی داریم، مطالعاتی علمی در مورد اینکه آیا فمنیست‌ها رابطه‌ی جنسی رضایت‌بخش‌تر یا زندگی عاشقانه‌تری دارند؟ مقاله‌های

شخصی در مورد چگونگی کمک فمنیسم به زنـدگی جنسـی و ارتقـای آن موجود است. گرچه تصوّری مبهم از چیزی به نام مردسالاری وجود دارد که درحال نابودی توسط شماست. ایده‌های زیـادی از چگـونگی مقابلـه بـا آن موجود نیست؛ مگر از طریق دستاوردهای فردی.

اکنون که همه‌ی معانی را از کلمه‌ی فمنیسم حذف کـرده‌ایـم نگـاه مـا تغییر پیدا کرده است. به‌طور خودکار یک جامعه‌ی مساوی ایجاد نموده‌ایـم و همه چیز بهبود یافته است، نه تنها بـرای زنـان بلکـه بـرای همـه‌ی افـراد، درست است؟ تبدیل شدن زنان به فمنیست در این شرایط، منجـر بـه یـک جامعه‌ی عادلانه‌تر یا جهانی امن‌تر برای آن‌ها نمی‌شود. غالباً تصوّر می‌گردد که پذیرش برچسب فمنیست نیز منجـر بـه پـذیرش معنـایی در پشـت آن خواهد شد،امّا معناها در این کارزار روانگردان از بـین رفتـه اسـت. یـک زن اکنون می‌توانـد برچسـب فمنیسـت را بـدون هـیچ‌گونـه اقتبـاس سیاسـی، شخصی یا رابطه‌ای انتخاب کند. این درست مانند یک دکمه‌ی دیگـر روی ژاکت اوست. محتوای درونی بدون تغییر مانده است.

اگر فمنیسم واقعاً زنان را پربـارتر مـی‌کـرد و بـه آن‌هـا ارگاسـم بهتـر، ازدواج‌های قوی‌تر و پول بیشتری می‌بخشـید، در ایـن حـد لازم بـه تبلیـغ فمنیسم نبود. واقعیت اینست که فمنیسم این کـار را انجـام نمـی‌دهـد, بـه هرحال از فمنیسمی ضعیف صحبت نمـی‌کنیـد,دوری از سیسـتم ارزشـی و اهداف فرهنگ غالب، همیشه یک اقدام نمایشی و ناخوشـایند خواهـد بـود. فمنیست سطحی یعنی فمنیستی که فقط بـه برچسـب زدن بـدون اصـلاح واقعـی نیـاز دارد. بـه چیـز بیشـتری احتیـاج نـدارد. بـرای درک چگـونگی واقع‌گرایی فمنیسم نمایشی، فقط باید توجّه داشته باشیم که رایج‌ترین نشان

موفّقیّت فمنیسم همان نشان موفّقیّت در سرمایه‌داری مردسالارانه است. یعنی معیار ما پول و قدرت زن می‌باشد.

ما فرض می‌کنیم که بتوانیم همه‌ی زنان را مجبور کنیم که خود را فمنیست بنامند، مردسالاری برچیده شود. یک مدیر عامل زن می‌تواند با افتخار بایستد و اعتقاد راسخ فمنیسمتی خود را اعلام کند، در حالی که هنوز در کارخانه هایی مشغول به کارند که زنان و کودکان در شرایط برده‌داری تربیت می‌شوند,در این کارخانه‌ها هنوز هم هوا و آب را با استفاده از مواد مضّر آلوده می‌کنند و حقوق زنان را به موقع نمی‌پردازند.

از همه بدتر گرایش فمنیسم معاصر به دیدن زنان قدرتمند است. زنانی مانند "هیلاری رودهام کلینتون"(که به عنوان سناتور، برنامه‌های رفاه اجتماعی را به ضرر کودکان و زنان ضعیف برچیده و همچنین از مداخلات بین‌المللی که منجر به کشته شدن و رنج کشیدن هزاران غیرنظامی می‌شد حمایت کرده است)، "ماری تی باررا" مدیرعامل شرکت جنرال موتور، (که مسئولیت پوشش امنیّتی محصولات شرکت خود را که منجر به کشته شدن بیش از ده‌ها نفر شد برعهده داشت)و سایر زنان برجسته‌ای که فقط در صورت متفاوت بودن جنسیّت‌هایشان، فمنیست‌های رفتاری را محکوم می‌نمایند.

زنانی که مانند مردان هم‌سنّ خود بی‌رحمانه و بی‌فکر رفتار می‌کنند قهرمان و الگوی رفتاری نیستند. آن‌ها ممکن است خود را فمنیست بنامند و خودشان را قربانی عدّه‌ی زیادی کنند ولی این به این معنا نیست که باید از آن‌ها تجلیل شود. این همان اتّفاقی‌ست که در زمان کم طرفداری فمنیسم، رخ می‌دهد. هرکسی احساس راحتی می‌کند تا هر پوششی داشته باشد و

کارهای وحشتناکی با خود انجام دهد. آنچه باید احیا شـود، یـک فلسـفه‌ی فمنیستی و ایده‌ای جدید درباره‌ی معنای اخلاق و مشارکت کردن در جهان به معنای ساختن چیزهای تازه است نه نابودی چیزهای قدیمی.

فصل دوم: زنان مجبور نیستند فمنیست باشند

تمایلی نسبت به زنانی که فمنیسم را رد کرده‌اند نیز وجود دارد. آن‌ها در مورد فرجام خود تصمیم می‌گیرند.آنها نمی‌دانند چه چیزی برای آن‌هـا بهتـر است؛ انتخاب وابستگی یا مطیع بودن یا انتخاب زندگی غم‌انگیز و حـبس و بردگی؟ چه وقت آن‌ها از خواب غفلت بیدار می‌شوند؟

همیشه ترجیح می‌دهید که به کسی به خاطر انتخاب‌های متفاوت‌تـر از شما ترّحم کنید تا اینکه بفهمید چرا آن‌ها انتخاب خود را انجـام داده‌انـد. در غیر این صورت ممکن است مجبور شوید گزینه‌های خود را زیر سؤال بـرده و با پشیمانی احتمالی عدم انتخاب متفاوت روبـه‌رو شـوید. شـما بـا جـدیّت سعی می‌کنید خود را از شک و تردید رها سازید، نه اینکه خبـری خـوش در قبال خودتان دهید. ما به جای گوش دادن به آن‌ها، برای این زنان صـحبت می‌کنیم.این باید شخصیّتشان باشد: آن‌ها باید تنبل، فریب‌خورده، حـریص و احمق باشند. باید دلایلشان این باشد: آن‌هـا بایـد مشـکلات پدرانـه داشـته باشند، آن‌ها باید فکر کنند که مردان به دلیل نوعی تلقین مـذهبی در واقـع برتر از زنان هستند، آن‌ها باید این کار را انجام دهند؛ زیرا فکر می‌کنند ایـن باعث می‌شود تا بچّه‌های بهتری داشته باشند. این شخصیّتی است که آن‌ها

باید داشته باشند: بـدون تحصـیل و از طبقـه‌ی پـایین، مسـیحیان انجیلـی، مادران ساکن حومه شهر، حیرت‌زده و سرزنش شده.

درک اینکه چرا ممکن است کسی فمنیسم را انتخاب نکند واقعاً دشـوار نیست. برای درک این موضوع تمام کاری که ما باید انجام دهیم این اسـت که نگاهی به آنچه که انقلاب‌های فمنیستی داشته و نـدارد، بـه زنـان ارائـه دهیم.

وقتی همه‌ی ما تصمیم گرفتیم فمنیست باشیم به این دلیل بود کـه بـه آنچه که برای ما منع شده بود نگاه کردیم، ما به لحاظ تاریخی از فضـاهای مردانه مانند زندگی عمومی، محیط کار و آموزش و پرورش منع شده بودیم. قلمرو سنّتی ما، خانه، خانواده و مهدکودک شبیه به زندان بود.

بنابراین آنچه را که فمنیسم فکر می‌کرد به پیروان خود ارائـه مـی‌دهـد، زندگی گسترده تر بود؛ زندگی دارای استقلال، ماجراجویی و کـار. امّـا بـرای اینکه باور کنیم، باید فراموشمان شود که زنان همیشه کار کرده‌اند. مجرّدها، بیوه‌ها و افراد محروم همیشه کار کرده‌اند. هنگامی که فمنیست‌هـا تصـمیم گرفتند برای حق کار بجنگند، منظور آن‌ها حق پزشک، وکیل و غیـره بـود. زنان همیشه توالت‌ها و کف‌ها را شسته و رُفته‌اند و همیشه به عنوان پرستار و دستیاران و کارگران جنسی، بدنشان مورد لمس قرار گرفته است. زنان نیز برای مشاغل سخت مردان ماننـد کـارگری معـدن و کـار در کشـتارگاه‌هـا نجنگیدند. از ابتدا فرض این بود که کار چیز خوبی اسـت، نـه نابودکننـده‌ای که می‌تواند روح و بدنتان را از بین ببرد یا درصدد نابودی شما باشد.

برخی از زنان از نظر تاریخی از حوزه‌ی کار خـارج شـده‌انـد و ایـن امـر توسط مردان صورت گرفته است. اگر آن‌ها مرد مناسب با جایگاهی مناسـب

را پیدا می‌کردند می‌توانستند از این دنیای نابود کننده‌ی روح خارج شوند و در خانه‌هایشان بمانند. هر چند که این خانه ممکن است یک زندان باشد. زنان فقیر تنها زنانی نیستند که ترجیح می‌دهند کار کنند. زنان دارای تحصیلات عالی با رؤیاهای بلندپروازانه هم کار می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که این چالش را بررسی نمایند. انتخاب کردن، به معنای الویت‌بندی ساعات طولانی ماندن در مشاغل بر حسب اجتماع یا خانواده است؛ زیرا در این بُعد، کار و پول آنقدر متغیّر است که بازگشت به عقب می‌تواند به معنای نوعی سختی یا بیکاری باشد.

این بخشی از مشکل ایجاد جبهه‌ی متّحد برای فمنیسم است. فمنیست با درجه‌ی متوسط، یک زن سفیدپوست تحصیل کرده از طبقه‌ی متوسط است. خواسته‌ها و نیازهای او نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای همه‌ی زنان باشد و با این حال ما در تسهیل رؤیاهای او برای بسیاری از اهداف فمنیستی متمرکز شده‌ایم. اهداف ما مواردی بوده که زندگی او را آسان‌تر می‌کند؛ مانند حقوق برابر، برطرف کردن موانع تحصیلات عالی و به تأخیر انداختن تولید مثل از طریق کنترل تولّد و تحوّلات در درمان باروری.

محیط کار و جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌طور فزاینده‌ای خصمانه شده است. این امر نه تنها برای زنان بلکه برای مردان هم صدق می‌کند. به جای اینکه به رقابت انسان‌های تحت‌نظر این سیستم توجّه کنید به فعّالیّت زنان در بازار توجه نمایید. سطح تفکّر ما بسیار پایین است. زنان در مقایسه با آقایان چگونه در بازار کار اشتغال دارند؟ آیا واقعاً مهم است که به خاطر فشار زیاد بابت بدهی وام دانشجویی، کاهش شدید ثبات شغلی، جهش خدمات اجتماعی و مزایای کار؛ مدیر عامل و هیئت مدیره، دنیای کار و پول

به هم آسیب برسانند؟ امّا مطمئناً به کار بچسبید، چرا که ما باید به خاطر چیزی پیروز شویم.

آنچه که به ما گفته شده این است که باید استقلال داشت تا بتوانیم در مقابل مشکلات مقاومت کنیم. قطعاً دیگر استقلال مردان مانند آنچه که قبلاً بوده نیست. نظرم این بود که من از خیر آزادی و بدنم بگذرم ولی شما در مقابل جهان خارج، از من محافظت کنید و این توافق تا زمانی که زنده‌اید باید پابرجا باشد.

اکنون عشق به اندازه‌ی بازار کار، ناپایدار و به همان اندازه رقابتی و ناهنجار است. مگر اینکه تصمیم بگیرید بیوه‌ای سیاه پوست باشید و چند پسر پولدار برای خود پیدا کنید. بعید است که برای محافظت و تأمین خود به دنبال مردها باشید. و این شیوه هم مادام‌العمر نیست. بنابراین داشتن یک نقشه‌ی دوم مهم است،امّا چرا نقشه‌ی دوم ما این است که همه آن را به تنهایی مدیریت کنیم؟ باید به عنوان انسان، پول خود را به دست بیاوریم، خانه‌ای برای خود مهیّا کنیم، فرزندان خود را پرورش دهیم، غذای خود را بپزیم، سبک و سلیقه خود را حفظ کنیم و توسعه دهیم و تصمیم بگیریم که چگونه وقت آزاد خود را بگذرانیم، و تا زمانی که بمیریم اینگونه خواهد بود. به اسم آزادی، ما از اجتماعات و شهرها و قبایل جدا شدیم و خانواده و پیوند خونی ایجاد کردیم. به نام آزادی، برای ایجاد یک خانواده‌ی بزرگ‌تر، روی خانواده‌های کوچک‌تر متمرکز شدیم و پیوندهای خونی خود را در هم شکستیم. به اسم آزادی، ما از خانواده‌های متمرکز گذشتیم تا به صورت فردی زندگی کنیم. با این حال در این راه، ما در هیچ حالتی به ایجاد تعادل اجتماعی سیستم و پشتیبانی از گروه‌های بزرگ توجّه جدی نکرده‌ایم.

درست است، بسیاری از این سیستم‌ها به صراحت برای ستم به زنان ساخته شده‌اند. جامعه اغلب می‌تواند به عنوان سیستمی برای کنترل رفتار و انطباق با آن به نظر برسد. خانواده معمولاً سعی در نجیب نگه‌داشتن زنان دارد، امّا همه‌ی ما مشتاق هستیم این مفهوم را تصحیح کنیم. ما کل سیستم را کنار می‌زنیم؛ زیرا زمانی که آن‌ها به ما صدمه می‌زدند، به تأمل نپرداختیم که چگونه در اغلب موارد به ما کمک کردند.

اکنون استقلال به عنوان یک فضیلت فمنیستی مورد ستایش قرار گرفته است. توانایی ایستادن و مستقل بودن بدون خانواده و مردان یک فضیلت محسوب می‌شود. اکنون ما تمام آزادی و استقلال مورد نظرمان را داریم؛ مثل آزادی ورشکستگی، منزوی شدن اجتماعی، بی‌خانمان بودن بدون هیچ پشتیبان اجتماعی، و زحمت کشیدن برای زندگی بدون داشتن کوچیک‌ترین چیزی. تا زمانی که فمنیسم هنوز به ذهنیّت جبرگرایانه‌ی اقتصادی معترضین آلوده باشد،این ایده که جایگاه شما در زندگی به وسیله‌ی شایستگی شما یا چیزی که لایق آن هستید تعیین می‌شود، نوعی نابود کردن ساختارهای اجتماعی‌ست و در پی ساختن همدلانه‌تر نیست، و مطمئناً تعداد قابل توجّهی از خانم‌ها می‌خواهند به این دنیای اتمی سرمایه‌داری که فمنیسم به آن‌ها هدیه می‌دهد مانند یک هدیه نگاه کنند و بپرسند که آیا می‌توانند آن را به فروشگاه بازگردانند و چیزی را که کمی قدیمی‌تر است جایگزین کنند؟ خانم‌ها لطفاً مرزهای زندگی سنّتی را رها کنید و وارد این دنیای جدید مبارزه، ناامیدی و عدم اطمینان شوید! با تشکّر، و لعنت به شما! امّا نه، همهِی زنان و مردان، جاه‌طلب نیستند. همه‌ی زن‌ها مصمّم نیستند که تأثیری از خودشان بر جهان به جای بگذارند. هیچ زنی

راضی نیست هشتاد ساعت در هفته را به تماشای این بنشیند که جوان‌های بی سروپایی که از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل می‌شوند به او ارتقای شغلی بدهند, او راضی نیست ولی با این ارتقای شغلی پول بهتری به او می‌پردازند. همه‌ی زنان تمایل به شرکت در پروسه‌ی ایفای نقش مصرف‌کنندگان ندارند و این فرهنگی‌ست که ما در آن زندگی می‌کنیم و دریچه‌های قلب و روحمان را پر کرده است. این تقصیر فمنیست است که فقط دو گزینه ارائه می‌دهد: شما می‌توانید به مردی اجازه دهید تا مخارج شما را فراهم کند در صورتی که شما در خانه مشغول بازی کردن با بچّه‌هایتان هستید و خرید زغال‌اخته‌های گران‌قیمت از بازار هستید یا می‌توانید تا زمان مرگ خود کار کنید تا نیاز خودتان را رفع نمایید و برای هر یک متری که در آن زندگی می‌کنید بجنگید. او در آخر این هزینه‌ها را برای شما پرداخت می‌نماید یا این کار را نمی‌کند.

بیایید این روند را سنّتی بنامیم. زنانی که برای فمنیست احساس تأسف می‌کنند تقریباً تمام کارهایی را که ما انجام می‌دهیم انجام می‌دهند امّا ما از ترحّم به عنوان مکانیسم دفاعی خود استفاده می‌کنیم. زمانی که برای کسی متأسف می‌شویم لازم نیست برای گفته‌ها یا اعتقادات او ارزشی قائل شویم. لازم نیست که به شکایات آن‌ها درباره‌ی اعتقادات خود گوش کنیم. با این وجود اگر بتوانیم بدون قضاوت بنشینیم و بپرسیم که چه چیزی را به زنان پیشنهاد نمی‌دهیم ممکن است واقعاً بتوانیم به جایی برسیم. ولی این نباید در راس تغییر ما باشد. ما باید به از این به بعد هم فکر کنیم. ما می‌توانیم محدودیت‌های پروژه‌ی خودمان را ببینیم و بفهمیم آنقدرها هم که فکر

می‌کنیم هوشمند نیستیم و شاید ما هم مانند این زنان از این شیوه ناراضی باشیم.

اگر به آنچه در جامعه‌ی امروز از بین رفته نگاه کنید، بخش اعظم آن در حوزه ارزش‌ها و اقدامات سنّتی زنانه قرار می‌گیرد: ایجاد فضا در قلمرو مردانه، کار در حوزه‌های عمومی به معنای رها کردن بخشی از حوزه‌های زنانه، مراقبت و اجتماع نیست. هیچ تلاشی از سوی مردان برای ایجاد فضایی برابر در مورد زنان وجود ندارد. در نتیجه آنچه می‌بینید به نوعی جهانی بیش از حد مردانه است، فضایی که زنان در آن شرکت می‌کنند و انتظار می‌رود که فمنیست‌ها در ارزش‌گذاری‌های آن شرکت کنند.

فمنیسم به واسطه‌ی ارزش‌های مردسالارانه، متلاشی شده است. به اسم حرص و قدرت، پیچیده شده است. فمنیسم با تمام لذّت‌هایی که دنیای مردسالارانه ارائه کرده اغوا گردیده و این متأثر از کار عظیمی‌ست که برای تجزیه‌ی آن انجام شده است. بنابراین ما فمنیسم را با اهدافی برای زندگی راحت‌تر، تطبیق دادیم.

برای موفّقیّت در دنیای مردسالاری، خودمان نقشی مردسالارانه بر عهده گرفتیم. برای پیروزی در این جهان، ما مجبور بودیم خصوصیّات ارزش‌های جهانی مردسالارانه را به نمایش بگذاریم و آنچه را ارزش نیست دور بیندازیم.

برای اینکه در این فرهنگ قرار بگیریم، خود را طبق ارزشی که مردان برای زنان قائلند شکل می‌دهیم. از لحاظ جنسی و زیبایی، آنگونه می‌شویم که مردان می‌خواهند. در حالی که قبل‌تر چنین فشارهایی برای حفظ دسترسی جنسی ما در طول زندگی وجود نداشته است. زنان مشهور هنوز

هم بعد از این همه سال با وجود غرایز جنسی‌شان چهره‌های خـود را حفـظ می‌کنند تا به عنوان الگو توسط فمنیست‌ها مورد ستایش قرار بگیرنـد. مـا از سنّت‌ها و آداب و رسوم، از روابط خـانوادگی و میـان نسـلی، از اجتماعـات و احساس متعلق به خـود جـدا شـده‌ایـم. مـا ایـن کارهـا را غیرقابـل انجـام می‌دانستیم امّا نه به عنوان چیزی که ارزش حفظ آن را دارد بلکه به عنـوان امری اجباری مجبور به انجامش شدیم. درست است که ما مجبور به انجـام این نقش‌ها شدیم و این فراتر از نزاع کردن بر سر این است که چـه کسـی کارهای خانـه و مراقبـت از کودکـان را در یـک خـانواده‌ی متمرکـز انجـام می‌دهد. به این سؤال توجّه کنید چگونه احساس می‌کنـیم بـه جـایی تعلّـق داریم؟ چگونه می‌توانیم به همان اندازه نقـش خـود را ارزش‌گـذاری کنـیم؟ چگونه می‌توانیم در جهان، خارج از مشاغلی که داریم حضور یـابیم و بـه آن کمک نماییم؟ چگونه فراتر از اینکه فـردی یـا جزئـی از یـک زوج یـا یـک خانواده‌ی متمرکز باشیم، به جایگاه خود در جامعه فکـر مـی‌کنـیم؟ ایـن‌هـا چالش‌های پیش روی فمنیسم‌خواهان بوده است.

کار ما به عنوان فمنیست، نباید استخدام باشد، نباید تبدیل باشد. باید بـه خواسته‌ها و نیازهای زنان که ممکن است با خود مـا متفـاوت باشـد گـوش فرادهیم. نگـرش تـرحّم‌انگیـز فمنیسـت‌هـای غربـی نسـبت بـه زنـان در کشورهای مسلمان،این عقیده را که ایـن زنـان بایـد از شـرّ روسـری‌هـای سنّتی‌شان نجات پیدا کنند تقویّت می‌کند، و این نمونـه‌ی خـوبی از تشـریح این امر است. این واقعیّت را نادیده بگیریـد کـه نجـات و حمایـت از عقایـد مردانه، مردسالارانه است. تلاش‌های مـا در جهـت بـی‌ارزش کـردن آنچـه

برای زنان ارزشمند است چشمگیر می‌باشد. تا جایی که ارزش‌های آن‌ها نظیر استقلال، موفقیت و تمایلات جنسی را بدست بگیریم.

با این وجود علی‌رغم تلاش‌های ما برای تبدیل کردن زنان به آنچه که از نظر ما ارزش تلقی می‌شود، به نظر می‌رسد که کمتر از خود بپرسیم: «آیا این موارد واقعاً ما را خوشحال می‌کند یا خیر؟» اگر واقعاً معتقد به این هستیم که روش فوق بهترین کاری‌ست که می‌توانیم انجام دهیم,زیر سؤال بردن این مسئله به این معنا نیست که فریاد بازگشت به آشپزخانه سر دهید و به مردان اجازه دهید تا برایمان تصمیم بگیرند و ما را مطیع خود سازند. سؤال این است که آیا امکان دارد مواردی وجود داشته باشد که ما آن‌ها را دور ریخته باشیم و سپس به آن بازگردیم و آن را پس بگیریم؟ سؤال این است که آیا امکان دارد برای لحظه‌ای روی آن تفکر کنیم و نه تنها در مورد استراتژی بلکه در مورد اهداف خود نیز تجدید نظر کنیم؟ سؤالاتی وجود دارد که باید از خودمان بپرسیم؛ اوّل اینکه: آیا فمنیسم دنیای بهتری برای زنان و مردان در تمام سطوح جامعه ایجاد کرده است؟ سپس آیا فمنیسم فضایی را برای مردان ایجاد کرده تا بتوانند صفات زنانه‌ی سنّتی را با همان مرتبه درک کنند؟ آیا فمنیسم این فضا را برای زنان فراهم کرده است تا بتوانند صفات سنّتی مردانه را درک نمایند؟ و آخر اینکه: اگر بگوییم دنیای بهتری برای زنان می‌خواهیم،آیا اهداف و ایده‌های فعلی فمنیسم ظرفیت ساخت آن دنیا را دارد؟

فصل سوم: همه به صورت برابر با یکدیگر فمنیست هستند

جای تعجّب نیست که "آندرهآ دورکین" تبـدیل بـه چهـره‌ای محبـوب برای فمنیست‌های جوان و تجسّم فکری و ذهنی افراطـی فمنیسـتی شـده است. برخلاف وبلاگ‌ها و کتاب‌هـایی کـه بـه خواننـدگان خـود اطمینـان می‌دهند که فمنیسم می‌تواند جذّاب باشد، مردم "آندرهآ دورکین" را فـردی چاق، با موهای وزوزی و بدون کمترین آرایش می‌بینند.

او مایه‌ی وحشت زنانی است که از برداشتن گامی بـه سـمت جلـو مـی ترسند. در واقع آن‌ها از این می‌ترسند که اگر بپذیرند معیارهـایی کـه بـرای رفتار و ظاهر خود در نظر گرفته‌اند ناعادلانه و مضحک اسـت، شـروعی بـر سیر نزولی و فروپاشی آن‌ها خواهد بود.

شما محصولات نگهدارنده‌ی مـو، بـرس‌هـای ۳۰ دلاری، بـرس‌هـای کانتورینگ و کفش‌هـای پاشـنه‌بلنـد ۴۰۰ دلاری خـود را دور مـی‌اندازیـد، کفش‌های پاشنه‌بلندی که حتّی نمی‌توانید با آن راه بروید امّا مجبورید آن را داخل کیف خود داشته باشید تا داخل تاکسی و در مسـیر رفـتن بـه مراسـم بپوشید، کفش‌هایی که ممکن اسـت حتّـی بـا برداشـتن چنـد قـدم باعـث شکستگی قوزک پای شما بشود. شـما بـه‌طـور ناگهـانی خـود را در حـالی

می‌بینید که لباس راحتی پوشیده‌اید و در فروشگاه مواد غذایی یا در پیاده‌روها با غریبه‌ها صحبت می کنید؛ درباره‌ی اینکه لازم نیست موهای خود را با شامپو بشویید و آب کشیدن با جوش شیرین تنها چیزی است که به آن نیاز دارید. این همان ترسی است که به ذهن همه‌ی فمنیست‌هایی که سعی در ردّ رادیکال‌های پیشینیان خود دارند خطور می‌کند. اگر ما مکانیسم کنترل را درک کنیم، اگر به ورای حرف‌های مضحکی که سبب اضطراب و نگرانی ما درباره‌ی سایز لباس و شیک بودنمان می‌شود بنگریم، اگر درک کنیم که زندگی خود را در مشاغلی هدر داده‌ایم که باعث نابودی جهان و سبب ظلم به فقرا می‌شوند، پس لازم است که واقعاً کاری در این‌باره انجام دهیم. به نظر می‌رسد این مسئله مایه‌ی ناراحتی باشد.

ناراحتی، بخشی از هدف فمنیست جهانی نیست و اگر بخواهد مطابق میل همه‌ی زنان باشد باید به همین منوال ادامه دهد. پیروان فمنیست جهانی فمنیستی را می‌خواهند که نیازی به تغییر شیوه‌ی لباس پوشیدن، تفکّر و رفتار شما ندارد. فمنیست جهانی اکنون بیش از تئوری یا حتّی واقعیّت، تمام تمرکزش را بر روی عقاید و روایت‌های شخصی بنا نهاده است، به فمنیست‌های جوان می‌گوید که آن‌ها مجبور نیستند تاریخ جمعی و فکری خود را مطالعه کنند. تفکّر فمنیستی معاصر با تمرکز کامل بر سبک زندگی، تبدیل به کالایی قابل خریداری می‌شود.

البته فمنیست‌های جهانی می‌خواهند "دورکین" و هر زنی را که به او شباهت دارد از جنبش فمنیسم کنار بگذارند. "دورکین" تنها به خاطر ظاهرش هدفی ساده برای آن‌ها محسوب می‌شود. آن‌ها به او اشاره کرده و در مقایسه با او خود را بی‌ضرر نشان می‌دهند. "گلوریا استاینم" نیز در

جایگاه خود با پشتیبانی مالی "سی.آی.اِی"، به عنوان تنها فمنیست سفیدپوست متعلّق به طبقه‌ی میانی از نیمه‌ی آخر قرن بیستم است که ارزش شناخته شدن را دارد. تنها دلیل ناراحتی زنان، ظاهر "دورکین" نیست، بلکه شیوه‌ی نوشتن بی‌رحمانه‌ی او نیز در این مسئله نقش دارد. نوشته‌های او نیز مانند همه‌ی نویسندگان و روشنفکران، سحرانگیز نیست. امّا به نظر می‌رسد که کلیّت کارهای او تنها به دلیل این که آن‌ها با برخی از نظریه‌های افراطی‌تر وی مخالفند، توسط فمنیست‌های امروزی رد شده است. "میشل فوکو" معتقد بود که ایدز در حقیقت وجود ندارد و صرفاً یک ساختار اجتماعی است، امّا این بدان معنا نیست که ما باید از خواندن سایر نوشته‌های او امتناع بورزیم یا اینکه از او به عنوان نمونه‌ی افراطی از مردان یاد کنیم.

آنچه فمنیست‌ها را راجع به "دورکین" (و "مک کینون"، "گکیت ملیت"، "والری سولاناس" و دیگران) آزرده می‌کرد این بود که آن‌ها خواستار این بودند که زنان برخلاف خواسته دورکین و امثالهم درباره‌ی چیزی که در آن مشارکت می‌کردند فکر کنند؛ چرا که شما با مشارکت بی تفکر خود به نحوی از اشتباهات یا سبک زندگی انتخابی تان چشم‌پوشی می‌کنید. "دورکین" خواستار آن بود که زنان، روابط بین فردی، کار و حضور روزمره‌ی خود در جهان را در نظر گرفته و ببینند تا چه اندازه در حال مشارکت با سیستمی هستند که مسبب ظلم و ستم است. تمام بهانه‌هایی که ما برای عدم توانایی در ایجاد تغییرات بنیادین در زندگی خود، می‌تراشیم («من به این کار نیاز دارم تا وام دانشجویی‌ام را پرداخت کنم»، «من او را دوست دارم»، «من از زمانی که بچّه بودم رؤیای داشتن خانه، ازدواج و مادر

شدن را داشتم اما اگر ناگهان بفهمم که مالکیّت ملک چگونه است برایم ناامید کننده خواهد بود» و غیره) در برابر دیدگاه "دورکین" کاملاً بی‌ارزش خواهند شد.

در پاسخ به آثار فمنیستی رادیکال، هیچ‌گونه سخاوتی چه توسط زنان و چه توسط مردان وجود نداشته و ندارد. این کارزار برای پاک کردن اعمال افراطی از تاریخ فمنیستی مایه‌ی پشیمانی است. ما مجبوریم که به جای خواندن این کتاب‌ها، با متن و موقعیّت‌ها همدردی کنیم و از منظر آن‌ها به قضایا بنگریم، شوخی را کنار بگذاریم. نمی‌توان رفتار "دورکین" و همگامان او را زیبا و قابل پذیرش دانست. به همین خاطر شما با این مطلب در اینترنت مواجه میشوید:

"مردی می‌گوید: «همه‌ی فمنیست‌ها از مردان متنفرند. درباره‌ی آن زنیکه "دورکین" چه پاسخی دارید که گفته بود همه‌ی مردان متجاوزند؟» زنی فمنیست تماس می‌گیرد و به او اطمینان می‌دهد: «ما هم او را دوست نداریم!»"

امتناع از تجربه، احساس ناراحتی از تغییری واقعی، و رد کردن مواضع فمنیسم افراطی، منجر به پدیده‌ای شده که "فمنیسم انتخابی" نامیده می‌شود. این اعتقاد که بر اساس آن و بدون توجّه به اینکه زنان چه چیزی را انتخاب می‌کنند، از سبک زندگی تا پویایی خانواده،تنها با انتخاب کردن، منجر به عملی فمنیستی می‌شود. گمان می‌رود که این امر ریشه در ناتوان شدن زنان در تصمیم‌گیری توسط جوامع سخت‌گیر و مردسالار گذشته دارد، که در آن مردان برای زنان تصمیم‌گیری می‌کردند. بنابراین شما تنها با یک انتخاب ساده در مقابل مردسالاری مقاومت کرده و مانند یک فمنیست

عمل می‌کنید. این همان چیزی‌ست که فمنیسم جهانی که عاری از هرگونه تغییرات درونی و واقعیست ،خواهان آنست, همانطور که هر زنی می‌تواند بـه سادگی با فمنیست خواندن خود، فمنیست شود، با اصرار زنان نیز هر عملـی می‌تواند بدون نیاز به بحث و جدل و ناراحتی، تبدیل به یک عمل فمنیستی گردد.

همه‌ی ما در خفا می‌دانیم که در چه قسمت‌هایی از زنـدگی خـود گنـد زده ایم، در چه قسمت‌هایی کم‌کاری کرده ایم و در چه قسمت‌هایی مایه‌ی شرمساری خودمان و دنیا شده‌ایم. ما انرژی جسمی، عاطفی و فکری بسـیار زیادی را صرف نپذیرفتن این حقایق و تظاهر به عدم وجود آن‌ها می‌کنـیم، بنابراین منطقی به نظر می‌رسد که نسبت به کسانی که کاستی‌هایمان را بـه ما یادآوری می‌کنند، پرخاشگر باشیم.

ما بدون اینکه شما بگویید هم می‌دانیم آن لباس زیبا توسـط کودکـانی دوخته می‌شود که در کارخانه‌ای با اسـتانداردهای ایمنـی بسـیار پـایین کـار می‌کنند؛ کارخانه‌ای که هر لحظه ممکن است نابود شود و جان صـدها نفـر را بگیرد، امّا با وجود این ما باز هم خواستار آن لباس هستیم. ما می‌دانیم که اگر از یک فروشگاه ارزان‌قیمت، مرغ سوخاری خریداری کنـیم ایـن حیـوان است که در تمام زندگی خـود رنـج کشـیده اسـت، و کشـاورزی کـه آن را پرورش داده نیز وامدار شرکت‌های غذایی بزرگ بوده و در حال ناتوان شدن به دست آن‌هاست، امّا با وجود این ما باز هم از مغـازه‌ی ارزان‌قیمـت خریـد می‌کنیم؛ چرا کـه قیمـت مـرغ ارگانیـک هفـت دلار بیشـتر اسـت، و بایـد علی‌رغم خسـتگی کـار طـولانی مـدت در شـرکت نیـز، آن را آمـاده کـرد. همچنین ما می‌دانیم شرکت‌هایی که برای آن‌ها کار می‌کنیم زمین را آلوده،

فقرا را غارت و ثروتمندان را ثروتمندتر می‌کنند، امّا باز با ایـن حـال تـرجیح می‌دهیم خودمان را با فعّالیّت‌های روزمره و تفریحات مختلف مشغول کـرده و از این مسائل چشم‌پوشی کنیم.

از این گذشته از کجا باید شروع کنیم؟ چطور ممکن اسـت افـراد بـدون اینکه تحت‌الشّعاع قرار بگیرند، با خیل ناامیدی در جهان مقابله کنند؟

یکی از راه‌های مقابله بـا ناهمـاهنگی شـناختی، حملـه بـه تنـدروهای حقیقی است. آن‌ها دانشی پنهان را در ما بیدار می‌کنند و ما برای آرام کردن اوضاع، مجبور می‌شویم نابودشان کنیم، آن‌ها را افرادی تنگ‌مزاج و عجیـب و غریب بنامیم و از خواندن کتاب‌هایشان امتناع ورزیم، امّا بـه هـر حـال در ملأ عام آن‌ها را به باد نقد بگیریم سپس در زندگی آن‌ها به دنبال کاستی‌هـا و ریاکاری‌ها بگردیم و به جای درک اینکه ما انسانیم و دارای کاستی هـای فراوان، از این نقص‌ها برای بی‌اعتبار کردن یک عمر تلاش آن‌هـا اسـتفاده کنیم. ما حاضریم در راستای هر عملی که برای گوش ندادن و تغییر نکردن ما بهانه‌تراشی کند، هر کاری را انجام دهیم.

بروز یک واکنش افراطی واقعی، امری بسیار سخت است، امّا این روزها باب شده که مردم به سادگی و بدون اینکه کاری انجام داده باشـند خـود را تندرو می‌نامند. شما فکر می‌کنید اگر این بسته‌ی چیـپس خـاص بـا روبـان صورتی بر روی آن را بخرید، به درمان سرطان کمک مـی‌کنیـد؟ یـا اینکـه تنها با خریدن یک آلبوم موسیقی و پوشیدن یک کت چرم بـه یـک پانـک واقعی مبدل می‌شـوید؟ و یـا صـرفاً بـه دلیـل اینکـه خودتـان را فمنیسـت می‌دانید، فمنیست خواهید شد؟

ناگهان شما می‌بینید انتخاب‌هایی که کرده‌اید چندان هم پر زرق و برق به نظر نمی‌رسند، چرا که آن‌ها را در لایه‌ی نازکی از فمنیسم پوشانده‌اید. ناهماهنگی شناختی از بین می‌رود، امّا آن لباسی که خریدید بیانگر خود حقیقی، و پوشیدن آن بیانگر فردگرایی شماست که امری کاملاً فمنیستی است. مرغی که می‌خورید و از آن برای تقویت بدن خود استفاده می‌کنید هم به دلیل نگرش مثبت به بدن، کاملاً فمنیستی است. شما در حال صعود از نردبان موفّقیّت و شکستن مرزها برای زنانی هستید که پس از شما خواهند آمد. شما توانمندید و به دنبال ترفیعی هستید که شایستگی آن را دارید. این احتمالاً فمنیستی‌ترین عمل ممکن است.

فمنیسم انتخابی، مشکلی اساسی در فمنیسم سفیدپوستان است. ما از تجربیّات خود در زمینه‌ی مورد مخالفت قرار گرفتن، تبعیض، کناره‌گیری و برخوردهای خود با خشونت و درد به عنوان توجیهی برای به دست آوردن خواسته‌هایمان استفاده می‌نماییم و هرگز به دلایل داشتن این خواسته‌ها فکر نمی‌کنیم.

بخش عمده‌ای از فمنیسم سفیدپوستان بر اساس ایده‌ی جلسات "افزایش آگاهی" ساخته شده است که در آن به بانوان فضای کافی داده می‌شد تا به سوءرفتار و تعارض‌های درون زندگی خود به گونه‌ای که تا آن زمان به آن فکر نشده بود، فکر کرده و درباره‌ی آن صحبت کنند. این مسئله زمانی برای ما روشن می‌شود که پی می‌بریم آموزگاری که سعی داشت ما را از یادگیری یک رشته ی علمی منصرف کند، به دلیل عدم توانایی من این کار را انجام نمی‌داد بلکه از نظر او من صرفاً دختری بودم که علاقه داشت رشته‌ای پسرانه را فرابگیرد. سپس می‌توان دید مسائلی که

زنان پیش از این شخصی تصوّر می‌کردنـد، مـی‌توانـد بـه عنـوان مسـائلی جهانی یا دست‌کم در اشتراک با اکثریّت جمعیّت شناخته شود. امّـا افـزایش آگاهی زمانی از حرکت باز می‌ماند که مردم با همان روشـی کـه گذشـته را بررسی می‌کردند، آینده را بررسی نکنند. چگونه می‌توان آینده‌ای ساخت کـه برای همگان، و نه فقط خود شما بهتر باشد؟ چگونه می‌توانیم بـرای منـافع کل بشریّت، و نه فقط گروه خاصّی از زنان،که بیشتر شبیه ما هستند، مبارزه کنیم؟

من از فمنیسم سفیدپوستان سخن گفته ام چرا کـه بسـیاری از اهـداف شناخته شده‌ی جنبش فمنیسم در قالب زنان سفیدپوسـت طبقـه‌ی متوسّـط طراحی شده است، و همچنین دلیل دیگرم برای این مسئله ایـن اسـت کـه که مشهورترین نمایندگان جنبش زنان سفیدپوست هستند. مـا در مـوج دوم جنبش فمنیسم از مبارزه برای رسیدن به برابری اقتصادی صحبت می‌کنیم، امّا در عین حال بسیاری از زنان که درآمد پایین‌تـری دارنـد، مجبورنـد ایـن نابرابری را تحمّل کنند. رفتارهای افراط‌گرایانه‌ی موج دوم جنـبش فمنیسـم که سعی می‌کنیم آن‌ها را فراموش کنیم در مقطعی، بخشی از جنبش بودند.

بسیاری از ایده‌هایی که به عنوان اهـداف بـالقوّه‌ی مـوج دوم فمنیسـم شناخته شدند، هرگز به‌طور کلی در ایـن جنـبش بـه ثبـات نرسـیدند، زیـرا هنگامی که شما به میزان مشخصی از پول یا شـهرت دسـت پیـدا کردیـد، ترجیح می‌دهید به جای مشارکت در ساخت سیستمی که اعتـدال و رفـاه را برای همه فراهم می‌کند، برای بر طرف کردن نیازهای خـود تـلاش کنیـد. برای مثال نگهداری از کودکان را در نظر بگیرید؛ مسـئله‌ای کـه علـی‌رغـم منفعتش برای اکثریت زنان، هیچ‌گـاه جـز صـحبت، از آن حمایـت دیگـری

نمی‌شود. هنگـامی کـه بـه میـزان درآمـد مشخصـی رسـیدید، مراقبـت از کودکتان آسان‌تر خواهد بود، از پرداخت مالیات یا کمک به سیستمی که بـه همه‌ی زنان کمـک مـی‌کنـد. اگـر فرزنـدتان در مدرسـه‌ی خـوبی نباشـد، فرستادن او به یـک مدرسـه‌ی خصوصـی بسـیار راحـت‌تـر از سـازماندهی راه‌هایی جهت بهبود اوضاع برای کـل جامعـه اسـت. ایـن مقولـه در مـورد برنامه‌های مرتبط با گسترش رفاه اجتماعی، حمایت از درمانگاه‌های عمومی و غیره نیز صدق می‌کند. با افزایش توانایی زنان در مراقبت از خود به لطـف تلاش‌های فمنیستی، اهداف فمنیستی‌ای که واقعاً مایـل هسـتند تـا بـرای آن‌ها بجنگد، یا زمان، پول و تلاش خود را به آن اختصـاص دهنـد کـاهش می‌یابد. مشکل زنانی نیستندکه نتوانستند از این طریق به موفّقیّـت برسـند، به همین دلیل است که امروزه فمنیست‌های شناخته شده فقط برای رسیدن به حقّ اتّخاذ تصمیم‌های خود می‌جنگند، مهم نیست که آن تصمیمات چـه باشد.

این جلسات آگاهی‌بخش به ما آموخته است کـه تفـاوتی میـان مسـائل شخصی و سیاسی وجود ندارد، امّا این عبارتی‌ست کـه سـال‌هـا بـه اشـتباه تفسیر شده است. زنان برای مدّت زمانی طولانی، از این جمله این برداشـت را داشتندکه پیروزی‌های شخصی‌شان پیروزی‌های سیاسی اسـت. اگـر مـن بتوانم در دنیای هالیوود به اوج شهرت و موفّقیّت برسم، دیگـر نیـاز نیسـت تلاش کنم تا هالیوود به محیطی دوستانه‌تر برای سایر زنان تبـدیل شـود. و دیگر لازم نیست که من ایستادگی کنم تا صدای زنـان بـه گـوش همـه‌ی مردم برسد. رسیدن من به این جایگاه صرفاً یـک پیـروزی سیاسـی اسـت. فارغ از سایر معانی این عبارت، مطلبی که بیشتر سـبب غافلگیریسـت، ایـن

است که تصمیمات شخصی دارای پیامدهای سیاسی هستند و این پیامدها باید مورد بررسی قرار گیرند. فمنیسم انتخابی، از هر گونه بحث درباره‌ی این موضوعات پیرامون پیامدهای تصمیمات مردم در زندگی آن‌ها، جلوگیری می‌کند. از آنجا که این انتخاب، خود صرفاً عملی فمنیستی است، هر گونه انتقاد در این زمینه مردود می‌باشد. با این طرز فکر که این انتخاب شخصی اوست، انتقاد از فمنیست‌ها نوعی ظلم در نظر گرفته می‌شود. این عمل منجر به شکل‌گیری ذهنیّتی می‌گردد که در آن همه در یکی از دو دسته‌ی طرفداران و مخالفین قرار می‌گیرند. ما زنانی بیچاره و قربانی هستیم، و دسته‌ی دیگر مردانی هستند که سعی در پایین نگه‌داشتن ما دارند.

اکنون بیشتر موانع از سر راه زنان برداشته شده است. زنان اجازه دارند به دانشگاه بروند، در زمینه‌های سنّتی مردانه مشغول به کار کردن هستند، در انتخابات نامزد میشوند و هر کاری را که می‌خواهند، انجام میدهند. موانع و نابرابری‌های واقعی که زنان با آن مواجه می‌شوند عمدتاً شامل حال زنان فقیر است. در جامعه‌ی فعلی، زنان طبقه‌ی متوسط و بالاتر می‌توانند صرفاً با پول به قدرت و برابری برسند. مواردی از جمله سقط جنین با هزینه‌ی مناسب، مراقبت از کودک، بیمه‌ی درمانی، مراقبت‌های بهداشتی، مسکن عمومی و غیره که بیشترین فشار را به زنان کم‌درآمد وارد می‌کند، مورد توجّه فمنیست‌ها نیست. ما ممکن است در مورد این موارد نظراتی داشته باشیم، اما تلاش واقعی زیادی برای بهبود شرایط انجام نمی‌شود.

اوضاع به این شکل نیست که مردان و زنان علیه یکدیگر باشند، بلکه هر زنی از حقوق خود دفاع می‌کند. ما باید درباره‌ی این مسئله مناظره کنیم

که چگونه اعمالی که به ما قدرت می‌دهند باعث تضعیف و مورد ستم قرار گرفتن زنان کم‌توان‌تر (یا زنانی که در کشورهای مختلف با فرهنگ‌های متفاوت زندگی می‌کنند) می‌شود؟با وجود این در محیط اینترنت و محیطهای دانشگاهی، مقاومتی جدّی در برابر این بحث وجود دارد. اخیراً نویسندگان و فعّالان فمنیستی قدیمی به دلیل عدم استفاده از گفتار صحیح، استدلال در مورد نکاتی که دیگر باب روز نیستند، و برای داشتن دیدگاهی متفاوت، مورد بدگویی نسل جوان قرار گرفته‌اند.

در قلمرو فمنیستی با دگراندیشی به این شکل رفتار می‌شود: هر عقیده یا استدلالی که مخالف آن باشد یک حمله تلقّی می‌گردد. این امر ناشی از این باور می‌باشد که حقیقت شما، تنها حقیقت ممکن است و احساس آسیب‌پذیری و مورد ظلم واقع شدن شما نباید مورد بررسی و پرسش قرار بگیرد. در چنین محیطی، داشتن گفتگوهای واقعی و سازنده در مورد نحوه‌ی تأثیر انتخاب‌های شما در زندگی سایر افراد، غیرممکن است.



فمنیسم یک جنبش است و بهانه‌ای برای ایستادن نیست. امّا هنگامی که تنها مرجعی که باید به آن پاسخ بدهید، خودتان هستید، یک چرخه‌ی بازخوردی، از منطق ایجاد می‌کنید. همه چیز قابل توجیه است، همه چیز به گونه‌ای فمنیستی ارائه شده است. و با وجود این اگر از اصول یا دیدگاه فلسفی برای زندگی‌تان، و به جلو راندن خود و جامعه استفاده نکنید، فایده‌ی داشتن آن‌ها چیست؟ "دورکین" بیش از اندازه جلو نرفته است، این ما هستیم که به اندازه‌ی کافی همه چیز را جدّی نگرفته‌ایم.

فصل چهارم: چگونه فمنیست به مردسالاری خاتمه می‌دهد؟

یکی از راه‌هایی که یک زن می‌تواند بـه بـدترین تـأثیرات مردسـالاری خاتمه بدهـد مادّیـات (پـول) اسـت. بـا کسـب پـول مکفّـی مـی‌توانیـد از مشهودترین تله‌های مردسـالاری بگریزیـد. همچنـین بـا داشـتن آن پـول می‌توانید به جایگاهی مناسب در اجتماع دست یابید و مانند خیلی از زن‌های دیگر مجبور به انجام کارهای دشوار نباشید. همین‌طور مـی‌توانیـد بـه افـراد دیگر هزینه‌ای پرداخت کنید تا مسئولیت پخـت و پـز، شسـتن لبـاس‌هـا و مراقبت از کودکانتان را به عهده بگیرند.

مادّیـات سـریع‌تـرین راه ممکـن بـرای فـرار از انـواع ظلـم و سـتم و فجایعی‌ست که زنان بیشـتر در معـرض آن قـرار دارنـد. اکثـر مـا تصـمیم می‌گیریم که به مردسالاری خاتمه بدهیم، امّا بیشـتر روش‌هـایی کـه زنـان توسّط آن‌ها تحت کنترل یک سیستم درمی‌آیند با پـول از بـین مـی‌رود؛ از پرداخت خدمات پزشکی که زنان قادر به پرداخـت آن نیسـتند تـا اسـتخدام وکلای قانونی برای دور زدن نابرابری‌های قانونی.

هر مؤسسه‌ای در ایالات متّحده‌ی آمریکا، از قوّه‌ی قضاییه تا سیستم بانکداری، و از امور املاک تا سیستم‌های آموزشی همگی مردسالار هستند. در حقیقت فرهنگ اقتصادی ما مردسالار است. سیستم آموزشی ما معلّمان و معاونان را برای خدمت به ثروتمندان به کار می‌گیرد. میزان ثروت شما تعیین کننده‌ی کیفیّت آموزش شماست و معمولاً با تحمیل کردن ده‌ها هزار دلار وام به افراد ناتوان، آن‌ها را بیشتر به سمت فقر سوق می‌دهد.

در امر ازدواج، مرد از حقوق و مزایای بالاتر و سلامت بهتری برخوردار می‌باشد و این در حالی‌ست که زن حقوق کمتری در قبال انجام کارهای طولانی در خانه و نگهداری از کودک دریافت می‌کند، و این یکی از انواع مردسالاری است. مرد سالاری موضوعی فراتر از مسائل آزادی شخصی زنان می‌باشد. این ما نیستیم که علیه آن‌ها هستیم، این سیستم است که با زور و ستم و کنترل قدرتمندانه جایگاه آن‌ها را بالاتر نگاه داشته است. تنفّر از زن مانند نژادپرستی، همجنس‌گراهراسی و کلمات دیگری که به عنوان ترس‌های مشهود و کینه‌های توخالی طبقه‌بندی می‌شوند در زندگی عمومی ما حکمفرما هستند. استفاده از زنان و استثمار کردنشان می‌تواند آن‌ها را از انسان بودن محروم کند. زنانی که عضوی از این سیستم هستند وضع بهتری از مردانی که این سیستم را گسترش داده و نگه داشته‌اند ندارند. امروزه زنانی هستند که به عنوان وکیل و قاضی، مردان و زنان بی‌گناه زیادی را به زندان انداخته‌اند. این‌ها زنانی هستند که از افراد ناتوان کار می‌کشند و از نژادپرستی حمایت می‌کنند. امروزه زنان سیاست‌مداری هستند که با دادن پول به افراد ثروتمند باعث گسترش فقر می‌شوند.

زمانی که صنعتی مانند "وال استریت" (خیابان معروفی در محلّه‌ی منهتن نیویورک واقع در ایالات متّحده‌ی آمریکا) از رده خارج و نام "سیلیکون والی" (نام رایج و غیررسمی منطقه‌ای در حدود ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی سانفرانسیسکو در حومه‌ی سانتاکلارای کالیفرنیا در ایالات متّحده‌ی آمریکا؛ شهرت این منطقه به دلیل قرار داشتن شرکت‌های انفورماتیک جهان در آن است!) بسیار شنیده می‌شود به این دلیل است که آن‌ها به زنان بیشتری احتیاج داشتند اما بی‌منطقی از آنجا ناشی می‌گردد که این شرکت تنها توسّط مردان اداره می‌شود! اینجا مشکل نه مردان بلکه انسان‌های دلسوز هستند. امروزه که زنان با قدرت عجین شده‌اند، دنیای برابری دیده نخواهد شد. تنها دنیایی را خواهیم دید که زنان بیشتری در آن شرکت دارند.

فمنیست‌ها و جنبش‌های حقوق مدنی هدف مشترکی دارند و آن هم از کار انداختن سلسله مراتب است. همان‌طور که مجامع غربی برای قرن‌ها سازمان داده شده‌اند و در صدر همه‌ی این‌ها مالکان و ثروتمندان سفیدپوست هستند و بقیّه در رتبه‌های پایین‌تر قرار دارند. البتّه سطوح پایین‌تر، با توجّه به تفاوت سن، سطوحشان هم تفاوت دارد. این جنبش‌ها سلسله مراتب را نابود کردند و هر شخصی را به صورت تئوریکال در جایگاه مخصوص خودش قرار دادند. مشخصاً این فرآیند هنوز تکمیل نشده ولی رشد هر نسل از کودکان سفیدپوست که هنوز بزرگ نشده‌اند تا به این باور برسند که می‌توانند به بقیّه تسلط داشته باشند، با هر نسلی از بقیه‌ی افراد که آن‌ها هم هنوز آنقدر بزرگ نشده‌اند تا به این باور برسند که تحت سلطه هستند، برابری می‌کند. این نشانگرهای نژاد و جنسیّت، دیگر جایگاه شما را

در زندگی تضمین نمی‌کند. ولی چرا هنوز زنان در حصار سیستم عمل می‌کنند؟ زیرا ما نژاد و جنسیّت را با پول و قدرت جایگزین کرده‌ایم. امروزه شما به جای اینکه جایگاه خود را با استعدادهایتان به دست آورید، آن را می‌خرید. امروزه که ما به عنوان یک زن به جایگاه‌های قدرت دسترسی داریم، کمتر مایلیم این سیستم نابرابری را نابود کنیم چرا که قدرت و سرمایه‌گرایی حسّ خوبی می‌دهد و به شما ارزش‌هایی را اعطا می‌کند که احساس می‌کنید دیگر تحت سلطه‌ی دیگران نیستید.

قطعاً مردانی هستند که در گذر زمان فهمیده‌اند سلسله مراتب جنسیّت و نژاد ارثی، غیراخلاقی و ناعادلانه است، ولی مردان سفیدپوست به‌طور کلی با این تفکّر که آزادی و حقوق یکسانی با بقیّه دارند بزرگ نمی‌شوند. حتّی اگر خودشان دارای قدرت نباشند ولی شانس داشتن قدرت و آینده را دارند، و همین قدرت است که انسان‌ها را کور می‌کند. به همین دلیل است که فمنیست بودن همیشه بی‌اثرست؛ زیرا کسانی هستند که ادعای فمنیست بودن دارند و به این سبب، فمنیست بودن به آن‌ها قدرت بیشتری می‌دهد تا عضو گروه‌های اجتماعی باشند؛ چرا که این سیستم قدرتمند و ظالم، مدافع حقوق انسان‌بودن را بی‌معنی می‌سازد. زنان امروزه در این سیستم عضوی فعّال هستند و از آن سود می‌برند. روزهایی که تمامی زنان برای رسیدن به هدفی مشترک با یکدیگر متّحد می‌شدند به سر آمده است. توانایی شما برای شکستن این اطاعت امر، با توانایی من فرق دارد، و این به علّت تفاوت در نژاد، جذابیّت، گذشته‌ی شخصی، طبقه، موقعیّت، میزان تحصیل، شغل و دیگر چیزها می‌باشد. اصرار بر یکسان بودن تجربیّات و

خواسته‌های زنان کار احمقانه‌ای است. آن‌ها اصلا در این موارد یکسان نیستند.

زمانی که همه‌ی زنان به سبب حقایق بیولوژیکی، مورد تبعیض قرار می‌گرفتند و تبعیض‌ها هم در کتب قانونی نوشته می‌شد و می‌توانستند اعتراض کنند، نیازها و موانعی جهانی وجود داشت که می‌توانست ما را با هم متّحد سازد. ولی امروزه اطاعت امر من با اطاعت امر شما متفاوت است، موانعی که من با آن‌ها روبه‌رو هستم با موانعی که شما با آن روبه‌رو هستید تفاوت دارد؛ زیرا اکثر موانع جهانی از بین رفته است. همچنین باید بپذیریم اکثر موانعی که آن‌ها را زن‌ستیزانه می‌نامیم در حقیقت مخالف زنان نیستند. ما زن هستیم ولی بهتر است ابتدا به خودمان به عنوان یک انسان نگاه کنیم. حالا این سؤال پیش می‌آید که چرا هنوز به فمنیسم احتیاج داریم؟ برای اتمام نابودی سلسله مراتب به فمنیسم نیازمندیم. مسائلی وجود دارد که مولّد حقوق، جنسیّت، خشم و دیگر مسائلی است که هنوز مانع از ازادی زنان می‌باشد؛ بنابراین ما نباید خونسرد باشیم و دست از مبارزه بکشیم. زندگی ما و زندگی نسل آینده نیازمند کوشش در این راه است. زمانی که به پیشرفت زنان نگاه می‌کنیم می‌بینیم در حال حرکت به سمت تساوی حقوق زن و مرد هستیم و همه‌ی سیستم‌های آموزشی، کارآفرینی، اقتصاد و دفاتر نرخ‌گذاری این موضوع را گواهی می‌دهند. آیا این درست است که ما اساس افکار خود را پیرامون هویّت‌های بیولوژیکی قرار بدهیم؟ آیا نیازهایمان، خواسته‌هایمان، موانع پیش رویمان و شرایط متفاوتمان سبب اتّحاد می‌شود؟ همچنین باید بیندیشم با اصرار بر تفاوت زن و مرد چه چیزی را از دست خواهیم داد، چگونه این داستان هر دو جنس را مورد آزار قرار میدهد

و به خدمت می‌گیرد؟ این راهی است که نشان می‌دهد فمنیسم هنـوز هـم یک ایده‌ی مفید است. تقریباً همه‌ی مـا بـه طریقـی بـه خـاطر جنسـیّتمان نادیده گرفته شده‌ایم. این نادیده گرفته شدن به ما نشان می‌دهـد کـل ایـن سیستم فاسد است. نادیده گرفته شدن، به زنان قدرت و دیدگاهی مـی‌دهـد که متوجّه عملکرد این سیستم و قلب تاریکش بشوند.

ایـن نسـخه از فمنیسـم کـه بیشـتر توانـایی تغییـر جامعـه را دارد در قدرتمندانه‌ترین بازه‌ی زمانی است؛ زیرا همانگونه که دارای افرادی در داخل هستیم افرادی را نیز در خارج داریم. ما بین دیوارهای شهر قرار گرفته‌ایم بـا وجود این در حال پیشروی به سوی مرکز شهر هسـتیم. اگـر مـی‌توانسـتیم صف ببندیم تا ببینیم تمام چیزهایی که نیاز داریم در حـال رخ دادن اسـت و عدّه‌ی زیادی در این جامعه (جامعه‌ی حریص) بـه واسـطه‌ی فقـر، خشـم و استثمار می‌میرند، صف می‌بستیم.

متأسفانه اکثراً تصوّر می‌کنند تنها مشکل این سیستم (منظور از سیستم، ایـن دنیـای پیچیـده اسـت کـه مکـرراً در آن از واژگـان مردسـالاری یـا سرمایه‌داری استفاده می‌شود) این است که به آن‌ها اجازه‌ی ورود بـه داخـل خودش را نمی‌دهد. تمام مسئله این است که این سیستم بعضی‌ها را شـامل می‌شود و بعضی‌ها را نه! به بعضی‌ها سـود مـی‌رسـاند امّـا از بعضـی دیگـر سوءاستفاده می‌کند. پس این سیستم یک شیطان است. با مبارزه بـرای وارد کردن خود به این سیستم، شما آن را بهبـود نمـی‌بخشـید بلکـه خودتـان را تبدیل به افرادی می‌کنید که از این سیستم سود می‌برنـد و ذینفـع سیسـتم هستند، یا اینکه خودتان را از این سیستم محروم می‌سازید و به معنای دیگر تبدیل به یک مردسالار می‌شوید.

اگر ما نادیده‌انگاری خود را بپذیریم و بعد بـه ایـن سیسـتم وارد شـویم، برای لحظه‌ای باید به این فکر کنیم که در چه دنیایی مشارکت داریم؟ زیـرا اگر زمانی برسد که جایگاه ما زنان به رسمیّت شناخته شـود (ایـن روزهـا در راه هستند)، وقتی که قدرت در دستانمان باشد و نه برعلیه ما، زمـانی بـرای مکث و انعکاس وجود ندارد. به زبانی ساده، زمانی که ما برابر بـا مـردان بـه عنوان گروهی یکسان در سیستم سود ببریم، دیگر برایمان مهم نخواهد بود چه کسی صدمه ببیند. ولی در قبال افرادی کـه بـا آن‌هـا شـریک هسـتیم وظایفی داریم و آن وظایف، قبل از اینکه هر کدام از حقوق ما محقّـق شـود به وجود می‌آید.

ما با مشارکت زنان در سیستم به جای نافرمانی از آن، در حال از دسـت دادن آن‌ها هستیم. این ایده که شما می‌توانید بـه وسـیله‌ی اثرگـذاری روی فرهنـگ، قـوی‌تـرین ضـربه را از داخـل وارد کنیـد در بهتـرین حالـت، دلگرم‌کننده و در بدترین حالت فریبنده است. به عنوان مثال اهدافی صـریح مانند وقف کردن زندگی خود برای محافظت از افـراد آسـیب‌پـذیر یکـی از دلایل رفتن به دانشکده‌ی حقوق می‌باشد. این از خودگذشتگی و نافرمـانی، نیازمند افراط‌گرایی است که امروزه در فرهنگ فمنیست‌ها کمتـر بـه چشـم می‌خورد. بـرای افراطـی بـودن نیازمنـد راهنمـایی هسـتید، و تعـداد کمـی فمنیست افراطی فعّال وجود دارد که به بحث‌های حاضر گوش فرامی‌دهنـد و در آن شرکت می‌کنند.

این ایده که زنان تمام فرهنگ‌ها را تغییر مـی‌دهنـد یـک دروغ آشـکار است. حتّی اگر زنان با اهداف خـوب وارد سیسـتم بشـوند اهدافشـان علیـه سیستم نیست. سیستم، کهنه‌کـارتر از شماسـت و زهرهـایی را جـذب خـود

می‌کند که بتوانید امیدوار باشید. شما حتّی نمی‌توانید این روند را آهسته تر کنید. برای ورود به سیستم باید نشان بدهید که مردسالار هستید. برای پیشرفت باید رفتار آن‌ها را تقلید کنید و ارزش‌های لازم را به دست آورید. این ارزش‌ها شامل قدرت، عشق قدرت و نمایش آن است. و اینگونه است که شما بخشی از فرهنگ آن‌ها می‌شوید.

تعداد اندکی از افراد دلیل واقعی خود را برای وارد شدن به سیستم می‌پذیرند. سیستم حس خوبی به آدم تزریق می‌کند. هرچیزی را که اراده کنید خواهید داشت. اگر نیاز داشته باشید افراد به شما گوش می‌دهند و این مورد توجّه واقع‌شدن دلپذیر است، با خود پول و رفاه به همراه می‌آورد، با آن به دور از هر بدبختی و ظلم و ستمی خواهید بود و خیلی کم به افرادی که بیرون از این سیستم مانده‌اند توجّه خواهید کرد. زمانی که به آن جایگاه برسید چیزهایی را که خریده‌اید نخواهید فروخت. همین‌طور اگر آزادی را به پول ترجیح بدهید و بخواهید باارزش هایی مانند رحم و دلسوزی، و صداقت و درستی زندگی کنید مردم از شما متنفّر می‌شوند؛ زیرا شما ضعف هایشان را به آن‌ها یادآوری خواهید کرد. خارج از سیستم همیشه خلوت است ولی ما این بیرون به شما احتیاج داریم.

قدرت دیگری که با نادیده‌انگاری کسب می‌کنیم این است که با دیگران در یک صف می‌ایستیم و به افرادی که بیرون هستند تکیه می‌کنیم. تمام کسانی که به آن‌ها برچسب بیهوده بودن زده‌اند،از افراد رنگین‌پوست تا فقرا و اقلیّت‌های دینی، این بیرون می‌توانند اتّحادی تشکیل بدهند. در حقیقت حتّی اتّحادی هم وجود ندارد ولی آن فمنیستی که به خاطر داشتن گذشته‌ای پر از نژادپرستی شایع، همجنس‌گراهراسی،

بیگانه‌هراسی و دیگر شکست‌های شناختی گناهکار شناخته می‌شود، حاکی از آن است که هدف اصلی همیشه شرکت در سیستم بوده نه نابود کردن آن. هدف، استفاده‌ی صحیح از قدرت بوده نه اینکه از آن استفاده‌های شرورانه بشود. تنها چیزی که سیستم را در چشم ما یک موجود شرور جلوه می‌دهد این است که ما اجازه‌ی ورود به آن را نداریم. ما دیدیم و خواهیم دید زمانی که مردسالاری سقوط کند نادیده گرفتن دیگران به صورت رقابتی بر سر قدرت خواهد بود. نادیده گرفته‌شدن به جای اینکه از ما یک آدم خودخواه بسازد باید ما را نسبت به عملکرد این سیستم، جمعیّت آسیب‌پذیر و افرادی که از آن‌ها محافظت نشده است آگاه کند، ما باید روی پیشرفت خود متمرکز بشویم.

جنگیدن برای علایق شخصی بدون آگاهی از انگیزه یا عوامل موفّقیّت خود، از شما قهرمان نمی‌سازد، بلکه شما را به یک آدم خودخواه و جاه‌طلب تبدیل می‌کند. هم‌اکنون زنان در جایگاه خاصّی قرار دارند. ما نیمی از راه را رفته‌ایم و در میان قدرت و عدم قدرت ایستاده‌ایم. به سادگی می‌توان با کشیدن دو سر طناب، سیستم را نابود کرد. نه در طرف قدرت و نه در طرف عدم قدرت هیچ داوطلب مشتاقی را نخواهید یافت که دلیل مشخّصی داشته باشد. موقعیّت شخصِ فاقد قدرت، موقعیّتی‌ست که در آن فرد به دنبال کسب قدرت می‌باشد. تا زمانی که کورسویی از امید برای عوض کردن جهت قدرت وجود دارد، حتّی اگر این کورسو فقط یک توهّم باشد، مردم مبارزه خواهند کرد تا کسی را که به آن‌ها ظلم کرده سرجایش بنشانند؛ فقط برای اینکه در آینده فرصتی داشته باشند تا ظلم آن‌ها را تلافی کنند.

فصل پنجم: خودتوانمندسازی، واژه‌ای مختّص خودشیفتگان

برای تحمّل فشار فرهنگی‌ای که دائماً به ما می‌گوید: «زنان فقط یک تکّه‌گوشت و جنس و دارایی هستند!» این ایده را به وجود آورده‌ایم. ما زنان به‌طور طبیعی دلسوزتر، بامحبّت‌تر و قابل اعتمادتر هستیم و این ویژگی، ما را از خفّت و خواری مداوم به سبب زندگی در این بازه‌ی زمانی می‌ترساند. گاهی ما زنان در مهربانی و دلسوزی خاص هستیم. افرادی که می‌خواهند از نادیده گرفته‌شدن نجات پیدا کنند باید اینگونه خاص باشند. باید با اتّحاد در پی گسترش آن باشند. باید به دنبال شخصیّت‌ها و ویژگی‌های آن باشند؛ زیرا لازم است شبکه‌ای منسجم و به هم پیوسته در برابر نادیده گرفته‌شدن تشکیل بدهند. شخصیّت‌ها برای روبه‌رو شدن با سختی‌ها و مشکلات شکل می‌گیرند. همچنین باید به دنبال راهی باشیم تا ظالمان را قانع کنیم دست از ظلم بردارند، ما را نکشند و به وسیله‌ی فشار و ارعاب ما را پس نزنند. همین نکته از ما یک آدم باهوش می‌سازد، ولی این ویژگی‌ها نظری نیستند. در واقع مردان از این ایده که زنان عاطفی‌تر و شکننده‌تر از آن‌ها هستند، به عنوان بهانه‌ای استفاده می‌کنند. همچنین از این بهانه برای اینکه

ما را به شکلی روشنفکرانه مرخّص کنند بهره می‌جویند. برای باهوش بودن تلاش نکنید! این تقاضای سختی نیست. ولی ما هنوز این ایده را قبول داریم، چرا که وجهه‌ای خاص از ما می‌سازد. امّا موضوعی که از ما موجوداتی خاص می‌سازد شیوه‌ی بقای ماست. اگر بر این باور باشیم که این توانایی‌ها ذاتی هستند، دیگر به آن‌ها نیاز نخواهیم داشت و از بین خواهند رفت. ما هنوز هم می‌توانیم از این دروغ به عنوان یک سرپوش یا به عنوان راهی برای فرار از بازخواست‌ها استفاده کنیم. من یک زن هستم پس قطعاً شنونده و همراه عاطفی بهتری خواهم بود، امّا هیچ‌وقت این قوانین را نقض نمی‌کنم و همواره در اوّلین فرصت به علایق شخصی خود عمل می‌نمایم.

درحال حاضر زنانی را می‌بینیم که پشت سر سیاست‌مداران زن صف کشیده‌اند و حمایتشان هم فقط به همان صف و جناح خلاصه می‌شود؛ آن هم به دلیل اینکه همگی یک جنسیّت دارند. با وجود تاریخ عظیم حمایت از مداخله‌ی نظامی، من زنانی را می‌بینم که در مورد این سیاست‌ها و دیپلماسی‌های طبیعی، و اینکه چگونه ما را از جنگ دور نگه داشته‌اند صحبت می‌کنند. با وجود تاریخی پر از نابرابری‌های اجتماعی، زنانی را می‌بینم که در مورد درک و حمایت سیاست‌مداران از زنان بیچاره و کودکان ناتوان، صحبت می‌کنند. با وجود تاریخی پر از دزدی‌ها و فسادهای مالی، زنانی را می‌بینم که در مورد انصاف و عدالت این سیاستمداران صحبت می‌کنند. اگر جای جنسیّت‌های مرد و زن تغییر می‌کرد این حمایت‌ها پس گرفته می‌شد.

هیچ سندی مبنی بر اینکه سیاست‌مداران زن، دلسوزانه‌تر از سیاست‌مداران مرد عمل می‌کنند وجود ندارد. مگر اینکه زنان خودشان را قانع کنند که این صفات به‌طور ذاتی به همه‌ی آن‌ها به ارث رسیده است. ما برای حفظ جامعه، این داستان را برای خودمان تعریف می‌کنیم، امّا داستان‌ها کمکی به ما نمی‌کنند. این داستان‌ها بیشتر ابزارند تا اسلحه. این ایده که زنان مهربان‌ترند یک ابزارست که مورد استفاده قرار می‌گیرد. اعتقاد ما به خصوصیّات ذاتی و جنسیّتی حاصل زبانی‌ست که در گفتگو در مورد مسائل زنانه و مردانه استفاده می‌کنیم. ما اصطلاحاتی مانند "سمّ مردانه" را به کار می‌گیریم تا به مشکلاتی که هورمون‌های مردانه ایجاد می‌کند اشاره کنیم، امّا زمانی که آقایان به مشکلاتی که هورمون‌های زنانه به وجود می‌آورد اشاره می‌کنند ناراحت می‌شویم. همه‌ی این‌ها ویژگی‌هایی هستند که ما آن را در مورد خود رد می‌کنیم. هیچ‌کس در مورد سمّ فمنیستی حرف نمی‌زند، ولی اگر به مدل‌های فمنیستی نگاه کنیم می‌بینیم این سم وجود دارد. ما ترجیح می‌دهیم در مورد سم‌هایی که توسّط جامعه تولید شده است صحبت کنیم؛ چرا که برایمان آسان ترست. گفتن و باور به اینکه زنان موجوداتی خاص هستند مردان را از انسان بودن محروم می‌کند. اگر این‌طور تصوّر می‌کنیم که ما خاص هستیم، آن هم به سبب اینکه به مسائل اهمّیّت بیشتری می‌دهیم پس باید این‌گونه بیندیشیم که مردان به مسائل اهمّیّتی نمی‌دهند؟ اگر ما خاص هستیم به این دلیل که دلسوزتریم پس آیا احساسات در مردان مُرده و آن‌ها نابود شده هستند؟ اگر این‌ها ویژگی‌هایی ذاتی‌ست پس ما نباید جنس مذکّر را در نظر بگیریم و اگر این کار را انجام بدهیم صرفاً توصیفی خواهد بود نه عادلانه.

آسان‌ترین راه برای اینکه احساس قدرت کنید این است کـه خودتـان را با موضوعاتی مانند جنس، ملّیّت، دین و... معرفـی نماییـد. ایـن بهتـرین راه برای معرفی شخصیّت شما است که بـر اسـاس جنسـیّت، ملّیـت و دینتـان می‌باشد. یک گروه برای اینکه درک بهتری داشته باشد بهترسـت مخالفـان خود را رد یا با آن‌ها بدرفتاری کنند. مثلاً آتئیست‌ها بـرای اینکـه بـاهوش و معقول و بودنشان را به نمایش بگذارند مجبورند دین را خرافات جلوه دهنـد و این کاری آسان‌تر است تا اینکه تلاش کننـد معقـول و بـاهوش بـه نظـر بیایند. آمریکا برای اینکه خود را کشوری قدرتمند و مهـم جلـوه بدهـد، بـه انگلیس به چشم کشوری ضعیف و بی‌ارزش نگاه می‌کند، و همچنین زنـان برای اینکه خود را مهربان ببینند، به مردان به چشم یک وحشی مـی‌نگرنـد. راه‌اندازی بخشی از این سیستم ساده است. تمام چیزهـایی را کـه از تـرس مبتلا شدنشان همواره از آن‌ها می‌گریزید، اگر بـا تلقـین بـه خودتـان حقنـه کنید که این ویژگی‌ها (ضعف، خشم و غیرمنطقی بودن) را ندارید، به راحتی فراموش خواهند شد. اگر شما با عنوانی مشخّص شناخته شده‌ایـد، نقطـه‌ی مقابل شما طالعش حتماً بز (بزی که قربانی می‌شود) نیست بلکـه مـی‌توانـد انباری از مدفوع باشد. هر چیـزی کـه شـما بخواهیـد از آن فاصـله بگیریـد هویّت نقطه‌ی مقابل شما است. این گروه شامل «...» (هر ویژگی‌ای را کـه دیدن آن در خودتان حال شما را به هم می‌زند، این جا بنویسید) اسـت. مـن متعلّق به گروهی که مقابل این گروه قـرار دارد هسـتم پـس ویژگـی‌هـایی متّضاد با این ویژگی‌ها در خود دارم. این جریان به این معناست کـه خـود و مخاطبینمان را با ارزش‌هایمان قانع کنیم. زمانی که شخصی در نفس خـود، جایی خالی را احساس می‌کند این جـای خـالی را مـی‌توانـد بـا گروهـی از

کلماتی که برای خود تعریف کرده پر کند. ملّیّت‌گرایی در طول دوران جنگ رو به رشد بوده است. افراد در زمانی ممکن است به شدّت سقوط کـرده و از فقر، بیکاری و تغییر مکان رنج ببرند که همین امر سبب شک بـه خودشـان می‌شود. مردم سعی می‌کنند این شک را با شرکت در پروژه‌های بزرگ ملّی کمرنگ کنند یا اینکه بپوشانند. آن‌ها ملّتی بزرگ با تاریخی عظـیم هسـتند، پس با شرکت در این پروژه‌های بزرگ و سهیم شدن در آن، نقـش مهمّـی در آن تاریخ باشکوه ایفا می‌کنند.

ملّیّت‌گرایی به خودی خود بد نیست. شناسـایی گـروه‌هـای بـزرگ بـه خودی خود بد نیست. مخصوصاً زمانی که گروهی دچار تنزّل مقام می‌شـود یا به کلی از بین می‌رود. جمع شدن و یک‌صدا فریاد زدن برای کسـانی کـه شما به آن‌ها برچسب بیهودگی زده‌اید ارزشمند مـی‌باشـد، و ایـن در تـاریخ فمنیست‌ها دیده شده است. اتّفـاقی کـه در آن، شخصـیّت‌هـای فمنیسـتی بی‌ارزش شناخته شده‌اند و همه چیز آنها از بچّه‌داری و خانه‌داری گرفتـه تـا دست‌سازه‌های سنّتی و بافندگی تا داسـتان‌هـا و حکمتهـای عامیانـه همـه توسط سیستم مردسالاری نابود شده است.مردان نیز باید در ایـن سـنّت‌هـا شرکت کنند ولی برای این کـار نبایـد تفـاوت میـان زن و مؤنـث بـودن را فراموش کنند.

برجستگی شخصیّت‌ها به این معناست که باید با بخش‌های تاریـک و معایب آن‌ها مبارزه کنیم. برای مثال این پذیرفتنی اسـت کـه آمریکـا را بـه عنـوان ملّتـی بـزرگ در نظـر بگیـریم. آمریکـا شخصـیّتی بـزرگ دارد. از ویژگی‌های خوب آنها می‌توان به آزادی شهروندان و همکاریهای فرهنگـی آنها اشاره کرد و از ویژگی‌های بد آنها می‌توان به مداخله‌هـای بـین‌المللـی،

قتل عام و برده‌داری که باعث مرگ و بدبختی تعداد زیـادی از مـردم سـایر ملّت‌ها شده است اشاره کرد. امّا هنـوز مـا را بـه عنـوان یـک ملّـت بـزرگ می‌شناسند ولی عدّه‌ای برای جلوگیری از ناهماهنگی‌های شـناختی تـرجیح می‌دهند به آن توجّه نکنند.

راه آسان‌تر برای یافتن ارزش‌های خـودی، خیـال‌بـافی در مـورد دیگـر ارزش‌هاست. برای آسان شدن این کار به جای اینکـه از ویژگـی‌هـایی کـه دارید استفاده نمایید، خودتان را با ویژگی‌هایی که ندارید تعریـف کنیـد. بـه همین علّت است که تنفّر از زن به عنوان یک جنسیّت، آزار دهنده بـه نظـر می‌رسد. این فهرست کارهایی‌ست که مردان سـال‌هاسـت در مقابـل زنـان انجام می‌دهند: برای آن که احساس قدرت کنند، ضعف را بـه زنـان نسـبت دادند و برای آن که احساساتی نباشند احساسات را به ما نسبت دادند. زمانی که زنان نخواهند احساس احمق بودن داشته باشند باید احمـق بـودن را بـه مردان نسبت بدهند و زمانی که نخواهند احساس ویرانگـری داشـته باشـند باید ویرانگر بودن را به مردان نسبت بدهند. با نسـبت دادن، نـه تنهـا مقـام انسانیّت را از مرد سلب می‌کنیم بلکه از پذیرفتن انسان بودن خودمـان هـم سر باز می‌زنیم. اگر فقط جنبه‌های خوب خودمان را ببینیم، نمی‌تـوانیم خـود را یک انسان کامل در نظر بگیریم. چـرا کـه دیگـر تنـوّعی وجـود نخواهـد داشت و تنها از رنگ‌های روشن طیف‌های رنگی بهره جسته‌ایم. طبق ایـن نظراتِ زنان، مردان انسان‌هایی دارای اعتماد به نفس بیش از حـد، غـارتگر، درمانده، بیمار روانی، وحشت‌زده از زن، فاشیست، تنها دلیل به هـم ریخـتن جهان و احمق هستند. قطعاً منظور زنان این بوده کـه خودشـان اعتمـاد بـه

نفس بالایی ندارند، غارتگر و درمانده نیستند و این صفات را دارا نمی‌باشند. پس اگر بگویند مردان این صفات را ندارند برایشان راحت‌تر است.

اگر به‌طور ناگهانی شروع به تعریف از خود بکنید احتمالاً افرادی به شما مشکوک خواهند شد و به دنبال اثبات چیزی که نیستید خواهند گشت. امّا نسبت دادن ویژگی‌های منفی به گروه مقابل خود (صفاتی که شما از آن مبرّا هستید) روش آسانی برای گفتن جملاتی مانند «من هیچ‌وقت اینگونه رفتار نخواهم کرد» یا «هیچ‌وقت اینگونه نخواهم بود" می‌باشد.

این مسئله مضحک است که آن‌ها فقط به فکر خود هستند و به این فکر نمی‌کنند که باید خودشان تنها، مدّتی طولانی دنیا را اداره کنند. این جریان فقط نظر مردان را راجع به خود و آنچه که واقعاً هستند به هم‌ترازی می‌رساند، و من همچنان فکر می‌کنم اگر ما واقعاً از مردان بهتر بودیم هیچ‌وقت به دنبال عادت‌های بد آن‌ها نمی‌گشتیم، بلکه می‌توانستیم بدون رؤیاپردازی در مورد ارزش‌های مردان، به دنبال ارزش‌هایی در خودمان باشیم.

تعریف یک گروه با ویژگی‌های منفی به جای تعریف خود به عنوان کسی که آن ویژگی‌ها را ندارد راه دشواری‌ست برای نشان دادن آن چیزی که نمی‌خواهید باشید. زمانی که صرب‌ها می‌خواستند بوسنی را اشغال کنند یکی از راه‌ها تأکید بر مسلمان بودن بوسنی‌ها بود. قبل از جنگ، مسلمانان بوسنی در لباس و عقاید عامی (غیرروحانی) بودند. بعد از جنگ تعداد زنانی که حجاب خود را رعایت می‌کردند افزایش یافت. این یک مبارزه‌ی طبیعی برای به دست آوردن خواسته‌های از دست رفته بود و ناگهان چیزی مهم به

نظر می‌آمد. همین امر باعث شد آن‌ها از ما متنفر شوند و این بهترین مسئله‌ای است که می‌توانیم آن را به فال نیک بگیریم.

اگر آن‌ها آدم‌های بدی‌اند و شما خوبید پس هر کاری که علیه آن‌ها انجام می‌دهید برای رسیدن به درجات بالاتر است و به همین دلیل هر کسی که در مسائل سیاسی با شما مخالفت می‌کند در نظرتان یک هیتلر است. مهم نیست چه چیزی علیه هیتلر بگویید یا چه کاری علیه او انجام دهید، فقط تشخیص اینکه او هیتلر است از شما آدم خوبی می‌سازد. حتّی اگر این شیوه‌ی تشخیص شما شیوه‌ی درستی نباشد، او باز هم هیتلر است؛ چرا که هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

زمانی که ما نسبت به فرد دیگری احساس برتری داشته باشیم، به جای اینکه نفس و ارزش‌های خودمان را تقویت کنیم، انسانیّت را از آن شخص می‌گیریم. چیزی را که برای جبران کمبودهایمان نیاز داریم مستقیماً از آن‌ها می‌گیریم. ما اعتماد به نفس و حقّانیّت آن‌ها را مانند یک قسمت اضافه می‌بینیم پس این ارزش را از آن‌ها می‌گیریم. زمانی که یک ظالم دچار لغزش می‌شود خیلی راحت مکان خود را عوض و رفتارهای مربوطه را نفی می‌کند. ظالمان برای ظلم کردن به ما ابتدا باید ما را از مقام انسان بودن خلع کنند، و زمانی که مورد لطف آن‌ها واقع شدیم ما آن‌ها را از انسان بودن خلع می‌کنیم. گذشته از تمام این‌ها فقط یک هیولا می‌تواند اینگونه رفتار کند. درک این مسئله آسان‌تر از درک این است که چگونه یک انسان تبدیل به موجودی ظالم می‌شود. این فرآیندی است که طی آن هر کس از جمله خودمان می‌تواند خود را در آن نقش ببیند. هنگامی که قدرت از فردی به ما می‌رسد معمولاً این اتّفاق می‌افتد. ما دیگران را

مجازات می‌کنیم یا انتقام می‌گیریم، زیرا خیلـی راحـت مـی‌تـوانیم بـه ایـن اشخاص به چشم یک هیولا نگاه کنیم ,تا زمانی کـه آن‌هـا هیـولا هسـتند مهم نیست در مورد آن‌ها چه حرفی بزنیم یا چه کاری انجام بدهیم یـا چـه فکری راجع به آن‌ها بکنیم. به نظر ما آن‌ها ظالم هستند و ما قربانی آن‌هـا هستیم. ترکیب ذهنیّت قربانی با دیدگاه فرومایـه ترکیـب خطرنـاکی اسـت. حالا این ماییم که آن‌ها را اذیّت می‌کنیم. اگـر بـا نگـاهی حـق‌طلبانـه بـه گذشته نگاه کنیم می‌بینیم این ما هسـتیم کـه آزار دیـده‌ایـم و از انسـانیّت محروم شده‌ایم؛ پس ما قربانی هستیم و این ذهنیّت تبـدیل بـه یـک سـپر برای محافظت از ما می‌شود. در چشم این هیولاها ما چیزی کمتر از انسـان بودیم، پس راجع به کارهایی که با ما انجـام دادنـد فکـر هـم نمـی‌کردنـد. همچنین در اینجا نشانه‌هایی از انتقـام دیـده مـی‌شـود. همـان‌طـور کـه در رسانه‌های اجتماعی می‌بینیم گروه‌هایی که در بازه‌هایی از زمان، مورد ظلـم واقع شده‌اند، نقشه‌ی انتقام را در سر می‌پرورانده‌اند. این حالت طبیعی نشأت گرفته از شرایطی‌ست که زنان در آن قرار گرفته‌انـد. مـا ممکـن اسـت ایـن احساسات را نادیده بگیریم امّا برای اثبات ایـن احساسـات شـواهدی وجـود دارد. احساس پیروزی کافی نیست، در این میدان یک نفر باید ببـازد. تقریبـاً در همه‌ی جنگ‌های بر سر پیروزی، اینگونه اتّفاق می‌افتد: ایرلندی‌ها شروع به بمباران غیرنظـامی‌هـا کردنـد، معترضـین در میـدان تحریـر شـروع بـه سوءاستفاده و تجـاوز بـه زنـان کردنـد، جنگجویـان غیرنظـامی کلمبیـا بـه کشاورزان بی‌دفاع کلمبیا که برای کار کردن هـم‌قسـم شـده بودنـد حملـه کردند. ولی این بار قصّه را متفاوت تعریف می‌کنیم. گذشته از همه‌ی این‌ها، ما زن هستیم. ما مجبـور نیسـتیم بـه خشـونت فکـر کنـیم، چـون ایـن‌هـا

مشکلاتی مردانه است. زنان تقریباً در تمام جنگ‌هایی که بر سر آزادی است شرکت می‌کنند. زمانی که غیرنظامی‌ها مورد حمله قرار می‌گرفتند زنان هم عضوی از آن غیرنظامی‌ها بودند. زمانی که بمب‌ها کار گذاشته می‌شد زنان هم مورد تهدید این بمب‌ها قرار می‌گرفتند. زمانی که موعد بحث و گفتگو بود، زنان اجازه‌ی شرکت در آن بحث‌ها را نداشتند، یا توسط همکاران مرد خود شستشوی مغزی می‌شدند تا از تاریکی‌ای که هر کسی را به سمت خودش می‌کشد دور بمانند. دور ماندن از این تاریکی، قدرت شما را در مبارزه علیه آن می‌گیرد.

کششی برای آزار دادن دیگران به عنوان دلیلی برای خودداری از رحم و شفقت وجود دارد. ما متحمّل درد و رنج زیادی شدیم، مورد ظلم واقع گشتیم؛ پس این حق ماست که خودخواه باشیم، و لایق این هستیم که روی بهتر شدن اوضاعمان تمرکز کنیم؛ زیرا شرایط بدی داشتیم.

نشریه‌ای که من در آن مشغول به کار هستم، اکثر کارمندان زنش سفیدپوست هستند. تعداد کارمندان زن نسبت به کارمندان مرد بیشتر است، زنان شامل بخش هیئت رئیسه، ویراستار، روزنامه‌نگار و کارورز می‌باشند. زنان همچنین کمیته‌ی جوایز ادبی، مجلّات ادبی، کتابفروشی‌ها و بخش روزنامه را تشکیل می‌دهند. با اینکه بالاترین مقام‌ها را مردان دارند، بخش عظیمی از این صنعت توسط زنان اداره می‌شود.

در سال‌های گذشته که کار نشر و چاپ کتاب در دست زنان بوده اتّفاقات مهمّی رخ داده است. تعداد نویسنده‌های ناشر و زنانی که جوایز ادبی و کمک‌هزینه‌های تحصیلی دریافت کرده‌اند افزایش یافته است.

یک گفتگوی جدّی که از تبعیض نژادی و دستیابی زنان به آن صحبت می‌کند وجود دارد. قدم‌هایی جدّی برای اشاره به نـابرابری در تمـام سـطوح برداشته شده است. قطعاً زنانی که در اینجا به آن‌ها اشاره شـده اسـت زنـان سفیدپوستی هستند که از طبقه‌ی اجتماعی متوسّط به بالا و تحصـیل‌کـرده می‌باشند. چیزی که کمتر مورد توجّـه اسـت و کمتـر بـه آن تسـلّط داریـم صحبت در مورد دستیابی نویسندگان رنگین‌پوست به مرکز قدرت اسـت. در رتبه‌ی پایین‌تر از رنگین‌پوستان، ناتوانان و فقرا قرار می‌گیرند. به بیانی دیگر فقط عدّه‌ی خاصی از زنان اجازه‌ی دستیابی به مرکز قـدرت ادبـی را دارنـد. آن‌ها برای آسان‌تر حرکت کردن به سمت قدرت، تغییراتی را ایجـاد کردنـد. در این مواقع زنان از قدرتشان در مقابل نویسندگان رنگین‌پوستی که از فقـر رنج می‌برند استفاده می‌کنند. آن‌ها برای علایق شخصی خودشان یا علایق شخصی کسانی که مانند آن‌ها هستند می‌جنگند و از نابرابری‌ای کـه بـا آن مواجه هستند به عنوان توجیهی برای کارهایشان استفاده می‌کنند. نکتـه‌ای که شایان توجّه است این می‌باشد که زنانی که از اجازه‌ی دستیابی به قدرت برخوردار هستند دقیقاً مانند مردانی‌اند که قدرت را در دست دارند. بـا توجّـه به طبقه‌بندی، نسل، سیستم آموزشـی و موقعیّـت فیزیکـی، آن‌هـا معمـولاً صاحب دیدگاه‌ها و ارزش‌های یکسانی می‌باشند.

حال که زنان مسئولیّت بیشتر از نیمی از نشریه‌های کتـاب را بـر عهـده دارند، یکی از چیزهایی که ممکن است به آن فکر کنند ساختن فضایی بـاز است؛ به گونه‌ای که همه‌ی اعضای گروه اجازه‌ی دسـتیابی بـه آن فضـا را داشته باشند. این اتّفاق هنوز رخ نداده است. هنگامی که ایـن سـؤال پـیش می‌آید که چرا نشریه‌های بازرگانی، انحصاری باقی مانده است برای توضیح

آن اشاره‌های ضعیفی به مردسالاری می‌شود. با وجود اینکه زنان قدرت لازم را کسب نموده‌اند، بحث را بر سر کمبود قدرت متمرکز کرده‌اند. شکایت کردن از قدرتی که ندارید آسان‌تر است از فکر کردن به چگونگی استفاده از قدرتی که دارید. تشکیل مجدد سیستم و بی‌عدالتی آن به این دلیل است که همه‌ی کارکنانش مرد هستند. پس آن‌ها می‌توانند سازنده‌ی سیستم را مقصّر بدانند، و برخلاف همه‌ی تلاش‌های شما عملکردهای آن‌ها بدون بازخواست می‌ماند.

زنان مانند انسان عمل می‌کنند، این را اذهان متعصّب می‌گویند. تأکید بر هویّتشان در جامعه‌ی کنونی، ابتدا با ساختن خودشان به عنوان یک زن و در مرحله‌ی بعد به عنوان یک انسان صورت می‌گیرد. اتّحاد برای همه‌ی زنان است نه فقط مخصوص زنانی که در نزدیکی شما قرار دارند و شما می‌توانید آن‌ها را ملاقات کنید.

این طبیعی است که بخواهید از جنگ و جدال خود سود ببرید. شما از کمبود، تبعیض و تحقیر رنج برده‌اید. شما راه زیادی را برای ساختن دنیای خود آمده‌اید و حال می‌خواهید نتیجه‌ی آن را ببینید. به همین دلیل است که تمرکز روی ضعف‌هایتان آسان‌تر از متّهم کردن دیگران به بی‌عدالتی‌ست. از این طریق شما همچنان می‌توانید بدون بازخواست، مانند مردان از موقعیّت خود سود ببرید.

در طول دهه‌ها ما شاهد بوده‌ایم که مردان چگونه از موقعیّت خود سود برده اند. ما دیده‌ایم که آن‌ها چگونه درهای ورودی را بستند، چگونه ما را به راحتی بازیچه قرار دادند که حتّی خودمان باور کنیم علاقه‌ای به این چیزها نداریم. این مسائل درست مانند کارهای سخت و طاقت‌فرسا؛

خسته‌کننده به نظر می‌رسد و شما از آن خوشتان نخواهد آمد. ما دیده‌ایم که مردان چگونه از این جایگاه نه تنها به لحاظ مالی بلکه بـه لحـاظ احساسـی هم سود برده‌اند. قطعاً مـا نیـز خواهـان چنـین جایگـاهی هسـتیم و آن‌هـا الگوهای ما هستند. مردسالاری تنها راه انجام چنین کارهایی‌ست.

تنها راهی که به وسیله‌ی آن مردان نویسنده توانستند زنـان نویسـنده را در جایگاه پایین‌تری نگه دارند ارج نهادن به نوشته‌های مـردان بـود. آن‌هـا برای شخصیّت داستان‌های مردان ارزش قائل شـدند و اصـرار بـه بهتـرین بودن آن‌ها داشتند. در اکثر بخش‌ها زنان مجبور به رهایی موقعیّت خـود یـا تقلید از مردان شدند. آن‌ها اصرار داشتند که مقصود آن‌ها سلیقه ای است. و همچنین راجع به اینکه سلیقه‌ها، سیاست و مکـان‌هـای تـاریخی راجـع بـه آن‌ها چه می‌گوید سؤال نمی‌کردند و اکثر زنان را قانع کرده بودند کـه حـق با آن‌هاست.

اکنون زنان نویسنده در درجه یکسانی با مردان قرار دارنـد، آن‌هـا بـرای دست‌نوشته‌های زنان ارزش قائل مـی‌شـوند و فضـای خاصـی را بـرای آن دست‌نوشته‌ها در نظر می‌گیرند که در گستره‌ی دیگر نویسندگان کـه آثـار و ارزش‌های خود را به اشتراک نمی‌گذارند باشند. ولی صبر کنیـد الان زمـانی برای فرمانروایی بر این فضای خاص نیست. ما مانند مردان به دنبال کسـب پول،اعتبار و حس رضایت از خود نیستیم. چون تنها ما نیسـتیم، بلکـه تمـام افرادی که اجازه‌ی ورود از آن‌ها سلب شده بود هم هستند. آن‌ها با ورود مـا، حتّی قبل از اینکه کنترل را به دست بگیریم، خواستار ورود خود بودنـد. اگـر فقط بتوانیم از آن‌ها بخواهیم برای مدّتی صبر کنند تا کنتـرل را بـه دسـت بگیریم، بعد از ما نوبت آن‌هاست.

تنها دلیلی که برای ما آسان است کـه بگـوییم روزی قـدرتی برابـر بـا مردان خواهیم داشت این است که به سمت اتّحاد حرکت کنیم؛ اگرچه ایـن در طول زندگی ما رخ نخواهد داد. اگر بخواهیم از قدرت به جای اسـتفاده‌ی شخصی، استفاده‌های دیگری کنیم سودی که قـدرت بـرای مـردان داشـته برای ما نخواهد داشت. اگر خود را با افرادی که مانند مردان هستند تعریـف کنید این یک شکست تلقینی‌ست. منحصراً کار کردن بـرای خـود و تمرکـز کـردن روی تغییـر خـود، خودشـیفتگی اسـت. خودتوانمندسـازی، نشـانه‌ی احساس ناتوانی برای تغییر دنیاست (ممکن است ایـن دو را بـا هـم اشـتباه بگیرید،اینکه شما خوب عمل می‌کنید پس دنیا هم خوب است).

ما برای تغییر جامعه و دنیا تـلاش‌هـای زیـادی کـردیم و ماحصـل آن احساس خستگی و فرسودگی ناشی از یأس و ناامیدی شد. مـا بـرای تغییـر دنیا و ایجاد جایگاهی برای زنان تلاش‌های زیادی کردیم ولـی نتوانسـتیم، چون تلاش‌ها جواب نداد. این سیستم ساخته شده بود تـا زنـان را خـارج از گود نگه دارد. اکنون تمرکز بر روی چیزهایی که نداریم، آسان‌تر از تمرکز بر روی چیزهایی‌ست که داریم. همچنین تمرکز بر روی اینکه چگونه راهمـان برای سیستم مسدود شده آسان‌تر از تمرکز بر روی راه‌هـای موجـود اسـت. ناامیدی، بسیار سریع ما را گمراه می‌کند. فرض کنیم ناتوانی ما در به دسـت آوردن آن چیزهایی‌ست که می‌خواهیم نه اینکه خواسـته هـای مـا بیهـوده است.اگر چیزی را می‌خواهید و آن را به شما نمی‌دهند اسمش ظلم نیسـت. اینکه شما کار خود را در سیستم مردسالار به درستی انجام می‌دهید اسمش پیروزی سیاسی نیست.

یکی از دلایلی که خودتوانمندسازی، ما را به سمت عدم انسانیّت، انحصاری بودن و خودشیفتگی هدایت می‌کند این است که ما در غالب سیستمی عمل می‌کنیم که برای تعریف موفّقیّت، خوشحالی و زندگی خوب، کلمه‌ی مردسالاری را به کار می‌برد.

بسیاری از فمنیست‌های حاضر از زبان قدرت استفاده می‌کنند. دختران لازم است که خودشان را تجهیز کنند. زنان باید برای کسب قدرت برای خود و دخترانشان بجنگند. صحبت‌های زیادی بر سر کارایی قدرت وجود دارد امّا آنچه که کاملاً هویداست این است که قدرت برای برطرف کردن نیازهای تمام دختران قابل استفاده است. بدون مشاهده‌ی مستقیم و بدون صحبت در مورد شیوه‌های تفکّر و عمل، تمام چیزی که دختران می‌خواهند پول، قدرت و از بین بردن اطاعت امر است؛ زیرا فمنیستی که نتواند برای سیستم جایگزینی پیدا کند هنوز هم ارزش‌های یک سیستم را به رسمیّت می‌شناسد. در طول سال‌ها، تعریفی که سیستم از مردسالاری داشته این است که افراد مطابق میل شما عمل می‌کنند، و اینکه همیشه کسانی هستند که خرابکاری‌هایتان را سامان داده‌اند طوری که شما وجود آن را احساس نکنید. مسئله این نیست که ما قدرت ساختن زندگی جدید و نوعی دیگر از جامعه را نداریم، بلکه در فکر آن هستیم که از این مردسالاری سودی نبریم. ما فکر می‌کنیم اگر پول‌دارتر باشیم خوشحال‌تریم، اگر در مرکز توجّه باشیم خوشحال‌تریم، اگر یک خانواده متمرکز و پشتیبان داشته باشیم موفّق‌تریم. خودتوانمندسازی باید همراه با خواسته‌هایمان و تعریفمان از خوشحالی، به ما امکان بهتر عمل کردن بدهد، در غیر این صورت در

دنیایی زندگی خواهیم کرد که عـدّه‌ای صـاحب قـدرت و عـدّه‌ای فاقـد آن هستند.

ما قادر به انجام کارهای خوبی هستیم امّا این خوبی تا جایی ادامـه دارد که به نفع همه باشد نه تنها به نفع ما. بر طبق ایـن گفتـه، هـدف از ایجـاد دنیایی که ما در آن راحت و آزاد هستیم، والاتر از هدف ایجـاد دنیـایی‌سـت که من در آن آزاد و راحت هستم.

پیدا کردن مدل‌های جدید به معنای رد کردن پاداشهای وعده داده شده نیست. تنها ساختار مردسالارانه است که آزادی ما زنان را محدود و مختصـر می‌کند. حرکت در ساختار مردسالارانه به معنای پـس گـرفتن پـاداش‌هـا و شرکت در آن ساختارست. همچنین حرکت کردن در این سـاختار مأموریـت شما را به اتمام می‌رساند.

فصل ششم: نوع مبارزه‌ای که ما انتخاب می‌کنیم

هدف از فمنیست بودن، به ویـژه فمنیسـت‌هـای اینترنتـی، برخـورد بـا اعمال فردی زن‌ستیزانه است. زمانی که یک عمل مشکوک اتفاق مـی‌افتـد زن و مرد برای بازجویی حاضر می‌شـوند و مجـازات؛ اخـراج زن یـا مـرد از کارش است.

طی سال‌های اخیر من از گوشه و کنار شاهد این امر بوده‌ام که از میـان آن‌ها می‌توان به این مـوارد اشـاره کـرد: پرونـده‌هـای فراوانـی از پرداخـت دستمزدهای نابرابر، اظهارات زن‌ستیزانه توسط سیاست‌مداران، نویسندگان و مردان دارای موقعیّت‌های بالای اجتماعی، فمنیست های موج دوم، مـردان سالخورده یا مهندسان فضاپیما و... .

اسامی افراد منتشر می‌شود، اعتراضاتی صورت می‌گیرد و هشتگ‌هـایی نیز ساخته می‌شود. نتایج به‌طور عمده یکسانند: یا فرد مورد نظـر علـی‌رغـم عدم محبوبیّت به کار خود ادامه می‌دهد یـا اینکـه سـازمان بـرای فـروکش کردن نارضایتی و تحریم عمومی، فرد خاطی را اخراج کرده و جـایگزینی را برای وی منصوب می‌کند.

اکثر مطالب در مورد فرهنگ حذف، با اهداف بالقوّه نوشته شده‌اند؛ چـرا که ما در جامعه‌ی دگمی زندگی می‌کنیم که در آن زنان حس شـوخ طبعـی

خود را از دست داده‌اند و واکنش آن‌ها به اعمال زن‌ستیزانه به هیچ عنوان با عمل اوّلیّه‌شان تناسبی نـدارد. آن‌هـا ایـن را "دیـوانگی صـحّت سیاسـی" می‌نامند.

این مسئله که آیا اخـراج آن مـرد غیرمنصـفانه بـوده یـا آن زن سـزاوار پیام‌هایی که به مدت چندین هفته دریافت می‌کرده، بوده اسـت بـرای مـن اهمیّت چندانی ندارد. در نگاهی کلی، مواجه شدن یک مرد با عواقب عمـل یا حرفی که ناآگاهانه و بدون قصد زده قابل قیاس با عواقبی کـه زنـان بـه دلیل زندگی در جامعه‌ای مردسالار به‌طور روزمـره بـا آن مواجـه مـی‌شـوند نیست.

مسئله‌ی اصلی من بی‌اعتنایی است. زمانی که من راجع به "تیم‌هانـت" (برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شیمی که به علّت گفتن یک لطیفه‌ی مسخره از کار اخراج شد) شنیدم، در ابتدا اهمیّتی ندادم چون احساس کردم او یک پیرمـرد سفیدپوست است، حتّی اگـر تمـام داسـتان همـین لطیفـه نمـی‌بـود، حتمـاً فعّالیّت‌های دیگری که در حوزه‌ی تبعیض جنسیّتی بـه انجـام رسـانده بـود سبب اخراج او می‌شد. من بر این باورم که پاسخم چیـزی بـه مـوازات ایـن جمله بود: «یک احمق خرفت دیگر که با این تفکّر بـزرگ شـده اسـت کـه زنان از نظر عقلی از مردان پایین‌تر هستند و اکنون با عواقب این طـرز فکـر مواجه می‌شود.» ایـن حقیقـت کـه عـدّه‌ای از دانشـمندان و مفسّـران مـرد بلافاصله شروع به اعتراض در مورد "اوباش لیـنچ" (عـدّه‌ای از مـردم کـه خواستار مجازات دیگران در ملأ عام بودند) و "دیـوانگی صـحّت سیاسـی" کردند، باعث شد تا من به یقین برسم که اخراج "هانت" بـه واقـع اهمیّتـی نداشت. سرانجام این بی‌خیالی به ویژه زمـانی کـه مـتن لطیفـه را خوانـدم،

شروع به آزردن من کرد. (هانت در سخنرانی‌اش به صورت یک لطیفه بیان کرد که زنان نباید با مردان در لابراتوار باشند؛ زیرا عاشق مردان می‌شوند و در نتیجه کارشان را درست انجام نمی‌دهند. نکته‌ی اصلی این لطیفه، این بود که او و همسرش در لابراتوار با هم کار می‌کردند و عاشق هم شده بودند، امّا این قسمت از لطیفه حذف شده بود و دیگران از آن اطّلاعی نداشتند). فردی در یک مجلس علمی درباره‌ی همسر خود شوخی کرد، این لطیفه به گوش افراد نادرستی رسید، این مسئله باعث طرد شدنش گردید، انجمن سلطنتی از وی فاصله گرفت و طی چند روز از کارش اخراج شد. این سلسله اتّفاقات نشان‌دهنده‌ی این است که شخصی در میان حضّار با قصد و آمادگی تخریب وی به دنبال سوءاستفاده از این قضیه بود، و این به گونه‌ای قابل درک است. زنانی که به تحصیل در زمینه‌ی علوم پرداخته‌اند و به موفّقیّت رسیده‌اند، به ناچار با مشکلاتی مانند سرخوردگی‌های ناخودآگاه در هنگام تحصیل، فضای مسخره و مردانه‌ی آزمایشگاه و تبعیض نژادی آشکار هنگام استخدام شدن و ترفیع گرفتن مواجه شده‌اند. چنین افرادی بدون شک در طول حرفه‌ی خود مجبور به فروخوردن خشم زیادی می‌شوند.

امّا فقط، فردی که شروع کننده‌ی این اتّفاقات در پرونده‌ی "تیم‌هانت" بود مقصّر نیست. مؤسسه‌ای که بدون در نظر گرفتن شرایط، از حمایت "تیم‌هانت" خودداری کرد، قطعاً در گذشته با چنین مشکلاتی مواجه بوده و دیده‌اند که چگونه اعتراضات ناخوشایندی مانند این قبیل اعتراضات، خشم فمنیست‌ها را به بحث‌های جدّی بدل می‌کند. دانشگاهی که "هانت" در آنجا کار می‌کرد بدون هیچ درنگی او را اخراج کرد و در تلاش بود که از

تکثیر تعداد تظاهرکنندگان در محوطه‌ی دانشگاه جلوگیری کند. همه‌ی زنانی که این حملات را بازتوئیت کردند و دنبال این جنجال‌ها بودند،درصدد سوءاستفاده از این موقعیّت برآمدند، و نیز آمادگی این را پیدا کردند که بدترین نکات را راجع به آن فرد باور کنند. این مسئله‌ای آشکار بود؛ چرا که هدف، مرد سفیدپوست سالخورده‌ای بود که جایگاهی علمی داشت یا اینکه آن‌ها صرفاً به دلیل مرد بودن او، بدون اطمینان حاصل کردن از صحّت ادعای شاکی اوّل، او را گناهکار دانستند (و آماده بودند تا زندگی او را نابود کنند).

همکاران "هانت" که بدون هیچ ملاحظه‌ای برای توصیف اعمال معترضین فمنیست از عبارت "اوباش لینچ" استفاده کرده نیز آماده‌ی پرخاش به طرف مقابل بودند. احتمالاً برخی از آن‌ها می‌دانستند که در صورت ضبط شدن برخی مکالماتشان، این اتّفاق ممکن بود برای خود آن‌ها هم رخ دهد.

انتقام تبدیل به بخشی رسمی از سیاست‌های فمنیستی شده است. من نیز می توانم مانند بسیاری از زنان و فعّالّان فمنیستی از اینکه مردی به دلیل تعریف کردن لطیفه‌ای نابه‌جا از کار اخراج شده و حاصل یک عمر تلاشش را از دست داده است خوشحال باشم. به همین دلیل است که شاهد پیشرفتی در این زمینه در جوامع فمنیستی نبوده‌ایم. اگرچه این امر مضرّاتی نیز دارد، به این معنا که هر چه بیشتر در این چرخه‌ی مخرّب بمانیم، وقت کمتری را صرف کارهای سازنده می‌نماییم. ما فکر می‌کنیم با انجام این کارهای انتقام‌جویانه کار سازنده‌ای انجام می‌دهیم. اکثریّت

فرهنگ فمنیستی هنوز نمی‌دانند که چرا این چرخه‌های تکراریِ رفتارهـای خشمگینانه، به آن‌ها حس خوبی می‌دهد.

همه‌ی ما برای زمانی که ناتوان می‌شویم، نزد خود فهرست‌هایی شامل هر گونه بی‌عدالتی و آبروریزی داریم ، و همین فهرسـت عـاملی اسـت کـه باعث ترویج فرهنگ حذف می‌شود. ما فراموش کردیم کـه راجـع بـه ایـن فهرست‌ها تفکّر منتقدانه‌ای داشته باشیم و مشخّص کنیم که کـدام یـک از این وقایع ریشه در زن‌ستیزی دارند، کدام یک به علّت بدشانسی یـا شـرایط رخ می‌دهند، و اینکه کدام یک از این وقایع در واقع تقصیر خود مـا هسـتند. خشم کنترل نشده، فقط مخرّب است؛ چرا که بعضی‌ها آن را به هـر سـمتی که شما بگویید هدایت می‌کنند؛ احمقانه و شرم‌آور هم می‌باشد. عدم بررسی کافی فهرستتان، شما را به فردی مشابه همان دختـر بـدل مـی‌کنـد کـه از دانشگاهی که او را رد کرده بودند شکایت کرده بود. وی اظهـار داشـت کـه این اقدام در جهت پر کردن دانشگاه از دانشجویان سطح پایین بوده و قبول نداشت که معدل، نمرات امتحانی و فعّالیّت‌های خود او منجـر بـه ایـن امـر شده است. این خشم، راه نامناسبی برای تخلیّه‌ی فشارهای عصبی اسـت و ما از آن برای پرهیز از کار پر زحمت خودارزیابی استفاده می‌کنیم.

ما همچنین فراموش کرده‌ایم کـه دیگـران نیـز بـه دلیـل کارهـای مـا فهرست‌های خودشان را دارنـد. افـرادی از نژادهـای گونـاگون، کشـورهای مختلف و جنسیّت‌های متفاوت نیز مجبورند با چیزهایی که مـا دربـاره‌شـان می‌گوییم یا می‌نویسیم کنار بیایند، یا حتّی با طرز نگاه کردن ما بـه آن‌هـا و انتظار ما برای اینکه کارهای احمقانه‌ای از آن‌ها سر بزند تـا احسـاس بـدی درباره‌ی آن‌ها پیدا کنیم. هیچ‌کسی کاملاً روشنفکر نیسـت و حتّـی مردانـی

که با ما مشکلی ندارند هم دارای چنین فهرستی هستند، و دلیل خوبی برای نوشتن نام اکثر افراد درون این فهرست دارند. چگونگی ورود ما به چنین فهرستی باید به ما بینشی بدهد تا بتوانیم بین اعمال بدون تفکّر و اعمال بدخواهانه تفاوت قائل شویم. تفاوت زیادی میان این دو وجود دارد. اگر لحظه‌ای را که ما به نوعی، نژادپرستانه فکر می‌کنیم، حرف می‌زنیم یا رفتار می‌نماییم، به خواست خود بررسی کرده و نسبت به آن بی‌اعتنایی نکنیم، می‌تواند به ما در پیدا کردن منشأ این باورها کمک کند.

این تفکّر نژادپرستانه‌ی احمقانه از کجا نشأت می‌گیرد؟ آیا این توصیفی خالص از طرز فکر شما راجع به آن فرد و گروهی که به آن تعلّق دارد است یا اینکه ما تا حدّی تحت تأثیر جامعه و رسانه‌ی خود (که از پایه و اساس، نژادپرستی، همجنس‌گرایی، بیگانه‌هراسی و تبعیض جنسی را رواج می‌دهند) قرار گرفته‌ایم که این تأثیرات در گوشه‌ای از ذهن ما بدون این که متوجه باشیم قرار گرفته و در حال گسترش است؟ ما این لحظات را پنهان می‌کنیم؛ زیرا از آن‌ها شرم داریم و می‌دانیم که چه عواقبی دارند. ما با وانمود کردن به اینکه چنین لحظاتی را تجربه نکرده‌ایم، به خود اجازه می‌دهیم کسانی را که کنترل کمتری بر جنبه‌های تاریک خود دارند قضاوت کنیم. این بدان معنا نیست که افراد هیچ مسئولیّتی در قبال این تنفّر و تعصّب ندارند. ما در این‌باره مسئولیم و به عنوان یک شهروند، این وظیفه‌ی ماست تا این تأثیرات را بررسی و درک کنیم، و سپس از طریق آموزش و تعامل با فرهنگ ایجاد شده توسط گروه‌های دیگر، گوش دادن و بالاتر از همه‌ی این‌ها همدلی، میزان نفوذ این تأثیرات را کاهش دهیم. تشخیص نقاط ضعف خود، به ما کمک می‌کند تا بفهمیم این زن‌ستیزی (و

تبعیض نژادی، همجنس‌گراهراسی و...) نـه از قلـب افـراد بلکـه از سـاختار جامعه نشأت می‌گیرد. ما باید بدانیم که تـأثیر پیگیـری ایـن زن‌سـتیزی بـه صورت انفرادی، همانند این اسـت کـه کسـی شـما را بـه خـاطر تعصّـبات پنهانی‌تان، توبیخ کند. مهم نیست که چگونه خودمان را از این صـفات مبـرّا سازیم، تا زمانی که کسی تمایل نداشته باشد تمرکز خود را به جای مسـائل جانبی متوجّه اصل مطلب کند، اوضاع به همین صورت باقی خواهد ماند. مـا انگیزه‌ی کافی برای انجام این کار نداریم؛ چرا که همه‌ی مـا وقـت خـود را صرف فهرست‌هایمان می‌کنیم. هنگامی که همه تنها به خشـم خـود توجّـه کنند، ایجاد الگوهای جدید امری دشوار خواهد بود.



بین خشمگین بودن و داشتن رفتار استاندارد فاصله‌ی زیادی وجود دارد. فمنیست‌های خشمگین مانند الهه‌های انتقام یونانی هستند که به چشـم در برابر چشم یا چشم در برابر مژه معتقدند. ایـن احسـاس نیـاز در همـه‌ی مـا وجود دارد و اگر آن را پرورش دهیم همه دچار مشکل خواهیم شد.

رفتارهای استاندارد که با نام "صحّت سیاسی" نیـز شـناخته مـی‌شـود، نیازمند این است که همه‌ی افراد تا حدودی بـه انسـانیّت پایبنـد باشـند. در صورتی که فردی با خشونت یا نفرت، به این اسـتانداردها صـدمه‌ای جـدّی وارد کند، فرد خاطی باید مجازات شود، ولی اگر شخصی نتوانست انتظـارات انسانی را برآورده سازد، نباید از جامعه تبعید شود بلکـه بایـد بـا او مخالفـت گردد و کارهایش موجب شکل‌گیری یـک بحـث شـود. اگـر مـا متقاضـی رفتارهای استاندارد هستیم، باید خودمان نیز رفتاری استاندارد داشته باشـیم.

زندگی در یک اجتماع به معنای تحمّل لحظات سخت و قبول ضعف‌های دیگران است. بقیّه‌ی اعضای جامعه نیز متقابلاً لحظات سخت ما را تحمّل و ضعف‌هایمان را قبول می‌کنند.

ما دوست نداریم به این فکر کنیم که چگونه بد جلوه دادن مردان سفیدپوست می‌تواند الگویی مشابه با تعصّب و تنفّر زن‌ستیزانه، نژادپرستانه و هوموفوبیایی داشته باشد. این مسئله، تبعیض جنسیّتی به حساب نمی‌آید؛ زیرا قدرت مرکزی پشت آن نیست، امّا مانند سایر گونه‌های تنفّر، دارای طرز فکری ساده‌انگارانه توأم با مقصّر دانستن دیگران و خشمی رضایت‌بخش است. حرف من این نیست که ما باید از مردان در برابر این تنفّر محافظت کنیم. این احساس تنفّر در بدترین حالت موجب لطمه‌زدن به احساسات دیگران و به وجود آمدن خشم و نارضایتی می‌شود. من می‌گویم ما باید از خودمان محافظت کنیم تا وارد چنین دامی نشویم. مخالفت کردن حسّ خوبی به انسان می‌دهد؛ برای مثال به دیگران بگویید: «حق با من است و شما اشتباه می‌کنید!» ولی این شیوه‌ی تفکّر، صحبت و نوشتار فاقد هر گونه ارزشی است. دیدن افرادی مشخّص مثلاً مردان سفیدپوست ما را تا سطح یک آرمان‌پرداز تنزّل می‌دهد. تبدیل شدن مردان سفیدپوست به موجوداتی خسته‌کننده، برتر و پیش پاافتاده در دیدگاه ما، به این معناست که ما دیگر فکر نمی‌کنیم بلکه صرفاً کلیشه‌های جامعه را تکرار می‌نماییم، و این امر نیز مانند همه‌ی کلیشه‌ها، واپسگرایانه است.

همچنین ما باید این مسئله را که در چه محیط فکری‌ای می‌خواهیم زندگی کنیم در نظر بگیریم. محیطی که در آن دگراندیشی و اختلاف عقیده را از طریق اعمال زور از بین ببریم، محیطی عاری از هر گونه تحرّک و

پویایی خواهد بود. با وجود تأکید مخاطبین فمنیست‌ها بر زبان و واژگان مناسب و کمترین ملاحظه نسبت به حقّانیّت و قدرت عقاید عمیق، گفتمان‌های فمنیستی ژرفای کمی پیدا کرده‌اند، و در دورانی که حتّی ضعیف‌ترین مخالفت‌ها با اغراق فراوان به عنوان حمله یا سوءاستفاده تلقّی می‌شود، نویسندگان فضای زیادی برای حلّ عقاید پیچیده‌ی مردم ندارند. به نظر ما این مسئله‌ای چالش برانگیز نیست، امّا به نظر می‌رسد اگر اطرافیانتان، تنها متشکّل از افراد هم‌عقیده با شما باشند، در نهایت به سمت افکار پست سوق خواهید یافت. استفاده از این بهانه که مردان برای چندین قرن، مکالمه‌ها را کنترل کرده و بر آن سلطه داشته‌اند، توجیه خوبی نیست که ما نیز برای به دست آوردن کنترل از روش‌های آن‌ها استفاده کنیم.

ما به فمنیستی ریزبینانه احتیاج داریم که در جدال‌های بزرگ پیش رو از مقابله هراس نداشته باشد. اگر به دنبال ساختن دنیایی بهتر هستیم، به بنیانی متفاوت از بنیان مردسالارانه نیاز داریم، ولی این مشکل بزرگی است که رفع آن بسیار دشوار خواهد بود. اکثر زنان اصولاً تفاوت چندانی با مردان ندارند، مگر اینکه بحث، از منجلابی که در آن گیر کرده است –فارغ از خشونتی که ممکن است احساس خوبی القا کند امّا از درون پوچ باشد– دور شود. ما در معرض خطر تغییر دنیا به سبک تغییر طراحی داخلی قرار خواهیم گرفت. ساختارِ پایه‌ای مشابه است امّا جزئیات کوچک تغییر می‌کند.



حاصل خشونت چیست؟ زمانی بود که صحبت کردن درباره‌ی اعمال یک نفر، تبدیل به یک بحث می شد؛ جمله‌ای مشابه: «چگونه می توانیم از

فعّالیّت زنان در زمینه‌های علمی پشتیبانی کنیم؟». امّا آن زمان گذشته است. اکنون فقط زنانی که تجربیّاتی مشابه با قضیه‌ی "هانت" داشته‌اند اجازه‌ی صحبت کردن در این زمینه را دارند. آن‌ها دور هم جمع می‌شوند و درباره‌ی مشکلاتی که با آن مواجه بوده‌اند صحبت می‌کنند، و کسانی که جرأت به چالش کشیدن داستان آن‌ها را داشته باشند، مجازات می شوند.

در دنیای امروز، خشونت، با واکنش‌های سریع از جمله اخراج فرد، مسدود کردن حساب شخصی توئیتر و مجبور کردن افراد به عذرخواهی دروغین در ملأ عام روبه‌رو می‌شود. این امر موجب می‌گردد سایر افراد اعتراض نکنند. تعریف نکردن لطیفه‌های تبعیض جنسیّتی به منزله‌ی از بین رفتن تبعیض جنسیّتی نیست، بلکه افراد راحت‌تر تعصّبات خود را پنهان می‌کنند. عدم پذیرش توهین‌های نژادی در جامعه نیز کمکی به کاهش آن تبعیض‌ها در جهان نکرده است. برای اثبات آن می‌توان به رفتار وحشیانه‌ی پلیس علیه مردان و زنان سیاه‌پوست اشاره کرد. به همین دلیل بعید به نظر می‌رسد که قدغن کردن لطیفه‌های جنسیّتی منجر به شکل‌گیری جامعه‌ای بهتر برای زنان بشود. واکنش سریع کافی نیست. صحّت سیاسی‌ای که با تغییرات اصولی همراه نباشد، بیهوده است و مجازات نامناسب تنها موجب بروز ترس و خشم می‌شود.

واکنش به خشم شخصی‌مان منجر به شخصی شدن زن‌ستیزی می‌شود، و از سویی باعث می‌گردد که ما به صورت انفرادی پیش رفته و سعی کنیم همه‌ی آسیب‌های روانشناختی، تنفّرهای عمیق یا مسائل مادرانه را ریشه‌کن کنیم. تعریف ظاهری زن‌ستیزی یک مسئله گمراه‌کننده است. شخص زن‌ستیز خود یک نشانه، و نه یک عامل است. منصرف کردن یک فرد از انجام اعمال زن‌ستیزانه باعث کاهش این اعمال در سرتاسر دنیا نمی‌شود. ما در سیستمی

زندگی می‌کنیم که خشم و رقابت را ترویج می‌دهد و از ارزش شفقت و مهربانی می‌کاهد. تا زمانی که از این سیستم استفاده شود، ما همچنان شاهد اعمال زن‌ستیزانه خواهیم بود.

تنها زمانی که بپذیریم این کشمکش هیچ نفعی برای هیچ‌کس ندارد، از این فرهنگ حذف فاصله خواهیم گرفت. ما نمی‌توانیم با مقابله با زن‌ستیزی در سطح فردی، در جامعه‌ای متشکّل از زن‌ستیزان، دنیایی ایمن بسازیم. زن‌ستیزی در روند اقتصاد تأثیر دارد. اَعمال غیرانسانی تنهایی و انزوا را ترویج می‌کند و موجب عدم برابری و رنجش‌های بسیار می‌شود. از این رو زن‌ستیزی، دشمن جامعه تلقّی می‌گردد و باید با آن مقابله کرد؟

با این حال مبارزه با کل ساختار به این معنی است که ما احتمالاً در طول زندگی خود شاهد موفقیّت واقعی نخواهیم بود، و پیشرفت ممکن است به قدری کُند باشد که ما به‌ندرت آن را احساس کنیم.

فرهنگ حذف علی‌رغم سازنده نبودن و حتّی مخرّب بودن، باعث می‌شود مردم نسبت به کارهایی که انجام می‌دهند احساس بدی نداشته باشند؛ چرا که به نظر می‌رسد شانسی برای برنده شدن دارند. اگر بتوانیم یک دشمن را که به تبعیض جنسیّتی معتقد است شکست بدهیم، آن زمان است که می‌توانیم دنیای خود را بهبود ببخشیم، و این نوعی پیشرفت است. امّا به محض شکست دادن این فرد، فرد دیگری جایگزین آن می‌شود و ممکن است که این فرد جدید بهتر از نفر قبلی بتواند تنفّر درونی خود را پنهان کند. این سیستم خوبی نیست و علیه ماست. به همین دلیل است که باید حواسمان باشد انرژی فکری خود را صرف چه چیزی می‌کنیم. مجادله‌های توئیتری با مردان و اصرار برای اعدام یک مرد سفیدپوستِ بی‌گناه، راه درستی برای صرف کردن زمان، انرژی و منابع نیست.

فصل هفتم: مردان، مشکل ما نیستند!

می‌خواهم لحظه‌ای رشته‌ی افکار خود را پاره کنم و توجّهم را به سـمت مردانی معطوف کنم که این کتاب را می‌خوانند. شاید شـما بیانیـه‌ی مـن را شنیده باشید؛ زیرا شما هم مشکلاتی با فمنیسم دارید و این مشکلات کاملاً از روی بی‌ریایی است. شاید شما به‌طـور فلسـفی بـا افکـار فمنیسـتی ایـن روزهایم مخالف باشید، و شاید صرفاً از این افکار فمنیستی پشـتیبانی کنیـد، امّا طرز بیان این مشکلات، در حال حاضر باعث سردرگمی شما شده اسـت. شاید شما آثـار "فـایر اسـتون" و "دورکـین" را خوانـده و بـا احساسـات و افکاری که آن‌هـا دارنـد مواجـه شـده باشـید. شـاید تـرس از ضـعف‌هـا و آسیب‌پذیری‌های خود را تفکیک کرده باشید. شاید شما به بررسی راه‌هـایی بپردازید که در گذشته از طریق آن‌هـا ایـن احساسـات را بـه زنـان منتقـل می‌کردید. ممکن است با حسّ ناراحتی خود دربـاره‌ی فمنیسـم کنـار آمـده باشید و فضایی را در زندگی خود به راحتی، زیبایی و عشـق اختصـاص داده باشید. یا شاید به خود بگویید که روشنفکر و حسّاس هستید، امّـا در واقـع از بعضی از حرکات زنان که نشان دهنده‌ی خودمختاری آن‌هـا اسـت ناراحـت شوید. شاید شما می‌خواهید که نویسنده‌ی زنی به شـما بگویـد زنـان واقعـاً موجوداتی احمق، غیرمنطقی و خنگ هستند و فمنیست خوب همان نمایش

شرم‌آوری است که شما می‌خواهید. شاید شما به دنبال بهانه‌ای برای جدّی نگرفتن زنانید. احتمالاً شما از افراد میانه‌رو هستید. به هر ترتیب، غیرممکن است هیچ سؤال یا نگرانی‌ای راجع به مطالب این کتاب نداشته باشید و از من نخواهید آن‌ها را برطرف کنم. در این‌صورت، پاسخ من این است که من به این مسائل علاقه‌ای ندارم. شما مردان، مشکل من نیستید. آسان و قابل فهم کردن فمنیسم برای شما مشکل من نیست. طبیعی جلوه دادن افکار شما کار من نیست، آموزش اینکه چگونه با زنان به عنوان انسان مواجه شوید وظیفه‌ی من نیست. پس برای این مزخرفات به سراغ من نیایید. برای این‌ها به سراغ زن دیگری هم نروید. حلّ این مسائل وظیفه‌ی آن‌ها هم نیست. روشنفکر نبودن شما مشکل ما نیست. این را بفهمید، مطالعه کنید، با احساسات خود روبه‌رو شوید و این مزخرفات را پیش کس دیگری نبرید. مردان باید روی مسائل خود و دیگران کار بکنند. نمی‌توانید از زنان بخواهید قرن بعدی را صرف پذیرفتن مسئولیت ناراحتی و گمراهی شما نمایند. آقایان لطفاً خودتان کارهایتان را انجام دهید!

من می‌دانم که اکنون زمان سختی برای مردان است، آن‌ها مجبورند تمام کارهایی را که چند قرن اخیر از انجام آن اجتناب کرده‌اند انجام دهند. آن‌ها باید به دنبال روش‌های جدیدی برای زندگی در این کره‌ی خاکی باشند. زنان برای مقابله با آن‌ها آماده‌اند و آن‌ها باید تمام تلاششان را بکنند که از این جدال بپرهیزند.

اوّلین برخورد شما با فمنیسم باید شما را معذّب کند و بر خلاف همه‌ی آموزه‌های شما باشد. شما باید از رفتارهای خود پشیمان شده و از تمام دفعاتی که خواسته یا ناخواسته، زن‌ستیزانه رفتار کرده‌اید، آگاه شوید. یکی از

راه‌های کنار آمدن با این قضیّه این است که برای نشان دادن حساسیّت‌های خود، از زنان بخواهید تا به شما اطمینان دهند مرد خوبی بوده‌اید. این، کار دشواری‌ست. یکی دیگر از راه‌های مواجه شدن با این احساس ناراحتی، این است که در تاریکی نشسته و به مشکلات فمنیستی‌تان فکر کنید. من فقط می‌خواهم بدانید که به واکنش‌های مسخره‌ی شما مردان راجع به این کتاب هیچ اهمّیّتی نمی‌دهم، پس مزاحم من نشوید.



خب کجا بودیم؟

مردان فضای زیادی را در زندگی و افکار ما اشغال کرده‌اند. آن‌ها به عنوان صاحبان قدرت شناخته می‌شوند و این به اندازه‌ای در جامعه‌ی ما پذیرفته شده است که حتّی در خیالات خود نیز این قدرت را بازسازی می‌کنیم. این یک نگاه مردانه‌ی درونی است. البتّه این فقط مختّص تبعیض جنسیتی نیست بلکه به مشاهده‌ی تمامی جنبه‌های زندگی ما می‌پردازد. همان‌گونه که ما با نگاه کردن در آینه، به‌طور ناخواسته واکنش مردان به میزان زیبایی خود را پیش‌بینی می‌کنیم، می‌توانیم واکنش آن‌ها را نسبت به نحوه‌ی رفتار، طرز حرف زدن و طرز زندگی‌مان نیز پیش‌بینی کنیم. جامعه‌ی ما به قدری به زندگی و حالت‌های مردانه و شیوه‌ی عدالت آن‌ها بها و به آن‌هایی که پیروی می‌کنند پاداش می‌دهد، که ما مجبور به درونی کردن این فرآیند می‌شویم. مردان در زندگی واقعی، با مشاهدات و نظرات

خود در مورد انتخابات و تصمیم‌های ما، این شیوه را تقویّت می‌کنند. اشتباه کردن در مورد درجه‌ی اهمّیّت آن‌ها کار بسیار آسانی است.

بیشتر فضایی را که مردان در ذهن ما اشغال کرده‌اند خود ما به آن‌ها داده‌ایم. ما آن‌ها را به داخل ذهنمان دعوت می‌کنیم و یادمان می‌رود بیرونشان کنیم. حتّی در بحث‌های فمنیستی نیز، شنوندگان به صورت پیش‌فرض مذکّر در نظر گرفته می‌شوند. به همین خاطر این ایده را در نظر بگیرید که فمنیست‌ها باید با یکدیگر متّحد شوند؛ چرا که هر گونه تفرقه یا اختلافی میان ما باعث تقویّت دشمنانمان می‌شود. دشمنان ما همان مخاطبین مردی هستند که در ذهن خود ساخته‌ایم.

من به دفعات شاهد وقوع این مسئله در جنبش‌های هواداران سقط جنین، چه به صورت حضوری و چه آنلاین بوده‌ام. اکثر زنان اهل ایالات متّحده که سقط جنین داشته‌اند، آن را تجربه‌ای مشقّت‌بار و سردرگم‌کننده توصیف کرده‌اند. فمنیست‌ها به اغلب آن‌ها می‌گویند که سقط جنین مسئله‌ی مهمّی نیست و تنها ممکن است در حین عمل دچار کمی درد شوند، و پس از آن نیز ممکن است کمی احساس ناراحتی کنند؛امّا عمدتاً احساس راحتی و آسایش خواهند کرد.

آن‌ها سقط جنین می‌کنند. برای بسیاری از آن‌ها دردناک بوده است و سپس دچار ناراحتی شدیدی می‌شوند. تطبیق پیدا کردن با شرایط، هنگامی که به شما گفته باشند هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد، و خود شما تجربه‌ای سخت و دردناک داشته باشید، امر ساده‌ای نخواهد بود. در ایالات متّحده میزان این عدم سازگاری بسیار بیشتر است؛ چرا که کلینیک‌های سقط جنین به مشاوره‌ی زنان اهمّیّت زیادی نمی‌دهند، و همچنین برای کسانی

که در طول مراحل سقط جنین، خواستار مسکن هستند، فقدان پوشش بیمه موجب افزایش مخارج این فرآیند پرهزینه می‌شود. با این وجود هنگامی که زنان در مورد تجربه‌های سخت خود اعتراض مـی‌کننـد از آن‌هـا خواسـته می‌شود که در حمایت از فمنیسم سکوت نمایند. دشـمنان مـا کـه مخـالف سقط جنین هستند، برای محافظت از ما در برابر اثرات مخرّب سقط جنـین، از تردیدمان به عنوان بهانه‌ای استفاده می‌کنند. به حرف‌های مضـحکی کـه دشمنان ما در مورد سقط جنین می‌زنند توجّه نکنید. آن‌ها مدّت زیادی است که این کار را می‌کنند و برای این کار نیازی به کمک مـا ندارنـد. آن‌هـا بـا گفتن چرندیاتی مانند «سقط جنین باعث سرطان، اختلال، اسـترس پـس از آسیب عصبی و ناباروری می‌شود» راهشان را ادامه می‌دهند.

این ایده که زنان یا فمنیست‌ها باید با هم متّحـد شـوند از ایـن عقیـده نشأت می‌گیرد که ما با نشان دادن قدرت خود می‌توانیم بر دشمنانمان غلبه کنیم. ما باید متّحد شویم، باید کنترل را به دست بگیریم و نبایـد جنـبش را مورد انتقاد قرار دهیم. بر اساس این عقیده، اهمّیّـت طـرز فکـر دشـمنانمان درباره‌ی ما، از میزان همبستگی میان ما بیشتر است. این ایده که ما نیز بایـد بیشتر شبیه به آن‌ها عمل کنیم –همان‌طور که جناح‌های سیاسی راست‌گـرا به منظـور رسـیدن بـه پیـروزی بـا یکـدیگر متّحـد مـی‌شـوند– مفهـومی گمراه‌کننده است. این عقیده، چشم‌انداز رسیدن به آینـده‌ای بهتـر را قربـانی احساس پیروزی در حال حاضر می‌کند. علاوه بر این، اگرچه ممکـن اسـت تحت نظر سیستم فعلی، ملایمت، آسیب‌پذیری، تفاوت‌های جزئی، تـرحّم و احتیاط کردن بی‌ارزش شناخته شوند، امّا بدون شک ایـن‌هـا خصـلت‌هـای مهمّی هستند که ما نباید از آن‌ها شرمسار باشیم. از آنجایی که سیستمی که

در آن زندگی می‌کنیم به فکر محافظت از ما نیست، اوّلین مسئولیّت ما محافظت از یکدیگر است. اگر نقد را به عنوان حمله یا نشانه‌ای از ضعف ببینیم دیگر نمی‌توانیم از هم محافظت کنیم. صحبت در مورد چگونگی پیشروی کارها نیست. هدفِ جنبش، مشاجره نمی‌باشد. مخالفت و نقد قطعاً برای پیشرفت شرایط لازم است و اگر افراد واقعاً آسیب‌دیده باشند حق دارند که اعتراض کنند و صدایشان شنیده شود. جلوگیری از اعتراضات آن‌ها به دلیل دردسرساز بودن آن و یا اهمّیّت نحوه‌ی شنیده شدن این اعتراضات توسّط مردمی که عضو جنبش نیستند، حرکت احمقانه‌ای است. مردمی که نتوانند درون این جنبش‌ها صدای خود را به دیگران برسانند، طبق حقوق انسانی خود به دنبال مکانی می‌گردند که صدای آن‌ها شنیده شود.

تنها مشکل، مخالفت مردان نیست بلکه موافقت آن‌ها نیز گاهی باعث دردسر می‌شود. ما زنان یاد گرفته‌ایم که میزان ارزشمان کاملاً به طرز تفکّر مردان در مورد ما بستگی دارد؛ اینکه زنی ارزش عشق و علاقه را دارد یا نه توسط مردان مشخص می‌شود.

سیستم می‌تواند از عشق و محبّت به عنوان ابزاری برای کنترل ما استفاده کند. رفتارها و شخصیّت‌های خاص؛ دوست‌داشتنی یا دوست نداشتنی در نظر گرفته می‌شوند. زنان نیز با شکل‌دادن رفتار و شخصیّت خود مطابق این قوانین، باعث این رفتار می‌شوند.

در این سیستم، عشق نیز مفهومی است که باید برای رسیدن به آن، کار کرد و با دیگران به رقابت پرداخت. بسیاری از مفاهیم در خطر می‌افتند؛ چرا که عشق رمانتیک تنها به زندگی ما معنی نمی‌دهد بلکه تمامی جامعه

را سازماندهی می‌کند؛ زوج‌ها شریک زندگی هم می‌گردند، دارایی‌های خود را با همدیگر تقسیم می‌کنند و بچّه‌دار می‌شوند.

حتّی با وجود افزایش نرخ تک‌مادری، با افزایش تعداد مادران مجرّد و پذیرش آن از سوی جامعه، جامعه‌ی ما به‌طوری حول عشق رمانتیک شکل گرفته است که بین بزرگ کردن بچّه به عنوان یک زوج (اگر هر دو با یکدیگر زندگی کنند، مدل خانواده‌ی هسته‌ای شکل می‌گیرد) و بزرگ کردن بچّه به تنهایی، گزینه‌های زیادی وجود ندارد. تک‌مادر بودن در این اوضاع اقتصادی به منزله‌ی این است که شما تمام خطرات مالی، احساسی و فیزیکی را به تنهایی به دوش خواهید کشید. جوامع غربی می‌کوشند تا تمام برنامه‌های رفاهی خود را تجدید کنند امّا اوضاع وخیم‌تر از آن است.

ما منتظریم عشق ما را نجات دهد و این بدین معناست که برخلاف تمام صحبت‌هایمان پیرامون استقلال و توانمندسازی، هدف ما از آن، بهتر جلوه‌دادن خودمان در بازار رقابتی عشق است. برای اثبات این قضیّه کافی‌ست به گزینه‌های پیش رویمان در صورت انتخاب زندگی خارج از این ساختار رمانتیک بنگریم. برای مثال اگر شما علاوه بر ازدواج، از داشتن روابط عاشقانه نیز سر باز بزنید، تنها گزینه‌ی پیش رویتان زندگی در انزوا خواهد بود؛ زیرا اکثر زنان برای سامان دادن به زندگی خود، درک مادر بودن، دانستن مکان و چگونگی زندگی خود، ازدواج را انتخاب می‌کنند. اگر شما سعی کنید که زندگی خود را به دور از این مسائل بنا کنید، بیشتر وقت خود را به تنهایی خواهید گذراند. به همین دلیل است که اگر تصمیم بگیرید بدون ازدواج صاحب فرزندی شوید، مسئولیّت آن بچّه فقط با خود شماست، هیچ‌گونه زندگی مشترکی نخواهید داشت و هیچ فردی حاضر به نگهداری

از کودک شما نخواهد بود؛ مگر اینکه شما به قدری پول داشته باشید که برای فرزند خود پرستار گرفته یا او را به مهدکودک ببرید تا از کودکتان مراقبت کنند.

مسئله اینجاست که زنانی که به مردان علاقه دارند چه باید بکنند؟ آن‌ها باید برای سامان گرفتن زندگی خود به مردان اعتماد کنند مگر اینکه بخواهند تا آخر عمر خود ترشیده بمانند. حتّی ترشیدگی نیز به عنوان مرحله‌ای در نظر گرفته می‌شود که در نهایت به ازدواج می‌انجامد.

طی دهه‌های اخیر، ازدواج از حملات فمنیست‌ها و متفکّرین وسواسی جان سالم به در برده است. این افراد به همه چیز، از جمله معنی پنهان و ناراحت کننده‌ی ازدواج، و اینکه زنان جزو اموالند و باید از پدر به شوهر انتقال داده شوند گرفته تا بهبود شرایط زندگی مردان به قیمت سلامتی، آینده و شادی زنان می‌تازند. کاری که آن‌ها انجام می‌دهند بسیار حیاتی و واجب است ولی من در اینجا به تکرار آن نمی‌پردازم.

نگرانی اصلی من انتظار ازدواج، چگونگی تغییر اهداف و اعمال فمنیست‌ها توسط آن می‌باشد چرا که به‌غیر از زندگی عاشقانه، اصول جایگزین زیادی برای سامان دادن به زندگی وجود ندارد. علاوه بر اتّکا به خود، بلوغ نیز باعث می‌شود که به منظور دوست‌داشتنی شدن برای جنس مخالف، خود را تحت فشار قرار بدهید. برای مثال زیبایی را در نظر بگیرید. زیبایی هنوز هم ارتباط مستقیمی با دوست داشته‌شدن دارد. یکی از راه‌هایی که فمنیست‌ها برای مقابله با تنگنای میان زشتی و زیبایی، و جذّابیت و عدم جذّابیت ارائه کرده‌اند تغییر مفهوم کلّی زیبایی بوده است. این، تبدیل به کارزار فمنیست شد تا افراد چاق، رنگین پوست و متفاوت نیز زیبا دیده

شوند. امّا در فرهنگ ما، زیبایی منحصر به ویژگی‌های ظاهری نیست و مفاهیم پذیرشی هم در آن دخیل می‌باشند. به همین دلیل است که رسانه‌ها دائماً یادآوری می‌کنند افرادی که دارای اعتماد به نفس بیش از حد، جاه‌طلب، مستقل و تحصیل‌کرده هستند نیز گاهی احساس می‌کنند کسی آن‌ها را دوست ندارد.

تنها گزینه‌ی منطقی این است که مفاهیم مرتبط به زشتی و زیبایی را نه به منظور گسترش نظرات درباره‌ی زیبایی، بلکه برای از بین بردن این نظرات و گذشتن از این عناوین و قضاوت‌ها، به‌طور کلی رد کنیم. برای انجام این کار به حرکتی از نوع موج دوم جنبش فمنیست برای نبستن سینه‌بند و استفاده نکردن از پوشاک، آرایش و مدل‌موهای طراحی شده توسّط افراد حرفه‌ای نیاز نیست، بلکه تنها لازم است مفاهیمی همچون زیبایی، پذیرش، عشق و جذّابیّت، در منظر ما ارزش نداشته باشند. تنها راه به حقیقت پیوستن این مسئله این است که دیگر عشق را در مرکز زندگی خود قرار ندهیم، و به دلیل اینکه در این سیستم، عشق نیز همانند پول و سابقه‌ی شغلی، نوعی رقابت است، این استانداردهای زیبایی، این قوانین رفتاری و این مفاهیم پذیرفته‌شده توسط سایر زنان، حفظ و حمایت خواهد شد. زنانی که از مردسالاری سود می‌برند نیز به همین شکل در حفظ آن می‌کوشند و زنانی که از استانداردهای عشق سود می‌برند هم تلاش می‌کنند تا این استانداردها باقی بماند.

مشکل، تلاش تک تک زنان برای رسیدن به زیبایی و دوست داشته‌شدن نیست. دخترانی که سلفی‌های خود را در اینستاگرام منتشر می‌کنند یا در سایت "تامبلر" درباره‌ی زیبایی بدن‌هایی که توسط جامعه

زشت تلقّی می‌شوند مطلب می‌نویسند، فمنیست را تهدید نمی‌کنند. مشکل این است که جنبش فمنیست، انتخاب‌های کمی را برای ارزش و معنادادن به زندگی زنان، ارائه داده است. ما زیرساخت و تصوّرات لازم را برای زنان به منظور اینکه آن‌ها اجازه‌ی زندگی‌های متفاوتی خارج از این مجموعه‌ی رمانتیک را داشته باشند ارائه نداده‌ایم؛ زیرا علی‌رغم اینکه ازدواج، عرفی از جامعه است که به‌شدّت توسط فمنیست‌ها نقد می‌شود، ما نقد را با رابطه‌ای خصمانه، که در آن جای مذاکره‌ی مجدد وجود دارد اشتباه گرفته‌ایم. اگرچه ازدواج به صورت کلّی مسئله‌ی گیج کننده‌ای به شمار می‌رود، امّا می‌توان با مذاکرات، آن را به عملی حامی برابری حقوق زن و مرد تبدیل کرد. ولی جبران کردن صدها و هزاران سال ستم و کنترل نباید تنها بر عهده‌ی زن باشد. مشکل ما وجود عشق نیست، بلکه بدوی بودن آن و همنشینی‌اش با تشویق‌های اجتماعی و مادّی است.

فمنیست‌ها مجبور نیستند از عشق و عاشقی دست بکشند، ولی ما باید برتری عشق سانتی مانتال را در مقایسه با انواع دیگر عشق مانند عشق به خانواده، دوستان و اجتماع مورد بررسی قرار بدهیم. همچنین باید پرسید که چه چیزهایی ما را دوست‌داشتنی می‌کند و از چه طریقی ممکن است از عشق، رابطه و خانواده برای کنترل زنان استفاده شود؟ زنان نیز تمایل زیادی دارند که از این روش برای کنترل یکدیگر استفاده نمایند.

در اینجا از رشد تصوّرات ما جلوگیری شده است. کتاب‌های زیادی از نویسندگان زن خوانده‌ام، فیلم‌های زیادی دیده‌ام که زنان کارگردانی و نویسندگی آن‌ها را بر عهده داشته‌اند، که در آن‌ها بیان شده است شخصیّت زن زمانی ارزش پیدا می‌کند که همه‌ی شخصیّت‌های مرد عاشق وی

شوند. حتّی اگر شخصیت زن، دردها و رنج‌های زیادی را تحمّل کرده و مایل به برقراری رابطه با مردان نباشد نیز شخصیّت‌های مرد، احساسات خود را برای او بازگو کرده و به او می‌گویند که هر زمان به کمک نیاز داشته باشد آن‌ها به کمکش می‌روند و با احساس و عشق به زن نگاه می‌کنند.

داستانی که بیان می‌کنیم، ارزش‌های ما را آشکار می‌کند. داستان‌های فمنیستی سنّتی که به عشق، خودتوانمندسازی و موفّقیّت مالی می‌پردازند بیانگر این هستند که ما برای ارزش پیدا کردن، چه بر اساس معیارهای مردان برای موفّقیّت و دارایی و چه بر اساس نظر آن‌ها درباره دوست‌داشتنی بودن خود، هنوز هم به مردان متکّی هستیم. نظرات و داستان‌های بسیار کمی در مورد شیوه‌ی زندگی خارج از این سیستم وجود دارد؛ به‌طوری که همچنان احساس احترام و شناخته‌شدن در آن وجود داشته باشد. اگر قرار است زنی تنها و مشهور در جامعه باشیم، پس بهتر است مانند مردان رفتاری مستقل داشته، از لحاظ مالی مستقل بوده، فرزندی نداشته و با اجتماع در ارتباط نباشیم.

هنگام ساختن هر چیزی ما باید ابتدا آن را در ذهن خود مجسّم کنیم و سپس زیربنای لازم را برای وجود آن ایجاد کنیم. از این نظر ما، هم در تصوّرات و هم در واقعیّت با شکست مواجه شده‌ایم. آدم‌های خیالی ذهنمان از "امیلی دیکینسون" گرفته تا "سایمون ویل" و "کوکو شنل" از دید ما منزوی به نظر می‌رسند و آن چیزی نیستند که ما از زندگی می‌خواهیم. به همین ترتیب اندیشه‌های نویسندگان فمنیست افراطی مانند "دورکین" و "فایر استون" را رد می‌کنیم. "دورکین" تعادل روانی ندارد و "فایر استون"

هم به قدری عجیب و غریب است که نمی‌توان حرف‌های او را جدّی گرفت.

فمنیسم نه تنها قدرت پاسخگویی به فرهنگ بلکه قدرت تغییر آن را هم دارد. اکثر ما از متمرکز ساختن جامعه حول محور عشق، به شکل عاطفی، مالی و اجتماعی سود می‌بریم و به همین دلیل است که آن فرهنگ را تغییر نمی‌دهیم. در طول تاریخ همواره گروهی از زنان در حاشیه قرار داشته‌اند؛ ترشیده‌هایی که کسی آن‌ها را جذّاب و دوست‌داشتنی نمی‌داند. فقرا و کارگران جنسی از این قبیل هستند. این دسته از زنان، خارج از حمایت مردانی که زنان جذّاب از آن‌ها لذّت می‌برند، همیشه آسیب‌پذیر بوده و اغلب توسّط فمنیست‌ها قربانی یا نادیده گرفته شده‌اند. شاید دلیل این‌گونه رفتارها این باشد که طردشدن اجتماعی به آن‌ها یادآوری می‌کند جایگاه آن‌ها تا چه میزان شکننده است و هنوز تا چه اندازه متکّی به مردان هستند.

منفعت ما در قبال یک مسئله، موجب پسندیده شدن اجتماعی آن نمی‌شود، و همچنین به این معنا نیست که این بهترین کاری‌ست که از دستمان برمی‌آید. اگر می‌خواهید الهام‌بخش تغییرات واقعی باشید باید از تصوّرات خود شروع کنید. باید به مردم شانسی برای تصوّر دنیایی بهتر بدهید. واکنش فمنیست‌ها به ازدواج و عشق از این نظر با شکست مواجه شده است.

خود من بیشتر از پاسخ هایی که یافته‌ام سؤال دارم. من نمی‌دانم اوضاع چگونه پیش خواهد رفت، و با این قضیه مشکلی ندارم. هیچ‌وقت به کسی

که می‌گوید: «پاسخ همه‌ی سؤالات را می‌دانم» اعتماد نکنید؛ زیرا یا دروغ می‌گوید یا چیزی از شما می‌خواهد.

هیچ شخصی از هیچ جنسیّت، نژاد و ملّیّتی این اجازه را ندارد که واقعیّت دیگران را خلق کند. دوران سلطه باید با دوران همکاری، و نه دوران تقسیم جایگزین شود. تنها راه ممکن برای به وجود آوردن این دوران این است که همه‌ی ما با احساس وظایف مشترکمان، با یکدیگر متّحد شویم و از احساس حق به جانب بودن خود چشم‌پوشی کنیم. این امر که فرد یا گروهی قادر به ترک این احساس نیست نباید منجر به این شود که همه بگویند: «من هر کاری دلم بخواهد انجام می‌دهم». برای مقابله با خودشیفتگی نباید خودشیفته بود.

بین چیزهایی که مشکل ما نیستند و چیزهایی که ما مسئول آن هستیم تفاوت‌هایی وجود دارد. مردان، مشکل ما نیستند ولی مسئولیّت آن‌ها با ماست. این تفاوت، ریشه در اعمال صورت گرفته دارد. این وظیفه‌ی ما نیست که مردان را به سوی حقیقت هدایت کنیم. لازم نیست که مُبلّغشان باشیم و آن‌ها را پیرو سبک روشنفکری خود کنیم. اگرچه، گفتگوی مُبلّغ‌گونه به دلایل زیادی وسوسه‌انگیز است، ما نتیجه‌ی بحث را کنترل می‌کنیم، به دلایلی می‌اندیشیم که می‌دانیم چه چیزی به صلاح مردان است و فکر می‌کنیم با این کار به آن‌ها خوبی کرده‌ایم. آن دسته از ما که تصوّر می‌کنند مردان مشکل ما هستند، می‌کوشند مردان را قانع کنند که آن‌ها بهتر می‌دانند مردان باید چگونه رفتار کنند. ولی تنها خواسته‌ی ما از قانع کردن مردان این است که مردان شبیه ما فکر کنند، به این بیاندیشند که حق با ماست، و به گونه‌ای رفتار کنند که برای ما به همسر، برادر، پسر

و همکاری ایده آل مبدّل شوند. زمانی که مردان، مشکل ما باشند، ما در نهایت به خودمان و چگونگی ارتباط مردان با خود فکر می‌کنیم. ما دائماً می‌کوشیم به وسیله‌ی گفتارمان با آن‌ها، از طریق تنبیه و تشویق کنترلشان نماییم و داستان‌هایی در موردشان تعریف کنیم؛ درست به همان صورت که مردان سال‌های متمادی‌ست زنان را مشکل خود می‌دانند.

زمانی که به جای مشکلِ در نظر گرفتن مردان، آن‌ها را مسئولیّت خود بدانیم، حق نخواهیم داشت درباره‌ی نتایج آزمایشاتشان صحبت نماییم و نیازی نیست که وانمود کنیم همه چیز را می‌دانیم. ما در زمینه‌ی امور مرتبط به مردان متخصّص نیستیم. این بدان معنی نیست که ما باید از تمام مسائل صرف نظر کنیم. ما به آن‌ها فرصت کافی را می‌دهیم تا آزمایش نمایند، خراب‌کاری کنند و به دلیل مشکلات بیاندیشند. حالت‌های سنّتی مردانگی از جمله پدر و همسر بودن، مجدداً مورد تفکّر و بررسی قرار می‌گیرند. این مسئولیّت ماست که به مردسالاری اجازه دهیم خودش را نابود سازد و مفهوم جدیدی بنا کند. ما می‌توانیم در کنار هم، بدون اینکه گروهی بخواهد گروه دیگر را نابود یا کنترل کند، مفاهیم جدیدی خلق کنیم.

فرصت دادن به این معناست که بیشتر از حرف زدن، گوش دهیم؛ مگر در شرایطی که آسیب جسمی یا روانی جدّی‌ای به ما وارد شود. با رفتار و گفتار خود طرف مقابل را تنبیه نکنیم، این منجر به عدم قطعیّت نتایج به دست آمده می‌شود. از ابتدای جنبش فمنیستی خواسته‌ی ما از مردان همین بوده است که چنین فضایی را در اختیار ما قرار بدهند. این حقیقت که آن‌ها موفّق به انجام بدون نقص این کار نشده‌اند به این معنا نیست که ما هم

نباید به آن‌ها چنین فضایی بدهیم. زمانی که می‌گوییم فمنیست، قـدرت و مسئولیت لازم را برای از نو ساختن افکار و جامعه دارد، منظـور ایـن نیسـت که زنان این کار را انجام می‌دهند و ما را بـه ایـن آرمـان مـی‌رسـانند. ایـن فلسفه‌ی داخلی فمنیسـت –اینکـه زنـان و مـردان تـوان و ارزش یکسـانی دارند– به ما قدرت می‌دهد در کنار یکدیگر، دنیا را به شکل دیگـری تصـوّر کنیم. به شکلی که نه تنها برای ما بلکه برای همه سودبخش باشد. مـردان نیز باید در این راستا همکاری کنند. برای اینکه ایـن اتّفـاق بیفتـد، مـا بایـد رابطه‌ی خود با مردان، و عقیده‌مان را درباره‌ی اینکه آن‌ها واقعاً چه کسـانی هسـتند را از نـو تعریـف کنـیم. تنهـا، تصـوّرات مـا نیسـت کـه توسّـط خواسته‌هایمان شکل گرفته است، مردان نیز به همین شکل هسـتند. آن‌هـا نیز تحت تأثیر طرز فکر ما درباره‌ی خودشان قرار گرفتـه‌انـد. بیاییـد دنیـایی سرشار از همکاری و اخوت بسازیم و این اندیشه را که گروهی به نمایندگی از گروهی دیگر، دنیا را شکل می‌دهد از یاد ببریم.

فصل هشتم: امنیت، هدفی نابودشده است

زنان رنج‌کشیده هستند. تصـدیق تمـامی رنـج‌هـای فیزیکـی، روانـی و احساسی‌ای که زنان در طول تاریخ با زندگی در ایـن سیسـتم مردسـالار بـا آن‌ها مواجه شده‌اند، تقریباً غیرممکن است. نیاز نیست که وقـت خـود را بـه بازگویی این رنج‌ها تلف کنیم. اگر شما در حال خواندن ایـن کتـاب هسـتید پس مانند همه‌ی ما از این رنج‌ها آگاهید. احتمالاً در آثار فمنیستی، بـیش از حدّ لازم نیز به این موارد اشاره شده است. ما مـی‌خـواهیم بـه همـه نشـان دهیم که به شکل‌های گوناگونی رنج کشیده‌ایم و این مسئله هنوز هم ادامه دارد. شرح این وقایع تا حدودی به زنان دلگرمی می‌دهد و آن‌هـا را متوجّـه می‌سازد که اشتباه نمی‌کرده‌اند، و چیزهایی که گفتـه مـی‌شـد بـرای آن‌هـا خوب است به واقع خـوب نیسـت و ناهمـاهنگی شـناختی آن‌هـا بـی‌دلیـل نمی‌باشد. ما از این طریق، از این تجسّـم کـه سیسـتمی کـه در آن زنـدگی می‌کنیم ظالم نیست عبور می‌کنیم و نشان مـی‌دهـیم سیسـتم در واقـع در حال آسیب رساندن به ما است. ولی محرّک دیگری نیز وجود دارد که مـا را وادار می‌کند در برابر فرد ظالم بایستیم و او را متوقّف کنیم. از همـین رو مـا می‌گوییم او مسبّب کبودی و زخم‌های روی بدن ماست و باید دست از ایـن کار بردارد.

رنج کشیدن یک حقیقت است. این واکنش ما در برابـر رنـج اسـت کـه اهمّیّت دارد. کافی‌ست به جغرافیای سیاسی اطراف خود نگاه کنیم و ببینـیم که چگونه آزار و رنجش یک گـروه، بـه عنـوان بهانـه‌ای بـرای توجیـه آزار دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مهم است که ما از رنـج خـود بـرای ساختن همدلی و اتّحاد استفاده کنیم، و به این منظور مـا بایـد آسـیب پـذیر باشیم.

زمانی که فردی برای بیان رنج‌کشیدن، به اندازه‌ی کافی آزار مـی‌بینـد، وسوسه‌ای در اعماق وجود او شکل می‌گیرد تا به گونـه‌ای از خـود در برابـر آسیب‌ها محافظت کند. تحت این شرایط، معنی آسـیب، گنـگ شـده و هـر چیزی، از تهدید به خشونت گرفته تا یادآوری آسیب‌های گذشته یا تجربه‌ی این ناراحتی‌ها، زیان‌بخش تلقّی می‌شود.

امنیّت، از احساس کنترل نشأت می‌گیـرد. بـرای رسـیدن بـه احسـاس امنیّت همه چیز باید قابل پـیش‌بینـی باشـد. تنهـا راه پـیش‌بینـی وقـایع در زندگی، کنترل نتایج است. کنترل نتایج چه از طریق بـازی دادن دیگـران و چه از طریق سوءاستفاده، امری غیراخلاقی و تجاوز بـه آزادی آن‌هـا اسـت. تفاوت زیادی بین امنیّت و صلح وجود دارد. امنیّت، نوعی برچسـب سـطحی است، که در آن رفتارهای ظاهری بیشترین اهمّیّت را دارد. مانند ایـن اسـت که شهری به امنیّت و تمیز بودن خیابان‌های خود ببالد و زندان‌هایش پـر از افراد فقیر، بی‌خانمان و دچار اختلالات روانی باشد. این شهر با شـهری کـه آرامش‌طلب است فرق دارد. در این شهر برنامه‌های اجتماعی برای رسیدگی به فقر و بیماری‌های ذهنی ارائه می‌شـود، بـرای بـی خانمـان‌هـا خانـه بنـا

می‌گردد و به علّت قانونمندی شهروندان، آمـار جـرم و جنایـت بسـیار کـم است.

امروزه امنیّت برای زنـان برابـر بـا زنـدانی بـودن مـردان اسـت. آن‌هـا می‌خواهند به جای تغییر رفتار با اولویّت دادن به انتقـام، کارهـای مـردان را تلافی کنند. با وجود تمام اطلاعاتی کـه مـا در مـورد سیسـتم زنـدان‌هـای آمریکا داریم، اکثر فمنیست‌ها برای کسانی که مرتکب قانون‌شکنی شده‌انـد تقاضای مجازات و حبس دارند. امنیّت برای زنان به معنای شناختن گونه‌ای از گفتار به عنوان گفتار توهین‌آمیـز و سـرکوب آن بـه وسـیله دادخـواهی و اعتراض، به جـای جـایگزینی صـحبت‌هـای غیرمؤدبانـه بـا صـحبت‌هـای متمدّنانه می‌باشد. این برگرفته از احساس کنترل اسـت. بـه منظـور داشـتن احساس امنیّت، شما باید رفتار و صحبت‌های اطرافیان خود را کنترل کنیـد. شما نمی‌توانید از طریق دنبال کردن ریشه‌های خشم و تـلاش بـرای بهتـر کردن جامعه به این احساس کنترل دست یابید. این تنها از طریق سـاکت و ناپدید کردن آدم‌ها یا اشیایی که به شما صدمه می‌زنند به دست می‌آید.

من نمی‌گویم به حقوق افرادی اولویّت بدهیم که مرتکب جرم می‌شـوند و گفتار ناشایستی دارند، من درباره‌ی دنیایی حرف می‌زنم که می‌خواهیم در آن زندگی کنیم. آیا می‌خواهیم در دنیایی امن زندگی کنیم؟ آیا مـی‌خـواهیم بی‌خانمان‌ها را از شهر بیرون کنیم، نـام آن را پیـروزی بـر فقـر بگـذاریم و بگوییم: «ببینید تمام افرادی که در خیابان‌ها زندگی می‌کردند رفتـه‌انـد، مـا واقعاً راه‌حل فوق‌العاده‌ای برای این مشکل پیدا کردیم» یا اینکه می‌خـواهیم کار سختی مانند شناختن و رسیدگی به تمام چیزهایی که بـه زنـان آسـیب می‌رساند انجام دهیم؟ امنیّت، هدفی کوتاه‌مدّت است و دوام ندارد. سـرانجام

بنا به دلایلی ناشناخته مشکلاتی جدید آشکار می‌شود. مهم نیست که چقدر خود را با فرعیات مشغول کنید؛ تا زمانی که به اصل مطلب رسیدگی نشود مشکل همچنان باقی خواهد ماند. اگرچه صلح ارزش جنگیدن را دارد.

***

برای قرن‌ها از امنیّت زنان به عنوان ابزاری تبلیغاتی استفاده شده است. اگر می‌خواهید مرتکب عمل زشتی شوید، تنها کافی‌ست بگویید که این عمل را در دفاع از همسر خود انجام می‌دهید. از این جریان برای مسائل زیادی از جمله حمایت از قوانین ضد مهاجرتی گرفته (با پوستری که در آن مردانی سیاهپوست در حال ضرب و شتم یک زن سفیدپوست هستند) تا جنگ‌های افغانستان استفاده می‌شود. نباید فراموش کنیم که بسیاری از فمنیست‌ها از این جنگ حمایت می‌کردند؛ چرا که طالبان به زن‌ها ظلم و ستم زیادی می‌کرد, به جای بهبود بخشیدن به زندگی زنان افغانستانی، با کشتن عدّه‌ی زیادی از آن‌ها زندگی را برایشان بسیار ترسناک‌تر و ناامن‌تر کرد.

ما برای حقوق زنان جنگیدیم تا آن‌ها هم بتوانند به ارتش بپیوندند. حضور زنان را در خطوط مقدّم جنگ، به عنوان یک پیروزی برای فمنیسم جشن گرفتیم. سایرین به بهانه‌ی کمک به ما به جنگ نمی‌روند، بلکه خود ما نیز به بهانه‌ی دفاع از خود تفنگ به دست گرفته و به کشورهای دیگر حمله می‌کنیم و ساکنان آنجا را می‌کشیم. پس باید دقّت کنیم و زمانی که خواستار امنیّت زنان هستیم، از تاریخ درس بگیریم که این مسئله چگونه به عنوان بهانه‌ای برای توجیه خشونت مورد استفاده قرار گرفته است. این امر

آزاردهنده است که ما بـرای اشـاره بـه مشـکل امنیّـت زنـان، بـه سیسـتم مردسالار جامعه به عنوان سیستم عدالت کیفری نگاه مـی‌کنـیم، سیسـتمی که موجب رنج و بی‌عدالتی بسیار به فقرا می‌شود؛ چرا کـه سیسـتم عـدالت کیفری ما به دنبال توانبخشی و پیشگیری نیسـت و تنهـا خواهـان انتقـام و تنبیه است. البتّه سیستم عدالت کیفری نیز برای سالیان سال موجب ناکامی ما بوده است. این سیسـتم اتّهامـاتی ماننـد تجـاوز، خشـونت‌هـای خـانگی، آزارهای جنسی و سوءاستفاده را جدی نگرفته و ما را نیز هم‌اندازه با عـاملین آزارمان تنبیه کرده است. همچنین ما شاهد این بوده‌ایـم کـه ایـن سیسـتم چگونه مردان به ویژه مردان فقیر و سیاهپوست را به دلیـل بزهکـاری‌هـای خُرد، شکنجه، اعدام و برای مدتی طولانی به زندان فرستاده است. آیا واقعـاً پاسخ مشکلات ما در سیستم یافت خواهد شد؟ اگر سیستم به‌طـور ناگهـانی بدون اشاره به سایر بی‌عدالتی‌های حاصـل از آن، شـروع بـه رسـیدگی بـه پرونده‌های خشونت علیه زنان بکند، آیا می‌توانیم این سیسـتم را بـه عنـوان سیستمی اصلاح‌شده بدانیم؟ آیـا واقعـاً خواسـتار ایـن هسـتیم کـه مـردان بیشتری را وارد سیستمی کنیم که قصد دارد آن‌ها را نابود کند؟

مدّتی پیش پرونده‌ای مشابه خیلی از پرونده‌های دیگر در طـول تـاریخ، به دادگـاه فرسـتاده شـد. عمـده‌ی مـدارک دادگـاه متشـکّل از اظهـارات و شهادت‌های دو طرف پرونده بود. زن اظهار داشت که از او سوءاستفاده شده است، ولی مرد این اتّهام را رد می‌کرد. وکیل‌مدافع مرد مدرکی ارائه کرد که نشان می‌داد زن پس از حادثه‌ی مذکور، ایمیل‌هایی به مرد فرستاده و بـه او ابراز عشق کرده است. زن در دادگاه می‌گفت که مایل به بیرون رفتن با این مرد نبوده است؛ ولی در ایمیل‌های خود خلاف این امـر را بیـان کـرده بـود.

دلایل زیادی وجود دارد که ممکن است زنان چنین ایمیل‌هایی را به کسانی که از آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند بفرستند. یکی از دلایل این است که با ابراز علاقه جلوی سوءاستفاده‌ی آن‌ها را بگیرند. در هر صورت قاضی طبق وظیفه‌ی خود پرونده را مختومه اعلام کرد. ایمیل‌ها باعث شکّ قاضی به صحّت اظهارات شاکی شد و احتمال داد که زن پس از طرد شدن از جانب مرد تصمیم به انتقام از او گرفته است. فمنیست‌ها بسیار عصبانی شدند و اظهار داشتند که اظهارات زنان در چنین مواردی باید پذیرفته شود؛ چرا که زنان در مورد مسائلی از این دست دروغ نمی‌گویند. درست است که این یک پیروزی برای مردان تلقّی می‌شود امّا آن‌ها باید این پیروزی مدنی را جشن بگیرند یا حداقل آن را تحمّل کنند. احتمال داشت که مردی رنگین‌پوست تنها بر اساس اظهارات یک زن سفیدپوست به زندان محکوم شود. نباید فراموش کنیم که در گذشته نیز اتّهام به مردان رنگین‌پوست از طرف زنان سفیدپوست، باعث مجازات بدون محاکمه و زندانی شدن افراد بی‌گناه شده است. گذشته از تمام این مسائل، زنان واقعاً در مورد این مسائل دروغ می‌گویند. آن‌ها دلایل مختلفی، از جمله کسب توجّه تا گرفتن انتقام،را برای دروغ گفتن دارند. نباید فراموش کنیم که بعضی از زنان، افراد وحشتناکی هستند و ما نباید برای تقویّت کردن اعتبار آن‌ها، اصرار کنیم که زنان دروغ نمی‌گویند؛ چرا که هر اتّهام اشتباهی باعث خدشه‌دار شدن اعتبار خودمان می‌شود. فمنیست‌ها باید از نظر قاضی پیروی می‌کردند؛ زیرا باید هدف اصلی، عدالت باشد، نه عدالتی تقلّبی که در آن به دلیل جنسیّت، شهادت یک زن سفیدپوست معتبرتر از شهادت یک مرد باشد. امّا من فریاد تو را می‌شنوم که می‌گویی مردانی وجود دارند که هیچ‌گاه حرف زنان را

درباره‌ی این که کسی از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند باور نخواهند کرد، مردانی وجود دارند که ذهنیّت بدی درباره زنان دارند؛ آن‌ها بر این باورند که زنان مدام در تلاشند تا مردان را متّهم به سوءاستفاده کرده و زندگی آن‌ها را نابود کنند. چگونه می‌توان آن‌ها را قانع کرد؟ باز هم تکرار می‌کنم، مردان مشکل ما نیستند. ما نمی‌توانیم مشکلات مردان را با پافشاری زنان بر پاکی و بی‌گناهی خود حل کنیم. بهترین راه برای مقابله با رفتارهای غیرانسانی دیگران، اصرار بر بهتر بودن یا صداقت ما نیست بلکه بهترین راه، پافشاری ما بر رفتارهای انسانی است. به این منظور ما باید بپذیریم که برخی زنان برای به دست آوردن خواسته‌های خود مرتکب رفتارهای نامناسب و خشونت‌آمیز شده و حتّی دروغ هم می‌گویند. ما نباید دیگران را قانع کنیم و چیزهایی را که می‌خواهند بشنوند به آن‌ها بگوییم تا چیزی را که ما می‌خواهیم باور کنند. این نوع دیگری از کنترل است. وظیفه‌ی اصلی ما این است که رفتاری انسانی داشته باشیم.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، ما باید از تمایل خود به انتقام گرفتن آگاه باشیم. این دوران احتمالاً اوّلین دوره‌ی تاریخی‌ای‌ست که در آن قیام زنان علیه مردان جدّی گرفته شده است. ما باید مراقب کارهایی که انجام می‌دهیم باشیم.

مشخّص است فرهنگی که به حذف دیگران می‌اندیشد و نخستین پاسخش به خشونت، بازگویی تاریخ پر از رنج و عذاب ماست، دچار کمبود و ترّحم خواهد شد. شما می‌توانید این جریان‌ها را در رفتار رسانه‌ای اجتماعی ببیند. مردی متّهم به سوءاستفاده از یک زن می‌شود و اوّلین واکنش، اخراج مرد از محل کارش است؛ درحالی که این مشکلی شخصی بوده و ارتباطی

با محل کار او ندارد. اگر یک استاد دانشگاه متّهم بـه سوءاسـتفاده از همسـر خود شود، از دانشگاه می‌خواهند که آن مرد را از آنجا اخراج کنند. اگـر یـک دکتر متّهم شود، همه باید او را محروم و طرد کننـد. ایـن عـدالت نیسـت و باعث به وجود آمدن امنیّت برای زنان نیز نمی‌شود. معترضین می‌گویند کـه توجّه آن‌ها روی محافظت از زنان متمرکـز شـده اسـت؛ ولـی رفتـار آن‌هـا نشان‌دهنده‌ی این امر نیست. آن‌ها به دنبال این هستند مردی را پیـدا کننـد که بار سنگین این وضعیّت را به دوش بکشد و به جای تمام مردانی کـه در طول تاریخ باعث آزار زنان بوده ولی مجازات نشده‌اند، مجـازات شـود. ایـن عمـل، انتقـام اسـت و در انتقـام، لفـظ زیـاده‌روی هـیچ معنـایی نـدارد. مـا نمی‌خواهیم که به درکی مشترک برسیم، بلکه می‌خواهیم زندگی مـردان را نابود کنیم. اگر این‌گونه نبود، زمانی که مردی متّهم به عملی می‌شد، زنـانی که خود را فمنیست می‌نامند، می‌توانستند دیگـران را بـه خـودداری دعـوت کنند و به سیستم اجازه دهند به این اتّهام رسیدگی کند و اعمال مربوطـه را انجام دهد. اگر این سیستم نیز مانند سیستم عـدالت کیفـری دچـار مشـکل می‌شد، فمنیست‌ها می‌کوشیدند تا با هدف بهبود اوضاع، بـه جـای مجـازات متّهمین، با اصلاح و بازپروری آن‌ها، سیستم را اصلاح یـا سیسـتم جدیـدی برای رسیدگی به مشکلات بین فردی طراحی کنند.

عدم اعتماد زنان به رسیدگی قاطعانه و عقلانی مشکلاتشان در سیسـتم عدالت کیفری، قابل درک است، امّا این دلیل نمی‌شود که خود دست به کار شویم و خواستار اَشدّ مجازات شویم. چنین واکنش‌هایی مانـنـد عـذاب‌هـای الهی کتاب انجیل هستند که کافران در سیل غرق شدند.

هنگامی که می‌گوییم: «امنیّت زنان اوّلین اولویّت ماست»، ما به دنبال ساخت فضای مناسب برای حضور زنان در جامعه نیستیم بلکه می‌خواهیم آن‌ها را از جامعه جدا کنیم. ما در مورد ایجاد روش‌هایی برای کنترل و بازی با مردم صحبت می‌کنیم. ما می‌گوییم دنیا به جای حرکت در محور عدالت و صلح باید در محور خواسته‌ها و نیازهای ما حرکت کند. اگر بخواهیم هویّت گروه خود را بر اساس کارهایی که در حقّ ما انجام شده است تعریف کنیم، به جای مطیع بودن، بیشتر مخالفت خواهیم کرد.

هنگامی که امنیّت، هدف ما شود و کاسه‌ی صبرمان لبریز گردد، شروع به جستجو برای یافتن تهدیدهای موجود در محیط می‌کنیم. در این جایگاه به آسانی ممکن است هر عمل آزاردهنده‌ای را به عنوان حمله‌ای به خودمان تلقّی کنیم. زمانی که زیادی حسّاس باشید ممکن است دوستان خود را مانند دشمن ببینید. می‌توانید از امنیّت و محافظت به عنوان بهانه‌ای برای نپذیرفتن مسئولیّت خود در موقعیّت فعلی استفاده کنید.

اوضاع پیچیده‌تر از چیزی است که افراد می‌خواهند بپذیرند. زمانی که یک جرم یا رویارویی یا حتّی یک اختلاف کوچک صورت می‌گیرد، یکی از ساده‌ترین راه‌ها این است که به یک نفر برچسب متّهم و به دیگری برچسب قربانی بزنیم، آن وقت حرفتان را می‌شنوند، به شما توجّه و با شما احساس همدردی می‌کنند. هنگامی که به عنوان قربانی شناخته شوید به شما اجازه‌ی استراحت و زمانی برای بهبودی داده و همه‌ی اعمالتان شجاعانه در نظر گرفته می‌شود. اکنون ممکن است درک کنید که چرا مردم می‌خواهند قربانی باشند. به همین دلیل است که بسیاری از مردم داستان‌هایی در مورد قربانی بودن، از خودشان می‌سازند، مانند دفترچه

خاطرات افرادی که خود را از نجات‌یافتگان کشتارهای دسته‌جمعی می‌دانند، دختران سفیدپوستی از حومه‌ی شهر که ادعا می‌کنند از اعضای دسته‌های خلافکاری هستند، مردان سفیدپوستی که ادعا می‌کنند از بومیان آمریکا هستند، و زنانی که تنها به خاطر مورد توجّه قرار گرفتن در بیمارستان، فرزندان خود را عمداً بیمار جا می‌زنند. بخشی از دلایل این حرف که زنان هیچ‌وقت در مورد قربانی بودن دروغ نمی‌گویند این است که ادعای آن‌ها به شدّت موشکافی می‌شود، پس چرا خودشان را دچار چنین مشکلاتی کنند؟ البتّه ما از دلیل آن‌ها برای دروغگویی مطّلعیم؛ چرا که افراد زیادی به همین طریق دروغ گفته‌اند.

اگر شما عضو انجمن زنانی باشید که در طول تاریخ به دفعات قربانی شده‌اند، ایفای نقش یک قربانی برای شما بسیار آسان‌تر می‌شود. بدین ترتیب اهداف مبهم فرد خاطی مشخّص می‌گردد. وی از زنان متنفّر است، وگرنه زنان را کتک نمی‌زد، در مورد آن‌ها به بدی فکر و صحبت نمی‌کرد و از آن‌ها دزدی نمی‌نمود.

جرم، حمله و مقابله همگی اشکال مختلفی از تعامل هستند. گاهی اوقات فرد متخاصم به صورت تصادفی یک قربانی را انتخاب می‌کند. هنگامی که از کسی دزدی می‌شود، فرد قربانی به‌غیر از بی‌دقّتی تقصیر دیگری نداشته است و نقش دیگری در قربانی شدن خود ندارد. گاهی اوقات اوضاع به این سادگی نیست. برای مثال شما ممکن است برای مسافرت به کشور فقیری بروید و ساعت یا کیف گران‌قیمتی همراه خود داشته باشید. اگر این ساعت یا کیف دزدیده یا از شما گرفته شود شرایط، پیچیده‌تر خواهد بود. عواملی وجود دارند که باید آن‌ها را در نظر گرفت، با

پایین بودن سطح مسئولیّت شخصی روبه‌رو شد و آن را درک کـرد، در غیـر این صورت بذر نفرت کاشته خواهد شد. اگر شما فردی سفیدپوسـت باشـید که به آمریکای لاتین رفته است و این اتّفاق بـرای شـما بیفتـد بـه آسـانی می‌گویید: «مردم این کشور آدم‌هایی کثیف و مجرم هستند»، بـدون اینکـه متوجّه شوید که خود شما نیز در شکل‌گیری این مسئله نقش داشته‌اید.

زمانی که ادعا می‌کنیم افرادی که به ما آسیب می‌زنند از زنـان متنفرنـد نیز اتّفاق مشابهی رخ می‌دهد. بعضی از آن‌ها واقعاً از زنان متنفرنـد ولـی در همه‌ی موارد این تعاملات از زن‌ستیزی نشأت نمـی‌گیرنـد. اگـر حسّاسـیّت زیادی از خود نشان دهیم، کوچک‌ترین اختلافات نیز تبدیل به یـک حملـه می‌شود. این مسئله در دنیای مجازی که در آن همه‌ی افراد، بسیار حسّاسند کاملاً محسوس است. مردی ادعای یک زن را زیر سؤال می‌برد و بلافاصله به عنوان یک فرد زن‌ستیز شناخته می‌شود. این مسئله باعث مـی‌گـردد کـه زن از پاسخ به سؤال وی طفره برود و خود سؤال مرد نیز به عنوان حملـه‌ای به زن تلقی شود. همچنـین ایـن مسـئله باعـث مـی‌گـردد مشـکلات بـین اشخاص به جرایم زن‌ستیزانه تبدیل گردد. زنانی که معمولاً در قلمرو عشـق ناتوانند، می‌توانند از این چارچوب برای توجیه اشتباهات خود اسـتفاده کننـد. اگر اوضاع باب میل وی نباشد، زن به جای اینکه بپذیرد ایـن امـری کـاملاً عادی است که زن و مرد در یک رابطه‌ی عاشقانه احسـاس آسـیب‌پـذیری کنند و به یکدیگر صدمه بزنند، ریشه‌ی این مشکلات را در تنفّر آشکار مـرد از زنان می‌بینند.

مـتّهم کـردن افـراد پرخاشـگر بـه زن‌سـتیز بـودن بـه آسـانی بیـانگر اتّفاقاتی‌ست که تجربه کرده‌ایم. این قضیه بـه مـا مـرتبط نیسـت بلکـه بـه

زنانگی ما مرتبط می‌باشد. امّـا مواظـب داسـتان‌هـای سـاده و مـن‌درآوردی باشید. افراد زن‌ستیز واقعـی غـارتگر، از ایـن داسـتان‌هـا علیـه مـا اسـتفاده می‌کنند. زنده بودن و حضور در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم ما را نـابود می‌کند. شما با اولویّت دادن به امنیّـت و گـروه خـود، و در قبـال آن ایجـاد محیطی امن، از مشارکت در این دنیا خودداری می‌کنیـد. ایـن رفتـار بیـانگر این است که این دنیا به اندازه‌ی کافی برای شما خوب نیست و تا زمانی که مطیع خواسته‌هایتان شود با آن کـاری نخواهیـد داشـت. ایـن خـودداری از مشارکت در دنیا، آسیب‌ها، شوک‌ها و عوامل نـابود کننـده‌ی آن، خیانـت در حق زنانی است که با شما متّحد شده‌اند. اگر می‌خواهید دنیای بهتری بـرای زنان بسازید، باید در دنیای پر از نقص و کاستی فعلی مشارکت کنید. عـلاوه بر این، آیا درست است که از تمامی رنج‌هایمان، بـه عنـوان بهانـه‌ای بـرای رنج دادن دیگران استفاده شود؟ در آن صورت همه‌ی رنج‌های ما بـی‌معنـی خواهد شد. بیایید از رنج‌های خود درس بگیریم.

فصل نهم: آنچه می‌خواهیم بعد از اتمام این گفته‌ها به آن برسیم

شما در اجرای اصول فمنیستی اشتباه نمی‌کنید. شما در حال خراب کردن اوضاع برای زنان و خیانت به خواهران خود نیستید. تصمیمات روزانه‌ی شما مانند مدل مو، رژیم غذایی، عریضه‌هایی که امضا می‌کنید، نظراتی که بیان می‌نمایید و برنامه‌های تلویزیونی‌ای که می‌خرید یا غیرقانونی دانلود می‌کنید، دنیا را نابود نمی‌کند امّا آن را نجات هم نمی‌دهد. این اعمال شما به شکلی قهرمانانه دنیا را به مکانی امن‌تر برای زنان تبدیل نمی‌سازد. زمان زیادی‌ست که فمنیست‌ها از اعمال و تفکّرات جمعی فاصله گرفته و به یک سبک زندگی تبدیل شده‌اند. سبک زندگی، دنیا را تغییر نمی‌دهد.



سیستم مردسالارانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم خواهان این است که شما باور کنید اختیار شما دست خودتان است. استقلال و آزادی، از خواسته‌های شماست، درست است؟ پس شما با این استقلال خود به سمت انزوا و ضعف سوق پیدا می‌کنید و با آزادی خود در فضایی خالی، بدون هیچ

راهنمایی رها می‌شوید. فمنیسم باید جایگزینی برای این انزوا باشد و راه‌های دیگری برای شیوه‌ی زندگی ما ایجاد کند. ما در اینجا با مانعی جدّی مواجه می‌شویم. ما می‌خواهیم در آسایش زندگی کنیم. اکنون بهترین زمان ممکن برای ایجاد یک انقلاب است؛ چرا که هیچ‌کس در آسایش نیست. با افزایش بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ممکن است زندگی هر یک از ما در یک لحظه نابود شود. پس چرا به جای زندگی در این شرایط بی‌ثبات که هر لحظه امکان فروپاشی آن است، با آن مقابله نکنیم؟

از برقراری ثبات در دل این هرج و مرج‌ها دست بکشید. از اولویّت دادن به خودتان نسبت به دیگران، دست بکشید. اعمال زشت تحت عنوان محافظت از خانواده نیز رخ می‌دهد.



لازم است که ما باید چیزهایی را که برایمان ارزشمند هستند، و ارزشی را که می‌خواهیم جامعه برای ما قائل باشد را مجددا تعریف کنیم. امروزه ارزش هر چیزی مخصوصاً به دلیل رابطه‌ی ناخودآگاه بین درآمد و ثروت، با پول تعریف می‌شود. مثلاً اگر کسی از لحاظ مالی دچار مشکل شده باشد نمی‌تواند ارزشمند باشد و اگر کسی از لحاظ مالی موفق باشد قطعاً خیلی ارزشمند است؛ به همین خاطر اگر بابت کاری که انجام می‌دهم پول دریافت نکنم، این کار من بی‌ارزش خواهد بود.

برای تجزیه‌ی جامعه‌ی مردسالار، سرمایه‌دار و مصرف‌گرایانه مان، باید سیستم‌های اعتقادی درون ذهن خود و دیگران را زیر سؤال ببریم و از گفتن داستان‌هایی در مورد برابری پول و ارزش دست برداریم. باید دنیایی

را تعریف کنیم که در آن ارزش هر چیز با توجّه به عشق تعریف می‌شود. همچنین نباید اجازه بدهیم که سیستم مردسالار برای ما ارزش تعیین کند. باید بپذیریم که موفّقیّت در این سیستم موجب شک و تردید است. باید قدرت خود را درک کنیم و بدانیم که ما مورد ترحّم این فرهنگ نیستیم. ما عضوی از جامعه هستیم و می‌توانیم آن را شکل دهیم ولی این کار با نظر دادن حاصل نمی‌شود و باید برای آن تلاش کرد. به بخش‌های کوچک توجّهی نکنید و همه‌ی حواس خود را متوجّه تشکیلات و سازمان‌های اصلی کنید.

ما هم باید مدّعی این فرهنگ باشیم و آن را به دست بیاوریم. باید به یاد بیاوریم که نیازی نیست دنیای ما این‌گونه باشد. ما نباید به این سوءاستفاده‌ها بها بدهیم و از حقیر شدن این سیّاره، روح و بدن‌هایمان حمایت نماییم. ما می‌توانیم مقاومت کنیم. باید از کوته‌فکری دست برداریم. باید تصوّرات خودمان را دوباره بیان کنیم. تصوّرات این سیستم مردسالار، ما را محدود و بیمار کرده است. ما تنها می‌توانیم چیزهایی را ببینیم که آن‌ها می‌بینند. باید دوباره ورای ساختارهایی را ببینیم که به ما داده شده است. باید روش سازماندهی زندگی، خانه، کار، روح و دیدگاهمان را از نو تعریف کنیم، و این موضوع الان بیش از هر زمان دیگری دارای اهمّیّت است. اگر شما به دنبال این نیستید و فقط می‌خواهید که در آسایش زندگی کنید، پول کسب نمایید و از زندگی فعلی خود لذّت ببرید، باید این حقیقت را بپذیرید که یک فمنیست نیستید، و با آن کنار بیایید. امّا امیدوارم نظرتان عوض شود، چرا که ما به شما احتیاج داریم.